جُستار درباره مهر و ناهید

محمد مقدم



BL

۱۵۸۵ مقدم، محمد، ۱۲۸۷ ـ ۱۳۷۵.

۵ج ۷ م / **جُستار درباره مهر و ناهید** / از محمد مقدم. ـ ۱۳۸۰ تهران:

هیرمند، ۱۳۸۰.

۲۲۰ ص.: مصور. ـ (مجموعه زبان و فرهنگ فارسی پیش از اسلام؛ ۷)

ISBN 964- 5521-35-1

فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.

کتابنامه به صورت زیرنویس.

۱. مهرپرستی. الف. عنوان.

۵ج ۷ م / BL ۱۵۸۵ ۲۹۹/۱۵

۱۳۷۸

کتابخانه ملی ایران ۷۸ /۷۵۵۳ م



انتشارات هیرمند: خیابان انقلاب خیابان لبافی‌نژاد بین فروردین و فخر رازی پلاک ۱۷۰
تلفن و دورنگار ۶۹۵۳۶۱۲ـ ۶۴۰۹۷۸۷ ـ ۶۹۵۳۰۷۶ صندوق پستی ۴۵۹-۱۳۱۴۵

* * *

جُستار درباره مهر و ناهید

محمد مقدم

چاپ نخستِ هیرمند ۱۳۸۰
شمارگان ۳۰۰۰ نسخه
لیتوگرافی قاسملو
چاپ حیدری
ناظرچاپ سیدمحمد حسام‌الذاکرین
صحافی مینو
عضو هیئت مؤسس شرکت سهامی پخش و توسعه کتاب ایران 
شابک ۱ - ۳۵ - ۵۵۲۱ - ۹۶۴   ISBN 964- 5521- 35- 1

* * *

به یاد دوست و راهنما و آموزگارم

ذبیح بهروز

[illegible]

فهرست

بخش دوم
ناهید و فرّ سوشیانس

بخش سوم
مهر سوشیانس

پیشگفتار

قرن‌ها بود که گمان می‌کردند دین مهر، که آن را یک آئین رازآمیز می‌خواندند، از آئین‌های بغ یا ایزد مهر باستانی که در میان ایرانیان و مردمان خویشاوند پرستیده می‌شد سرچشمه گرفته است. چون دین مهر سراسر امپراتوری روم باستانی را فراگرفته بود و بازمانده‌ها و یادمانهای آن هر سال در سراسر اروپا از یک سو و در آسیا به ویژه در شرق ایران در قلمرو پادشاهی کوشان پیدا می‌شد و این جنبش فراگیر از سده‌ی نهم شاهنشاهی (سده‌ی سوم پیش از میلاد) آغاز شده بود، پژوهندگان در پی یافتن انگیزه‌ی پیدایش ناگهانی این جنبش جهانی بودند، و برای نامگذاری آن عنوان‌هایی مانند «کیش مهری سکائی مادی شده» یا «کیش مهری اخیر» پیشنهاد و به کار برده می‌شد تا این که ذ. بهروز در کتاب تقویم و تاریخ در ایران: از رصد زردشت تا رصد خیام، زمان مهر و مانی، تهران ۱۳۳۱، نشان داد که این «کیش مهری اخیر» که پانصد سال دین رسمی شاهنشاهی اشکانی و امپراتوری روم بوده با شخص تاریخی مهر آغاز شده است.

چون آیین‌ها و رسم‌ها و باورهای این دین جهانی در همه دین‌هایی که پس از آن آمده‌اند، به ویژه در مسیحیت بازمانده، و حتّا در کارهای هنری و ساختمان‌های پرستش‌گاهی از آن پیروی شده است کلیسای مسیحی در غرب و

دین نوزردشتی ساسانی در شرق و دین‌های دیگری که زیر نفوذ دین مهر بودند و بیش‌تر تاریخ‌نویسان و پژوهندگان شرقی و غربی همیشه تا آنجا که می‌توانستند در پوشاندن حقیقت دین مهر و نابود کردن یادگارهای آن فرو گذار نکردند. نویسنده‌ی این کتاب در پی راهی که بهروز گشوده بود گفتاری زیر عنوان «یادداشتی درباره‌ی مهر و زمان او» در مجله دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران (سال هفتم، شماره‌ی اول، مهر ماه ۱۳۳۸)، و گفتار دیگری زیر عنوان «مهرابه یا پرستشگاه دین مهر» در نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان (دوره‌ی اول، شماره ۳، ۱۳۵۳)، نشر داد و گفتار دیگری را نیز به انگلیسی زیر عنوان «مهر رهایشگر در کالبد مردمی» در همایش مهرشناسی در تهران در تابستان ۱۳۵۴ خواند. پیش‌نویس کتابی که اکنون در دست خوانندگان است گسترش همین گفتارهاست که سه سال پیش آماده شده بود. این کتاب در هفت بخش به شرح زیر فراهم شده است:

۱ـ زمینه: دین بهی

۲ـ ناهید و فرّ سوشیانس

۳ـ مهر سوشیانس

۴ـ دین و آئین مهری

۵ـ پرستشگاه‌های مهری

۶ـ دین مهر در شرق ایران و چین

۷ـ هفت درجهٔ مهری

چون شسته رفته کردن کتاب برای چاپ به علت گرفتاری‌های گوناگون شخصی و دشواری‌های دیگر به عقب افتاد و به هر حال سه بخش اول آن آماده‌ی چاپ بود خودداری از نشر آن را بیش از این روا ندید. امید است چهار بخش دوم در پی آن به زودی آماده و چاپ شود.

یادداشت‌هایی که برای روشن‌تر کردن پاره‌ای از نکته‌ها باید افزوده شود و نمایه و فهرست واژه‌ها همه در پایان دفتر دوم خواهد آمد. برخی از پیکره‌ها که در پایان این دفتر نخست آمده بستگی به بخش‌های چهارم تا هفتم دارد که درباره‌ی آن‌ها در دفتر دوم گفت‌وگو خواهد شد.

چون نکته‌ای در بالا گفته شد که بسیاری از پژوهندگان در پوشاندن حقیقت دین مهر فروگذار نکرده‌اند اینجا باید یادآور شوم که هر چند دید ما با آن‌ها فرق بسیار دارد پژوهندگانی نیز بوده و هستند که برای یافتن حقیقت کوشیده‌اند و به عمد چیزی را پنهان نکرده یا از میان نبرده‌اند. به هر حال برای کوششی که در گردآوری و نشر بازمانده و یادمان‌های مهری کرده‌اند همیشه زیر دین و سپاسگزار آن‌ها هستیم و چنانچه در سراسر این دفتر دیده می‌شود از کار آن‌ها بهره گرفته‌ایم.

همچنین سپاسگزار دوست مهربانم هرمز وحید هستم که این کتاب را به گونه‌ی دلپسندی درآورده‌اند. و از برادرم علی که هرگاه به نکته‌ای درباره‌ی دین مهر یا آن‌چه به آن بستگی دارد برمی‌خورد مرا آگاه می‌کرد. و سرانجام آشکار است که این کوشش برای روشن کردن دین مهر تا آنجا که از عهده‌ی این نویسنده برمی‌آمده از راهنمایی‌ها و اندیشه‌ی تیزبین بهروز سرچشمه می‌گیرد.

محمد مقدم

تهران. دی ماه ۱۳۵۶ ه‍ ش



بخش نخست

زمینه: دین بهی

در آمدن زردشت

در میان ایزدانی که ایرانیان باستان به ستایش آنها می‌پرداختند یکی از برجسته‌ترین آنها ایزد مهر بود. در سرودهای وید هندوان و در نوشته‌های بازمانده از ایرانیان باستانی که در شام و آسیای کهین فرمانروائی داشتند نیز به نام این ایزد برمیخوریم. در سرودهای باستانی که در اوستای کنونی بازمانده سرودی برای جشن این ایزد هست که مهریشت خوانده میشود. در این یشت صفتهای این ایزد و کارهائی را که انجام میدهد و آنچه را که برای ستایندگان خود میکند بیان شده است. در این یشت همبستگی ایزد مهر با خورشید، که هنوز در معنای فارسی مهر زنده است، نموده شده. مهر ایزد پیمان و راستی و پاکی و روشنی و ایزد جنگ و یار جنگاوران با زین‌افزارهای گوناگون است.

پریستاران[۱] و پرستندگان ایزد مهر در آئین ویژه ای که در تاریکی غارها برگزار میکردند گاوی را قربان میکردند و ازینرو پریستاران مهر را «کرَپن» می نامیدند که واژهٔ «قربان» از آن آمده است.[۲]

ستایش ایزدان باستانی که یکی از آنها ایزد مهر بود با رسمها و آئین های ویژهٔ خود که قربانی نیز در میان آنها در کار بود از کهن ترین زمان در میان ایرانیان رواج بود تا آن که سی وهفت سدهٔ پیش[۳]، زردشت در چهل سالگی با دین و آئینی نو نزد کی گشتاسب

درآمد همچو رند لاابالی

به شهرستان نیکوئی علم زد همه ترتیب عالم را به هم زد[۴]

۱ـ پریستار گونهٔ دیگری از «پرستار» به معنای پرستنده است که به معنای پیشوای دینی به کار می بریم، و از این واژه priest انگلیسی آمده که صورت کهنه آن prestar بوده است.

۲ـ نیز نگاه کنید به

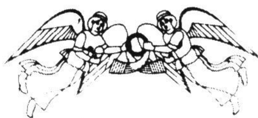
E.Herzfeld, *Zoroaster and His World*, Princeton 1947, vol. I,p. 108n;but also M. Schwartz'in *Mithraic Studies*,ed. J.R. Hinnells, Manchester 1975, vol.II,p. 409n.13.

۳ـ زمان زردشت را نخستین بار ذ. بهروز بر پایهٔ علمی ستاره شناسی از روی سندهای تاریخی و گاه شماری که در دست است روشن کرد. زایش زردشت به سال ۲۳۸۹ خورشیدی پیش از هجرت برابر با ۱۷۶۸ پیش از میلاد، و بنا بر بخش کردن زمان به هزاره ها، که نزد ایرانیان رواج بود، در آغاز هزارهٔ دهم روی داد. نگاه کنید به ذ. بهروز: *تقویم و تاریخ در ایران*، شمارهٔ ۱۵ ایران کوده، تهران ۱۳۳۱ خورشیدی هجری.

۴ـ چنین داوری را نیز در پژوهش یك استاد اروپائی همزمان ما می بینیم:

«زردشت همچو نوآوری به چشم ما می آید که به یك گام از یك پایگاه دگرگون کننده و بُرندهٔ فکر بشر گذر کرد.» نگاه کنید به

J. Duchesne - Guillemin, *The Hymns of Zarathustra*, London 1952, p.2: « Seen thus, Zoroaster will be revealed to us as an innovator who crossed at one step a .decisive stage of human thought. »



شهرستان نیکوئی

این «شهرستان نیکوئی» که شبستری در *گلشن راز* آورده برگردانده ای از واژه های اوستائی «وَنهِئوش خْشَثر» یا «شهر خوبی» است که در خود گاهان یا سرودهای زردشت آمده (یسن ۴۸، بند ۸) و در گاهان نیز به گونهٔ «شهر اهورمزد» و «شهر خواسته شده یا مطلوب (شهریور)» دیده میشود و آن خاستگاه «شهر خواسته شده یا پرداخته (مدینه فاضله)» افلاتون و «ملکوت خدا» در انجیل و « شهر خداوند » در نوشتهٔ اوگوستین پدر کلیسای کاتولیك است.[۵]

شهرستان نیکوئی آماج دین و نوید زردشت و مغز پیام و مژدهٔ اوست. نشاختن شهرستان نیکوئی همچو امیدی برای زردشت و کسانی بود که در جرگهٔ او همکار و همراه بودند. پیام زردشت «اوستا»

۵- برای گفتگوئی دربارهٔ شهر افلاتونی از دیدگاه دیگری، نگاه کنید به فتح الله مجتبائی، *شهر زیبای افلاتون و شاهی آرمانی در ایران باستان*، تهران ۱۳۵۲.

اوگوستین در شهر خداوند، دفتر ۱۵: فصل نخست میگوید:

«من نژاد مردمان را به دو شاخه دسته بندی میکنم، و آن دو دسته را مجازاً دو شهر میخوانم: یکی آنهائی را در بر میگیرد که با برسنجهای مردمانی زندگی میکنند، دیگری آنهائی را که به خواست خداوند زندگی میکنند... غرض من از دو شهر دو گروه مردمان هستند که یکی از آنها سرنوشتشان از پیش آن است که جاودان با خداوند فرمانروائی کنند، دیگری که ناچار با اهرمن کیفر جاودانه ببینند.» (صفحه ۵۹۵) «پس می بینیم که این دو شهر از دو نوع مهر آفریده شده اند: شهر این جهانی از مهر به خود آفریده شده که به نقطهٔ ناچیز شمردن خداوند میرسد و شهر آسمانی از مهر خداوند که تا ناچیز شمردن خود میرسد. شهر اینجهانی به خود میبالد، شهر آسمانی به خداوند میبالد.» (دفتر ۱۴، فصل ۲۸، صفحه ۵۹۳) نگاه کنید به

Augustine, *Concerning the City of God against the Pagans*, tr. by H. Bettenson, Penguin Books 1972.

است از مادهٔ «وید» که «نوید» از آن می‌آید، و این معنا در واژه «انگلیون، انجیل» در یونانی آمده که در آن زبان به معنای «پیك پارسی و پیامبر» است و «هوانگلیون» مژدهٔ خوب است که در عربی «بشارت» است.

این امیدی است که در غزلهای خواجه شیراز نیز می‌بینیم:

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم
فلك را سقف بشکافیم و طرحی نو در اندازیم

گاهان مینوی

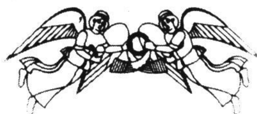
اوستای راستین زردشت در هفده سرود گاهانی به دست ما رسیده که در میان بخش یسن در اوستای کنونی گنجانده شده است. گاهان زردشت اکنون نیز در میان زردشتیان گرامی ترین سرودهای اوستاست با زبانی کهن تر که با بخشهای دیگر اوستای کنونی کمی فرق دارد.

از ویژگیهای گاهان به کار بردن پیوستهٔ واژهائی است که از ریشه «مَن» به معنای «فکر کردن» گرفته شده است. در زبان پهلوی «مینشن» به معنای فکر کردن است و در فارسی کنونی واژه‌هائی مانند «منش، من[۶]، مینو (طرز فکر، حالت فکری)، بهمن (فکر خوب)» از این ریشه است و میتوان گفت که گاهان زردشت به راستی سرودهای مینوی (معنوی[۷]) است که گرد «معنویات» دور میزند.

۶ـ در شاهنامه «من اش (فکرش) سرکشیده به چرخ بلند.»

۷ـ در زبانهای آریائی این ریشه به معنای «فکر کردن، معنا دادن. معنا کردن» آمده است. نگاه کنید به





نام خداوند «اهورمزد» نیز از همین ریشه است. «اهور» از ریشهٔ «اه» که ریشهٔ «هستی و هستن» است و «مزدا» از «من + ز + دا» به معنای «فکردهنده» است. این نام خدا در شاهنامه به «خداوند جان و خرد» گزارش شده و در گلشن راز در «به نام آن که جان را فکرت آموخت» دیده میشود. ستایش چنین خداوند یگانه‌ای در گاهان با بهمن «به + من: فکر خوب» انجام میگیرد نه با ستایش ایزدان باستانی و قربانی برای آنها. ازینرو بود که زردشت همهٔ این ایزدان باستانی را دور راند و در گاهان نام هیچ یك از آنها یك بار هم برده نشده است. این سان زردشت به راستی «همه ترتیب عالم را به هم زد.»

زردشت در گاهان چند جا گوشه‌های نیشداری به کیش ستایندگان ایزد مهر میزند که در آئین آنها کرپن‌ها (قربانیگران) گاو را به دیو خشم میدهند (یسن ۴۴، بند ۲۰)، به آن آزار و ستم روا میدارند (یسن ۵۱، بند ۱۴ و یسن ۴۹، بند ۴) و آن را با فریادهای شادی می‌کُشند (یسن ۳۲، بند ۱۲).

خداوند زردشت نیازی به قربانی ندارد مگر به «از خود گذشتن» مردمان در راه نشاختن شهرستان نیکوئی که آن جز به یاری مردمان کوشا انجام نمی‌پذیرد. از اینرو است که میگوید:

«ایدون به نیاز[8]، زردشت جان خویشتن را میدهد.»

(یسن ۳۳، بند ۱۴)



Walde-Pokorny, *Vergl. Wörterbuch d. indo-germ. Sprachen,* II. 264 - 6.

۸ـ نیاز «تحفهٔ درویشان را نیز گویند.» (برهان قاطع). در اوستا «راتَم» آمده که به فارسی امروزی میشود «به رادی»: به جوانمردی.

خوبی و بدی: بهشت مینو و دوزخ

اهورمزدا دادار (آفرینندهٔ) نیکی، پاکی و راستی است. با پیدایش مردمان است که بدی به جهان راه می‌یابد.

در یسن ۳۰، بند ۳، زردشت از دو مینو (طرز فکر) سخن میگوید که در آغاز در مینش (فکر) و گفتار و رفتار یکی به و دیگری بد بود: و «چون آن دو مینو با هم آمدند نخست نهادند زندگی و نازیندگی (نبودن زندگی) و چنین خواهد بود به پایان هستی» (بند ۴ همان یسن). پاداش نیکان «بهشت مینو» یا «بهترین حالت فکری» و سزای بدان «دوزخ» یا «هستی بد» است. این سان زردشت فکر پاداش درونی و معنوی را بنیاد گذاشت که هنر[۹] را خود هنر پاداش و زشتی و بدی را خود زشتی و بدی کیفر است.

ناصر خسرو گوید (*خوان الاخوان*، ویرایش یحیی الخشاب، قاهره ۱۹۴۰، صف نهم):

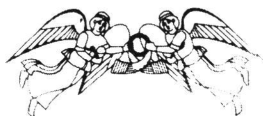
۹ـ هنر از «هو» به معنای «خوب» و «نر» به معنای «مرد» است. هنر «خوبمردی» یا مردانگی و پرهیزگاری است، چنان که خواجه گوید:

روندگان طریقت به نیم جو نخرند　　　قبای اطلس آن کس که از هنر عاریست

یا در شاهنامه: هنر برتر از گوهر آمد پدید.

از این واژه است honor در لاتین و زبانهای اروپائی.

ولی هنر به معنای صنعت از ریشهٔ «هو ـ ن» و پسوند «ار» است. نگاه کنید به Herzfeld, *Zoroaster*, pp. 801 – 804; but also H. W. Bailey, *Zoroastrian Problems in the Ninth-Century Books*, Introduction to the 1971 reprint edition, p. xxv.



«پس هر نفسی کز بدکرداری خویش از این عالم با بیم و پشیمانی بیرون شود آن درد و پشیمانی و بدکرداری جاودان با او بماند و آن عقوبت او باشد و هر نفسی که از نیکو کرداری خویش با خرمی و شادی از این عالم بیرون شود آن خرمی و راحت با او جاودان بماند و آن ثواب او باشد.»

در همان سرود (یسن ۳۰، بند ۳) زردشت میگوید که با پیدایش دو مینو (یا دو طرز فکر) در مردم، که گفتار و رفتار خوب و بد را به دنبال دارد، «نیك‌دانان راست گزیدند نه بددانان.» به سخن دیگر، گمراهی از بددانی و نادانی است.

نیز ناصر خسرو گوید (*خوان الاخوان*، صف نهم):

«چون درست شد که دانش و توانایی و حکمت مر آفریدگار این عالم راست به تمامی لازم آید که مراد او اندر آفرینش عالم همه نیکی و صلاح و راستی است... از بهر آن که بدی و زشتی و فساد و کژی از نادانی و عاجزی آید و این چیزها از آفریدگار دور است... پس گوئیم که مراد آفریدگار اندر آفرینش مردم همه نیکویی و خیر است و دلیل بر درستی این دعوی آن‌است که مرجسد مردم را پذیرای نیك و بد آفرید چون درستی و بیماری و راحت و رنج و خوشی و درد و پدید آمدن و نیست شدن و عقل داد مر او را تا این مخالفان را بشناسد و بهتر را از بدتر بداند و راحت را بر رنج بگزینند.»

پس بر هر کس بایسته است که خوب را از بد بشناسد و خوب را بگزینند. زردشت گوید (یسن ۳۰، بند ۲):

«بشنوید به گوش بهترین (سخنان) را، ببینید با اندیشهٔ روشن به

کام ما را گزیدن، مرد و زن هریك برای خویشتن.»

شاهواژهٔ این بند گاهانی «گزیدن» است.

نیز ناصر خسرو گوید (آغاز *خوان الاخوان*):

«ای خداوندان گوشهای شنوا، داد شنوایی که شما را داده اند بدهید به شنودن سخن حق و ای نگرندگان به چشم روشن بنگرید سوی آفرینش خویش ... و ای هوشیاران اندر یابید معنی پادشائی خویش بر دیگر جانوران که هر که داد گوش به شنودن و داد چشم به نگرستن و داد دل به دانستن ندهد ستمگار باشد.»

همبایستهٔ گزینش آزادی خواست و رای گزیننده است. آزادی رای و کام پایهٔ دین[۱۰] زردشت است. در نامهٔ پهلوی دینکرت آمده:

«مردم در گیتی آزاد کام اند ..... خدایی آزاد کام مردم در ورزیدن رای و کام است. در میان دیگر دامان گیتی نیست آن گون خدای خویشکام چون مردم ... و آزاد کامی خدایی مردم را در کام به پذیرفتن و نپذیرفتن کرفه و گناه است.»

* * *

۱۰ـ دین از ریشهٔ «دی» : «دیدن» است که معنای گستردهٔ آن «داوری کردن» را در برمی گیرد. در گاهان «دین» به معنای امروزی آن است و نزدیك به آن چه امروزه «جهان نگری» می گوئیم، و «دینا» آن است که در مردمان «می بیند و داروی میکند» (وجدان).



مَگه: بزم یزدانی

دین زردشت پیرامون چنین فکرهائی دور میزد. این جهان بینی نو پیشنهاده های تازه ای داشت که در جرگهٔ «نویدیافتگان»[۱۱] دربارهٔ آنها گفتگو میشد. این جرگه در گاهان «مگه» نامیده میشود. این واژه در فارسی به گونهٔ «ماژ» به معنای «بزم» و در جزء دوم «بگماز» مانده است به معنای «مهمانی». در این مهمانی، چنان که هنوز در آئین زردشتیان برگزار میشود، سفره ای پهن بود که در گاهان «میاستر» و «میزد» خوانده میشد و روی آن نان و آب «برکت یافته» (درون و زور) بود.[۱۲]

در این بزم مزدائی آتشی افروخته بر آدران[۱۳] بود که زردشت آن را نماد یزدانی و نمایندهٔ پاکی و راستی (اشه/حق) میدانست و گرد آن نیایش میکرد، یا به سخن دیگر، آنرا می پرستید. «پرستیدن» از پیشوند «پَیری» به معنای «پیرامون» و «سْتا» به معنای «ایستادن» است و «پیری

۱۱ـ در گاهان «ویدُش» هست به معنای «نوید یافته» که پیشنهاده های زردشت را در می یابد و در فارسی کنونی «ود» است که «دانشمند» معنا کرده اند.

(آن کس است اهل بشارت که اشارت داند نکته ها هست بسی، محرم اسرار کجاست)

(تا نگردی آشنا زین پرده رازی نشنوی گوش نامحـرم نباشد جای پیغام سروش)

۱۲ـ در واژه نامهٔ برهان قاطع «میزد» و «درون» آمده و «میاستر» به گونهٔ «میاستو» دیده میشود. دربارهٔ معنای مگه، میزد و میاستر نیز نگاه کنید به

Herzfeld, *Zoroaster*, chapters XVII and XVIII.

دربارهٔ این واژه ها پس از این در بخش چهارم گفتگو میشود.

۱۳ـ آدر = آذر = آتش؛ «آدران» آتشدان است که به گونهٔ atrium به زبان لاتین و autel به فرانسه و altar به انگلیسی رفته است و در عربی به گونهٔ «عتر» و «عتیره» به معنای قربانی آمده است. آدران به همین معنا در *روایات داراب هرمزد*، ویرایش اونوالا، بمبئی ۱۹۲۲، دفتر اول، صفحهٔ ۷۲، به کار رفته است.

ستا» (پرستیدن) به معنای «پیرامون ایستادن» یا طواف است.

در این بزم یزدانی در جائی که زردشت آن را «خانهٔ خدا» می نامد (یسن ۴۸، بند ۷) شاه و درویش[۱۴] همه مهمان بودند. زردشت کی گشتاسب را ستایش میکند که برای هموار کردن راه دین حق میکوشد (یسن ۵۳، بند ۲) و در راه بهمن (فکر خوب) به دریافت حق و راستی رسیده است (یسن ۵۱، بند ۱۶). کی گشتاسب از آنهایی است که به وصال[۱۵] اهورمزد میرسد (یسن ۴۶، بند ۱۴) و زردشت برای او از خداوند نیرو میخواهد (یسن ۲۸، بند ۷).

زردشت در حق درویشان نیز دعای خیر میکند: «ای خداوند جان و خرد، شهریاری تراست که به درویش که راست می زید آن چه بهتر است بدهی.» (یسن ۵۳، بند ۹)

ولی و شاه و درویش و پیمبر   همه در تحت حکم او مسخر
(گلشن راز)

دین بهی

در این میاستر یا میزدکده آرزوی همه وصال با اهورمزد بود. زردشت میگوید: برای یگانه شدن با تو، همهٔ دیوان و مردان خرفستران

۱۴ـ درگاهان «دریغو»، در پهلوی «دریغوش» و در فارسی به گونه‌های «دریوش، درویش، درویژه، درویزه، دریوز، دریوزه» آمده است.

۱۵ـ ریشهٔ «سر» (= صل) به‌معنای «یکی کردن، یکی شدن»، با پیشوند «اوی» معنای «وصل» و با پیشوند «اپ» معنای «فصل» میدهد.



را وا خواندیم (یسن ۳۴، بند ۵)، باشد که با تو یگانه شویم (یسن ۴۴، بند ۱۷)؛ آنها را که در یك خانه به وصل خودت خواهی رساند، ای خداوند جان و خرد (یسن ۴۶، بند ۱۴).

نیایش این بهدینان[۱۶] همیشه همراه با این دعا بود که آن کس که راه راست رستگاری را می آموزد به «بهترین به» دست یابد (یسن ۴۳، بند ۳)، و زردشت که خود را پیغمبر و دوست حق میدانست (یسن ۵۰، بند ۶) از خداوند خرد میخواست که او را توش و توان دهد تا حق را بدارد که پاداش آن زندگی بهمن (فکر نیکو) است (یسن ۴۳، بند ۱).

برای برپاکردن دین حق و شهریاری حق (شهر اهورمزد، شهریور، یا شهرستان نیکوئی) و پیروز شدن پیروان حق (اشه‌ون = حقوند) بر پیروان دروغ (دروغوند، دروند) این هستی باید نو شود. برای «نوید یافتگان» این بهترین آموزش است که خداوند به یاری فکر خوب (بهمن) این راز را بیاموزد (یسن ۴۸، بند ۳).

فرَشکرد و سوشیانس

آماج زردشت، چنان که در پیش گفته شد، برپا کردن شهرسنان نیکوئی و حق بود که با «نوگری» هستی انجام میگیرد. برای آگاهی از این «راز» زردشت از اهورمزد نشانی میجوید (یسن ۳۴، بند ۶) از زمانی که حق بر دروغ پیروز خواهد شد (یسن ۴۸، بند ۱) و می پرسد

۱۶ـ درگاهان دین زردشت «دین به» نامیده شده (یسن ۵۳، بند ۱) و زردشتیان خود را «بهدین» می خوانند.

که پیش از آن که روز شمار فرا رسد چه زمان حقوند بر دروغوند پیروز خواهد شد؛ این نوکردن هستی خواهد بود (یسن ۴۸، بند ۲). این نوگری هستی همراه با زایشی نو (زایش پس از این، باززائی، نوزادی) است (یسن ۴۸، بند ۵).

در گاهان (یسن ۳۰، بند ۹ و یسن ۳۴، بند ۱۵) زردشت برای نوکردن این جهان واژهٔ «فرَش کردن» را به کار میبرد که در پهلوی «فرشکرت» و در برگردانندهٔ فارسی «فرشکرد» آمده است و آن را «رستاخیز کردن» نیز معنا کرده اند.[۱۷]

فرشکرد به دست سوشیانس یا سوشیانسها انجام میگیرد. سوشیانس از ریشهٔ «سو» به معنای «رستگار کردن، رهانیدن» است. سوشیانس که به این گونه در اوستا و در پهلوی و فارسی به کار میرود به معنای «رهاننده، رهائی‌بخش» است که در پهلوی نیز به گونهٔ «سوتکر» و «سوتومند» آمده است.[۱۸]

سوشیانسهای کشورها هستند که با بهمن (فکر خوب) با رفتار خود از روی حق میکوشند که آموزش مزدا را به انجام برسانند، چون

۱۷ـ نگاه کنید به L.H. Mills, *A Study of the Five Zarathushtrian Gathas*, Oxford 1892, pp. 50, 153.

۱۸ـ واژهٔ «سود» به معنای «بهره»، در پهلوی «سوت»، نیز از یك ریشهٔ «سو» آمده ولی از «سوت» به معنای «رهایش» و «سوتکر» به معنای «رهاننده» جداست، چنان که در انگلیسی savings : «پس‌انداز» در معنا با Saviour : «رهاننده» فرق دارد.

سوتگرنسك اوستا که دربارهٔ سوشیانس بوده در اوستای کنونی به دست ما نرسیده است. پژواکی از آن در دفتر نهم دینکرت، فرگرد ۲۲ دیده میشود.

نگاه کنید به *Sacred Books of the East*, vol. XXXVII, p. 223.



آنها هستند که همیستار (حریف) دیو خشم آفریده شده اند. (یسن ۴۸، بند ۱۲)

از آن چه زردشت دربارهٔ فرشکرد میگوید یك بار چنین بر می آید که فرشکرد در زمان خود زردشت و به دست او و یارانش انجام میگیرد، و دعا میکند: «ایدون نیز ما که از آن توایم باشیم آنان که نوکنند (فرشکرد) این هستی را» (یسن ۳۰، بند ۹)؛ و جای دیگر دین سپند[۱۹] سوشیانس (یسن ۴۵، بند ۱۱) را در آینده می بیند که برای هموارکردن راه راست دین سوشیانس که اهورمزد داده مردمان باید بکوشند (یسن ۵۳، بند ۲). زردشت از اهورمزد می پرسد که چه زمان آن پگاه (برآمدن خورشید) فراز میرسد که سوشیانس بیاید و جهان راستی و حق را نگاه دارد (یسن ۴۶، بند ۳).

یارب این کعبهٔ مقصود زیارتگه کیست
که مغیلان طریقش گل و نسرین من است

* *
*

۱۹ـ «اسپند» که به گونه «اسفند، سپند، سفند» نیز در فارسی آمده از واژه اوستائی «سپنته» به معنای «مقدس» است که در گاهان در صفت «مینو» نیز به کار رفته (سپَنته مَینیو) و در ترجمهٔ انجیل به «روح القدس» برگردانده شده است.



بخش دوم

ناهید و فر سوشیانس

خوره یا فرّ

فرّ یک «هستی» مینوی است «مَزدَذات»، آفریدهٔ مزدا، که هنگام زایش به مردمان می‌پیوندد و هرکس درخور خویش از آن بهره ای دارد.[۱] بدیهی است که فر بزرگان پایگاه برتری دارد و از این رو آن را والاتر میدانستند.

۱ ـ فر و خوره دو گونه از یك واژه است. در واژه‌نامهٔ *برهان قاطع* زیر خوره آمده است: «خوره نوری است از جانب خدای تعالی که بر خلایق فایز میشود که به وسیلهٔ آن قادر شوند به ریاست و حرفتها و صنعتها، و از این نور آن چه خاص است به پادشاهان بزرگ عالم و عادل تعلق می‌گیرد.»

اِزنیك یکی از نویسندگان کهن ارمنی، نیز دربارهٔ فر مینویسد: «پَرك (= فر، خوره) به خودی خود هستی ندارد، بلکه هرگاه کسی کامیاب گردد گویند پرك، چنان که ناکامی را دشخوره خوانند.»
V. Langlois, *Collection des historiens anciens et moderns de l'Arménie*, Paris 1880 vol II, p. 376, col.2.

Charisma انگلیسی و یونانی درست به همین معنائی است که در برهان آمده و از همین واژه گرفته شده است. دربارهٔ فر در شاهنامه نگاه کنید به علی ا. مقدم، *فر در شاهنامه*، از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر.

در اوستا چند فر بویژه نام برده شده است: فر ایرانی، فر کیانی و فر زردشت.

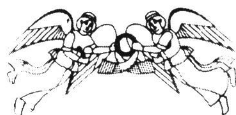
(۱) فر ایرانی برای ایرانیان و سرزمینهای ایرانی فرزندان آزاده، فراوانی و خیر و برکت می‌آورد و آنان را بر انیران (غیر ایرانی) پیروز میگرداند (یشت ۱۸، بندهای ۱_۹).

(۲) فر کیانی که جمشید داشت و به یاری آن بر دیوها پیروز شد و در شهریاری او هیچ بدی نبود، نه باد سرد نه گرم، نه درد و نه بیماری (و یدیوداد، فرد گرد ۲، بند ۵). لیکن چون راستی و حق را رها کرد فر در کالبد مرغی از او جدا شد (یشت ۱۹، بند ۳۵) و پادشاهی از او گرفته شد. و کی کاووس نیز به همین سرنوشت دچار آمد. چون کاوس آرزو کرد که افزون بر خدائی که بر هفت کشور داشت بر آسمانها نیز فرمانروائی کند دادار فر کیانی را نزد خود خواند و کاوس از آسمان بر زمین افتاد.

افراسیاب تورانی نیز چون پیرو حق نبود هر چه کوشید نتوانست فر کیانی را به چنگ آورد (یشت ۱۹، بندهای ۵۶_۶۳)، لیکن فریدون و گرشاسپ که دارای فر شدند بر دشمنان پیروزی یافتند. و چون فر به کی گشتاسپ رسید دین زردشت پذیرفت و بر دیو و دروغ پیروز شد و برکت یافت (یشت ۱۹، بندهای ۸۴_۸۷).

در *کارنامهٔ اردشیر بابکان* نیز آمده که فر کیانی به کالبد برهٔ بزرگی (در شاهنامه «غرم» : میش کوهی) در پشت سر اردشیر می‌تاخت تا به او رسید و به یاری آن فر اردشیر بر اردوان پیروز شد.

(۳) در اوستا (یشت ۱۹، بند ۷۹) آمده که فر به وخشور زردشت



پیوست که او پاکترین و بهترین و روشن‌ترین و پیروزترین جهانیان شد.

در نامه‌های پهلوی آمده که امشاسپندان خورهٔ زردشت را از روشنی بی‌آغاز به زمین آوردند. چون پوروشسپ پدر زردشت نزد دوغدو مادر او آمد فر در او جای گرفت.

در نامهٔ *زاتسپرم* دربارهٔ خوره زردشت آمده که فر زردشت به‌گونهٔ آتش از روشنی ازلی بر مادر زردشت فرود آمد و با آتشی که پیش او بود در آمیخت و در مادر زردشت بیامیخت و سه شب در گوشه‌های تاریك خانه همچو آتش پیدا بود و رهگذران روشنیها همی دیدند.

در نامهٔ پهلوی دینکرت نیز دربارهٔ بر گرفتن کالبد و پیدائی زردشت در گیتی میگوید که در آن هنگام خورهٔ بزرگ و روشنی که از آن تخمهٔ جم بود دیده شد.

در *ارتاویرازنامه* از خورهٔ دین مزدیسنان نیز سخن رفته است.

و سرانجام در اوستا (یشت ۱۹، بندهای ۸۹ـ۹۵) آمده است که خوره‌ای که به‌یاری آن فریدون اژدهاك (ضحاك) را بکشت و کی‌خسرو افراسیاب را و کی گشتاسب بر دیو و دروغ پیروز گشت در پایان زمان به سوشیانس پیروزگر که از زره (دریاچهٔ) کیانسی (هامون) بر می‌آید و با یاران او خواهد پیوست، آنگاه که جهان را نو خواهد کرد که دیگر فرسوده نخواهد شد و نخواهد مرد، آنگاه که رستاخیز مردگان شود و به‌خواست خداوند زندگانی جاوید و بیمرگ گردد.

* * *

دیدیم که چگونه یك هستی مینوی کم کم کالبد به خود میگیرد. فر زردشت به گونهٔ آتش و روشنی بر مادر او فرود می آید و «نیمه مینوی» میشود. فر جمشید به کالبد مرغی از او جدا میشود و فر اردشیر بابکان به کالبد بره ای به او می پیوندد.

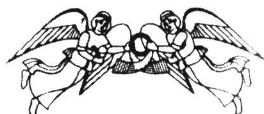
چون فر به گونه کالبد درآمد ناگزیر باید به میانجی مادی به گیرندهٔ فر در آمیزد. در نامهٔ پهلوی بندهشن آمده که خورهٔ فریدون در زره فراخکرت به نی بن نشست. گاو از آن نی بخورد و شیر گاو به مادر فریدون داده شد و از این راه خوره به فریدون در آمیخت. در دینکرت نیز می بینیم که گوهر تن زردشت به میانجی آب و گیاه به او راه یافت.[۲]

در برگردانده فارسی *ملل و نحل شهرستانی* (ویراستهٔ جلالی نائینی، صفحه ۲۵۲) این داستان را میخوانیم که خداوند «روح زردشت را در شجره ای که در اعلی علیین بود انشا فرمود و در قلهٔ کوهی از کوههای آذربیجان آن درخت را غرس فرمود. از آن شبح زرادشت به شیر گاو ممتزج گشت و پدر زرادشت آن شیر بیاشامید و آن شبح به نطفهٔ او متصور گشت و در رحم مادرش مضغه گشت.»

هزاره ها

ایرانیان باستان تاریخ را به دوره های دوازده هزار ساله بخش

۲ـ دینکرت، دفتر هفتم، ۲:۳۶.
نوشته‌های پهلوی دربارهٔ فر در کتاب- H. W. Bailey, *Zoroastrian Problems in the Ninth Century Books*, I Farrah گردآوری شده است.



کرده بودند. در یکی از این دوره‌های دوازده هزار ساله هزاره‌های هفتم و هشتم و نهم دورهٔ پیشدادیان و آغازکیان بود که هزاره‌ها به نام کیومرث و جمشید، بیوراسب، و فریدون نامگذاری شده، و در سر هزارهٔ دهم زردشت آمده بود و هزارهٔ دهم به نام او بود.

ایرانیان همچنین هر پیشوای دینی را ویژهٔ یك هزاره میدانستند و برای هر هزارهٔ نو چشم‌براه یك پیشوای تازه بودند که دین را استوار و جهان را نو کند، و برای ماندهٔ دورهٔ دوازده هزار ساله از آمدن سه دین‌آور نوید یافته بودند: یکی در هزارهٔ یازدهم، دیگری برای هزارهٔ دوازدهم، و سومی را برای پایان جهان و رستاخیز مردگان.

این فکرها از زمانهای بسیار کهن در میان ایرانیان رواج بود و بازتاب آنها را در اوستا نیز میخوانیم، ولی چنان که در بخش نخست دیدیم در خودگاهان یا سرودهای زردشت، در آن چه به دست ما رسیده، چیزی دربارهٔ هزاره‌ها نیست و آنها که باید بیایند و جهان را نو کنند همه سوشیانس خوانده شده‌اند که معنای آن «رهاننده» است و در نوشته‌های پهلوی «سوتگر»، «سوتمند» و «بُختار» آمده که «بخشندهٔ گناهان» است.[۳]

در اوستای غیرگاهانی و در نوشته‌های پهلوی سوشیانس به پایان زمان و آخر هزارهٔ دوازدهم برده شده و نام او در اوستا (یشت ۱۳، بند ۱۲۹) «اَستوَت اِرِت» آمده است. سوشیانسهای هزاره‌های یازدهم

۳ـ «بَخشیدن» و «بُخشودن»، اولی به معنای «بخش کردن، بخش دادن» و دومی به معنای «آمرزیدن» از دو ریشه است، ولی بعدها دو واژه به هم آمیخته شده و هر دو با زبر روی ب به کار رفته است. نیز نگاه کنید به محمد مقدم، *راهنمای ریشهٔ فعلهای ایرانی*، تهران ۱۳۴۲، صفحه‌های ۶۷ و ۶۸.

و دوازدهم در اوستا (یشت ۱۳، بند ۱۲۸) «اُخشیَت اِرِت» و «اخشیت نِمه» و در پهلوی هوشیدر و هوشیدرماه آمده است.

بدیهی است که سوشیانسها باید ازفر زردشت بهره داشته باشند.

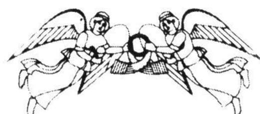
فر زردشت در دریاچه کیانسی یا کانفسه

اکنون که با هزاره ها و با فر در کالبد مادی آشنا شدیم آماده ایم که با چگونگی پیوستن فر زردشت به سوشیانسها نیز آشنا شویم. این داستان با جزئیات آن در دفتر دوم *روایات داراب هرمزدیار*، بمبئی ۱۹۲۲، صفحه‌های ۴۶ـ۴۸، و درصد در بندهش، بمبئی ۱۹۰۹، صفحه‌های ۱۰۲ـ۱۰۶، چنین آمده است:[۴]

اندر دین پیداست که زراتشت اسفنتمان از نزدیك ایزد تعالی بیامد و گفت ای دادار وه افزونی بعد ازین که باشد که بدین منزلت رسند که من رسیده ام، از تو چیزها توانند پرسیدن؟ ایزد تعالی گفت تا آن که *او*شیدر سی ساله شود به نزدیك من بیاید و این دین دیگر باره از من پذیرد و هیچ کس به مناجات من نتواند رسیدن و سخن گفتن الا اوشیدر.

و اکنون بباید دانستن آنگاه که زراتشت اسفنتمان، انوشروان باد،

۴ـ نیز نگاه کنید به صادق کیا، *ماه فروردین روز خرداد*، شماره ۱۶ *ایران کوده*، تهران ۱۳۳۱، صفحه‌های ۲۰ و ۲۱؛ و به J. Darmesteter, *Études iraniennes*, Paris 1883, II, pp. 208-210; cf. E. Abegg, *Der Messiasglaube in Indien und Iran*. Berlin 1928 , pp. 219 ff.



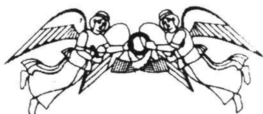
دین در جهان روا بکرد و شاه گشتاسب دین بپذیرفت و در جهان روابکرد و آشکاره، و دیگر به هفت کشور زمین برسید و مردمان بر دین استوان و بیگمان شدند، زراتشت اسفنتمان، انوشروان باد، برخاست که به ایران ویج شود، در مدت سه ماه با زن خویش سه بار نزدیکی کرد، هر بار که آن زن برخاستی و برفتی، و چشمهٔ آب هست از آن سوی قهستان و آن را کانفسه خوانند و درآن آب نشستی و سر و تن بشستی و منی در آن آب بگمیختی. دادار اورمزد نه بیور و نه هزارو نهصد و نود و نه فروهر اشوان برآن منی موکل کرده است تا آن منی نگاه میدارند.

و چون هزارهٔ زراتشت اسفنتمان بر سر آید جائی و کوهی است که آن جای کوه خدا خوانند و قومی بسیار از جملهٔ بهدینان آن جایگاه نشسته اند و هرسال روز نوروز و چون مهرجان آید آن مردمان دختران خانه را بفرستند در آن آب نشینند، چه زراتشت اسفنتمان آن حال با ایشان گفته است که اوشیدر و اوشیدرماه و سیاوشانش از دختران شما پدیدار خواهد آمدن.

پس چون دختران در آن آب نشینند و سر بشویند، و چون آن دختران بیایند پدران و مادران ایشان را نگاه می دارند تا آنگاه که وقت دشتان و بینمازی ایشان باشد. پس چون گاه اوشیدر و اوشیدرماه پدیدار آمدن باشد آن دختران بر قاعدهٔ هر سال بروند و اندر آن آب نشینند و دختری باشد که او را (نام) نامی بِد باشد و آن دختر از آن آب آبستن شود، و چون وقت دشتان باشد نیز دشتان نشود مادر داند او را نگاه دارند تا نه ماه بر آید. پس اوشیدر از وی بزاید، و چون سی ساله

شود به‌نزدیك کردگار اورمزد شود، با ایزد تعالی همپرسه کند و ده شبانروز خورشید در میان آسمان به ایستد و فرو نشود تا همه کس بدانند که کار نو پدیدار خواهد آمدن.

پس چون دین بپذیرد و بیاید به ایرانشهر روا بکند و دیگر باره دین تازه شود همچنان که در آن روزگار که کسی چیزی از کسی نیایش نکند یا گاهنبار نسازد او را به داور برند و بادفراه نمایند و مردم در راحت و ایمنی باشند. و چون تیرست سال از روزگار اوشیدر بگذرد همه دد و دام هلاك و نیست شوند. پس گرگی پدیدار آید سخت بزرگ سهمناك و مردمان از سبب آن گرگ به رنج آیند و بنالند و بسیار کسی هلاك کند و پس به اوشیدر شکایت کنند و اوشیدر یزشن یزدان بکند، مردمان را گوید شما سلاح بردارید به جنگ او شوید. مردم به جنگ او روند و آن گرگ هلاك کنند . و بعد از آن هیچ دد و دام چون گرگ و شیر و پلنگ و مانند ایشان هیچ نباشد و جهان از همه بلایها پاکیزه و صافی شود. و چون تیرست سال از روزگار اوشیدر بگذرد دیوی پدیدار آید که آن دیو ملکوس خوانند و مردمان را گوید پادشاهی عالم به‌من دهید، و مردمان گویند دین بپذیر تا پادشاهی تو را دهیم. او نپذیرد و قبول نکند، و پس بر آن ستیزه و لجاج سه سال به جادوی برف و باران پدیدار آورد و این جهان خراب کند چنان که هیچ کس در این جایگاه بنماند. و چون سه سال به‌سر آید آن دیو بمیرد و برف و باران باز ایستد و از وَرِ جمکرد و ایران‌ویج کنگ دژ و کشمیر اندرون راهها و گذرها گشاده شود بدین کشور آیند و عالم آبادان کنند و دیگر باره



دین در ایرانشهر روا شود.

* * *

و چون هزارهٔ او به‌سر آید و سی‌سال مانده باشد دیگر باره دختران در آب نشینند. دختری باشد که او را نام وِه بِد باشد از آن رود که کانفسه خوانند آبستن شود. چون نه ماه برآید اوشیدر ماه از وی بزاید. چون سی‌ساله شود به همپرسهٔ دادار اورمزد رسد و بیست روز و شبان خورشید در میان آسمان بایستد و فرو نشود و مردم عالم بدانند دیگر باره عجایبی پدیدار خواهد آمدن، و چون دین بپذیرد و بیاید و در همه جهان روا بکند و مارْ سرده جمله هلاك شوند و اژدهائی پدیدار آید سخت بزرگ، مردمان به‌رنج شوند بیایند و معلوم کنند و اوشیدرماه یزشن امشاسفندان بکند و مردمان را فرماید شما سلاح بر گیرید و به کارزار شوید، و مردمان به حرب او روند و او را بکشند و جهان از همه خرفستران و جُمندگان پاکیزه پاك شود و مردم از بلایها ایمن شوند و دار و درخت که در جهان بوده باشد باز دیدار آید و دیگر هیچ بنخوشد و به زیان نشود و تا رستاخیز بر جای باشد، و مردمان چنان پیر شوند که هیچ حرکتی و قوت در ایشان نباشد و بنمیرند و نان و آب به‌کار نیاید و بی آن که چیزی خورند سیر شوند، و همه مردم دینِ بهِ مازدیسنان دارند، به پیغامبری زراتشت اسفنتمان، انوشروان باد، و اوشیدر و اوشیدرماه اقرار آورند، دین بهِ مازدیسنان بستایند و بپذیرند و کیشهای دیگر همه ناپایدار و باطل شود و خشم و کین و آز و نیاز و شهوت کم شوند و مردم اندر راحت و آسانی باشند.

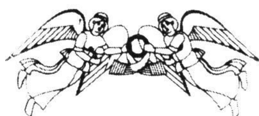
* * *

و چون روزگار او شیدرماه به سر شود دیگر باره دختران بروند در آب کانسفه نشینند. دختری باشد که نام او اِرِدَدبِدْ[5] باشد، از آن آب آبستن شود، و چون نه ماه برآید سیاوشانش از وی بزاید، و چون سی ساله شود به همپرسهٔ دادار اورمزد رسد، و سی شبانروز خورشید در میان آسمان بایستد و فرو نشود و مردمان بدانند که دیگر باره شگفتی پدیدار خواهد آمدن. پس سیاوشانش بیاید و مردم به یکبارگی دین مازدیسنان بپذیرد و هر جایگاهی که منافقی یا آشموغی باشد نیست شود و همه مردمان به یکبار بر دین بهِ مازدیسنان بایستند. پس ایزد تعالی به قدرت خویش اهرمن را نیست کند و سیاوشانش فرماید تایزشن کند به گاه اوشهن ساخته گرداند که بامداد باشد گاه هاون گیرد و مردم همه جمع باشند به گاه هاون حرکت و جنبش تمام به مردمان پدیدار آید، و چون نماز پیشین باشد همه زنده شوند و خرم و با نشاط باشند و بعد از آن نماز دیگر شب نباشد، مردمان همه به نزدیك دادار اورمزد بباشند و جمله دین بپذیرند و پاکیزه شوند و از همه بلایها و دردها برهند. کیخسرو و گیو و طوس و پشوتن و سام و نریمان و جمله اهوشان آنجا حاضر باشند.[6]

* * *

۵ـ در اوستا (یشت ۱۳، بند ۱۲۸) نام دوشیزه مادر هوشیدر «سروَرت فِذری»، مادر هوشیدرماه «وَنگهوفذری» و مادر سوشیانس «اِردت فِذری» آمده که در پهلوی و فارسی دومی و سومی با همان واژه‌های وه (= ونگهو) و اردد(= اردت) و در اولی شاید (سرو + رت)» به «نامی» برگرانده شده، و در جزء دوم هر سه نام «فِذری» به گونهٔ «پت» در پهلوی و «بِد» در فارسی آمده است؛ سوشیانس نیز به گونهٔ سیاوشانش نوشته شده است.

۶ـ نیز نگاه کنید به صادق کیا، *ماه فروردین روز خرداد*، صفحه ۲۰.



با این همه، این فکر که فره زردشت است که باید به سوشیانسها برسد فراموش نشده است. در بندهشن میخوانیم: «سه پسر زردشت که هوشیدر و هوشیدرماه و سوکشانس باشند از هووی بودند چنان که گوید که زردشت سه جاور (:بار) به نزدیکی هووی زن (خود) همی شد، هر جاور آن تخم به زمین همی شد. ایزد نریوسنگ روشنی و زور آن تخم پذیرفت و به نگاهداری به ایزد ناهید سپارد. هنگام خویش به مادر آمیزند، نه هزار و نهصد و نود و نه بیور فروهر اشوان به پانگی گمارده اند.»

نیز در بندهشن: «فر زردشت را اندر زراه کیانسیه به نگاهداری به دست آبان که هست ایزد ناهید سپاردند و اکنون گویند که سه چراغ اندر بن زراه و خشد (:درخشد) به شب همی بینند، یك یك چون زمان خودشان رسد ایدون بود که کنیزکی سرشستن را به آن آب کیانسیه شود و فر به تن او اندر آمیزد، آبستن بود، ایشان یك یك به زمان خویش ایدون زایند.»

سیستان، هیرمند، هامون

سیستان که گونهٔ نوتری از سگستان و سجستان است به معنای سرزمین سکاها است، چون تیره‌های ایرانی سکائی آنجا ماندگار شدند و نام خود را به آن سرزمین دادند. نام دیگر آن نیمروز (برگردانهٔ آن به لاتین meridianus و به عربی نصف‌النهار) است، چون نیمروز

اصلی که درست میان نیمکره جهان باستان (از دریای چین تا جزیره‌های ازور در غرب افریقا) است از این سرزمین میگذرد.

نام دیگری از این سرزمین که در اوستا و در نوشته‌های شاهنشاهان هخامنشی آمده «زرنکه» هست. زره گونهٔ دیگری از واژهٔ دریا است و در نام گود زره در جنوب دریاچهٔ هامون باز مانده است. زرنکه، که در فارسی به گونهٔ زرنك و زرنج مانده، به معنای «دریا زمین» است. از این نام پیدا ست که در زمانهای بسیار کهن دریاچه هامون و گود زره و شاید تا شمال تا دریاچه بلخاش و دریای گرگان یك دریای بزرگ بهم پیوسته بوده است، و از این رو سیستان را زرنگ یا دریا زمین می نامیده اند.

دریاچهٔ هامون، یا شاید بخشی از آن، زره کیانسیه یا کانفسه (در اوستا «کانسویه») خوانده میشده که رود هیرمند (در اوستا «هَئِتومَنت»، در فارسی نیز هیذمند، هیلمند، هلمند) به آن میریزد. این نام به معنای «دارای سد» است، چون روی این رود سدها و بندها بوده، و این نام گاهی به خود سرزمین سیستان داده شده است.

در اوستا (یشت ۱۹، بند ۶۶) آنجا که از فرود آمدن و پیوستن فر به سوشیانس سخن میگوید آمده است که آنجا دریاچه کانفسه هست با رود هیرمند، آنجا که کوه «اوشی دام» برپاست که گرد آن را آبها فرا گرفته اند که از کوه می‌آیند. پُرآبی سیستان نیز در *تاریخ سیستان* (ویراستهٔ ملك الشعرا بهار، تهران ۱۳۱۴، صفحه ۱۵) یاد شده: «وکنون پیداست که رود هیرمند و رُخد رود و خاشرود و فراه رود و خشکرود و هروت رود و آب دشتها و کوهها از همه اطراف سیستان و از هزار



فرسنگ همه به زره آید.»

«اوشی دام»، نام اوستائی کوهی که در زره کیانسی است به معنای «سرای سپیده دم» است. گونهٔ پهلوی آن «اوسیندوم» است و دربارهٔ این کوه در بندهشن چنین آمده است: «اوسیندوم که از خوَن آهین است که گوهر آسمان است.[۷]» در تاریخ سیستان، صفحه ۱۷، نیز دربارهٔ این کوه آمده است که «اندر سیستان یکی کوه است که آن همه خم آهن[۸] است و هر خم آهن که آن نیك است آن از آن کوه سیستان برخاسته به روزگار ...» و از کوه دیگری نیز نام میبرد: «و کوه توژکی خود معروف است و مشهور که نقره همی بیرون آمد و اکنون اگر خواهند هم بیرون آید.»

در روایات داراب هرمزدیار و در صد در بندهش چنان که دیدیم کوه اوشی دام به نام «کوه خدا» آمده و اکنون آن را کوه خواجه میخوانند. این کوه در اوستا ستایش شده و از سدهٔ چهارم میلادی خبر داریم که مردم به زیارت این کوه میرفتند و هنوز مردم سیستان آن را زیر نام « سرای ابراهیم » گرامی میدارند و در دو هفته اول نوروز به

۷ـ نگاه کنید به B. T. Anklesaria, *Zand - Ākāsih*, Bombay 1956, p. 95

۸ـ «خماهان، بروزن خراسان، سنگی باشد به غایت سخت و تیره رنگ به سرخی مایل، و آن دو نوع است: نر و ماده. چون نر آن را بسایند مانند شنجرف سرخ شود و مادهٔ آن همچو زرنیخ زرد گردد، و گویند آن نوعی از آهن است ... بعضی گویند سنگی است سیاه و سفید که از آن نگین سازند، و باباقوری را هم گفته اند.»

«خماهن، بروزن گشادن، به معنی خماهان است که سنگ سخت تیره رنگ به سرخی مایل باشد، و بعضی گویند مهره ایست سیاه به سرخی مایل.»

«خم آهن گون کنایه از آسمان است.» ـ *(برهان قاطع)*

زیارت آن میروند.[۹]

در روایتها از بستگی سیستان با پایان هزاره و پدید آمدن سوشیانس بسیار سخن رفته است.

در کتاب پهلوی بندهشن آمده است: «از زره‌های که (:کوچك) زره کیانسه است به سکستان. در آغاز خرفستر و مار و وزغ اندر آن نبود، آب آن شیرین بود... چون فرشکرت شود باز شیرین شود.»[۱۰]

تاریخ سیستان، صفحه ۱۴: به کوه حرون سوراخی است که «از آن سوراخ از هزار سال باز یکی مار بیرون آید.» صفحه ۱۵: دربارهٔ ناحیهٔ رَوِن و جول «اندر خبر چنان است که دجال که به آخرالزمان بیرون آید هم ضحاك است و هنوز زنده است تا آنگاهی که بیرون آید و عیسی علیه‌السلام از آسمان به زمین آید و او را هلاك کند.» صفحهٔ ۱۶: «اندر کتاب ابن دهشتی (بند هشن) گبرکان نیز باز گویند که اندر شارستان سیستان که برکهٔ گرد گنبداست یکی چشمه بودست که از زمین همی برآمد ... از آن کردیدی هم افراسیاب ببست، و چنین گویند

۹ـ نگاه کنید به .Herzfeld, *op. cit.*, pp. 300-302
هر تسفلد که چهارماه در آنجا مانده بود می گوید که انگیزهٔ وصفی که از دریا زمین در اوستا شده این بوده که آن را سرزمین سپند (Holy Land) میدانستند و در آن سرزمین چشم براه بازگشت زردشت با کالبد (سوشیانس) بودند. و از این‌رو کوه اوشی دام (سرای سپیده‌دم) را جایگاه گوشه‌گیری زردشت میداند، جائی که زردشت شاید با چندتن از جرگهٔ دینی خود در آن به خاموشی و فکر کردن گذرانیده بود. و نیز می گوید که «هیچ جای مانند آن رویاها را فراز نمی‌خواند.»
« It is a place provoking visions like no other one. »
نیز نگاه کنید به A.V.W. Jackson, *Zoroastrian Studies*, pp. 282-286
دربارهٔ کوه خواجه پس از این در بخش پنجم باز گفتگو داریم.

۱۰ـ Anklesaria, *op. cit.*, p. 103



که پس از هزار سال اکنون که فراز رسد باز شود.» صفحه ۱۷: چشمهٔ دیگری را نیز که زرخیز بوده نام میبرد که «افراسیاب آن را به بند جادوئی ببست، گفت این خزینه ایست. و چنین گفته اند که هم به سر هزاره باز شود.» و سرانجام در صفحه ۱۱ آمده است که در سیستان شهری است که آن را مدینه العذرا گویند.

دوشیزه ناهید، مادر مهر

خواهیم دید که بجز مدینه العذرا شهرها، ناحیه‌ها و پرستشگاههای بسیاری به نام دوشیزه[11] ناهید[12] مادر مهر خوانده شده اند، که به پیروی از این رسم عیسویان نیز بسیاری از پرستشگاههای خود را به نام مریم عذرا[13] نامگذاری کرده اند.

۱۱ـ واژهٔ دیگری برای دوشیزه در پهلوی خوشیزگ است. دربارهٔ آن نگاه کنید به یادداشتهای افزوده در پایان همین کتاب.

۱۲ـ در بندهشن آمده است که فر زردشت در زره کیانسی به ایزد اناهیت سپرده شد.
دربارهٔ این که چه بستگی میان ایزد ناهید در اوستا (اَردوی سورا اناهیتا ایزد آبها) با ناهید مادر مهر هست نگاه کنید به یادداشتهای افزوده در پایان همین کتاب.

۱۳ـ عذرا (=زهره، زهرا) به معنای دوشیزه» است.
«ناهید ستارهٔ زهره را گویند، و کنایه از دختر رسیده باشد.» (*برهان قاطع*)
زهرا نیز به معنای دوشیزه است که در صفت بتول نیز آمده. نگاه کنید به R. Dozy, *Supplément aux dictionnaires arabes,* Paris 1927, vol. I, p. 609, col. 2.
(آبها در روایتها کابین بتول زهرا است.)
در *تفسیر ابوالفتوح رازی* (ویراستهٔ مهدی الهی قمشهٔ، تهران ۱۳۲۰، جلد ۲، صفحهٔ ۳۵۵) زیر سورهٔ آل عمران نیز آمده: «در اخبار امیرالمومنین علی علیه السلام روایت کند از رسول صلی الله

←

لقب دیگر ناهید بغدخت[۱۴] است که به گونهٔ بیدخت و بذخت نیز آمده و در نام شهرها (در خراسان و بیرجند) دیده میشود.

ناهید خود صفت این دوشیزه است به معنای «بی لکه، بی عیب» و وصف او «پاك» است که در عربی به «طاهره» برگردانده شده و صفت بتول است.[۱۵]

برای این که فرزردشت که در تخمهٔ او در دریاچه کانفسه نهفته بود بدون آلودگی و پاك به سوشیانس برسد بایسته بود که مادر او دوشیزه و پاك باشد.



علیه و آله که او را پرسیدند که یا رسول الله ما از تو چند بار شنیدیم که گفتی مریم بتول است و فاطمه بتول است...»

۱۴ـ بغ در پهلوی و فارسی در اصل به معنای «بخشنده، خداوند» است: در اوستا «بغه» و در فارسی باستان «بگه»، از ریشه ای که در فارسی «بخش و بخت» از آن آمده.

برهان قاطع: «بغ نام بتی است.» این لقب برای اهورمزدا و خداوندان (درنوشته های هخامنشی)، در اوستای غیر گاهانی برای ایزد مهر و درنوشته های پهلوی بویژه برای مهر و مانی به کار رفته است.

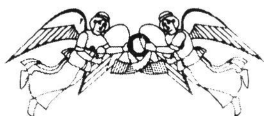
در فارسی نیز به گونهٔ فغ آمده است. جزء اول واژه های بغستان (بهستان بیستون)، بجستان، بغداد: «داده یا آفریدهٔ بغ» (مهر یا مانی؟)، فغستان: «بتکده»، فغفور (: پورخداوند) از همین واژه است.

در ترکی به گونه های بیگ، بی، بای، بگ یافت میشود.

بغدخت، بیدخت به معنای «دوشیزه خداوند» است.

نیز نگاه کنید به پانویس ۳ همین بخش این کتاب.

۱۵ـ ناهید که به گونه های ناهیده، ناهد، ناهده، و أناهید در فارسی آمده، در پهلوی اناهیت، اناهید، و در اوستا و نوشته های هخامنشی اناهیتا است از دو جزء «انا،نا»ی نفی و «اهیتا» (در فارسی «آهو»: عیب) به معنای «عیب دار، لکه دار»؛ و آناهیتا: «بی عیب و بی لکه» است. برگردانهٔ آن به لاتین immaculata درست به همان معناست و در صفت مریم مادر عیسی آمده،در عربی «معصومه». در نام ستاره ها به لاتین برابر ناهید Venusونوس است.



دوشیزه ناهید و دوشیزه مریم

از همهٔ روایتها دربارهٔ نگاهداری تخمهٔ زردشت در آب و بارور شدن دوشیزه در دریاچه هامون همبستگی دین مهر با آب پیداست و سرودی که در اوستا برای گرامی داشتن ناهید است آبان یشت و ناهید «بانوی آبها» خوانده شده است. خواهیم دید که چشمه یا چاه آب یا تالاب و برکه همیشه جزئی جدانشدنی از پرستشگاههای دین مهر هستند.

از آنجا که در نوشته‌های عیسوی و اسلامی همه جا نام عیسی جایگزین نام مهر و مریم جایگزین ناهید شده است دربارهٔ زایش عیسی در انجیل (متی و لوقا، باب اول) می‌بینیم که او نیز از دوشیزه‌ای زاده میشود و باید از تخمهٔ داود و ابراهیم[۱۶] باشد، هر چند پیوستگی او با داود از راه یوسف است، ولی داستان همبستگی بارور شدن مادر مسیح با آب در روایتهای اسلامی فراموش نشده است.

در ترجمهٔ تفسیر طبری (ویراسته حبیب یغمائی، تهران ۱۳۳۹، جلد ۱، صفحه ۲۴۲ ـ ۲۴۰) زیر سورهٔ آل عمران چنین آمده است:

«یوسف آب ببرد از بهر مریم تا سر بشورد و غسل بکند و آب آنجا بنهاد و بیرون آمد. و مریم ... چون از سر شستن فارغ شده بود ... گویند جبریل به آستین مریم اندر دمید و مریم بار گرفت.»

۱۶ـ در روایتها ابراهیم همان زردشت است. در دینکرد دفتر هفتم (ویرایش مدن، صفحه ۶۳۱، سطر۱۱؛ برگردانهٔ سنجانا، جلد ۱۳، صفحه ۱۹) نام پدر مادر زردشت فراهیم ـ روانا آمده و همچنین در بندهشن (برگردانهٔ West، صفحه ۱۴۴).

یا در قصهٔ هشتادویکم *قصص الانبیاء* (ویراستهٔ حبیب، یغمائی، تهران ۱۳۴۰، صفحه ۳۶۴):

«مریم چون دور رفت از مردمان خویش به جای خلوت، و به جایی در شد به آفتاب گاهی[۱۷] و ستری کرد خود را تا کس او را نبیند که سروتن بشوید. چون تن خود بشست و سر شانه کرد و جامه در پوشید ناگاه جوانی را دید خوبروی با جامه‌های نیکو و بویهای خوش به نزدیك او در آمد... جبریل گفت که من رسول خدای توام که آمده ام که ترا بشارت دهم به فرزندی پاکیزه بی عیب.»[۱۸]

نمادهای مهری

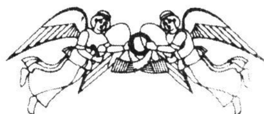
زایش مهر سوشیانس از دوشیزه که در آب بارور شده در نظر برروشنیان دین مهر یکی از برجسته‌ترین رویدادها بوده است. از این رو در نمادهای مهری همبستگی ویژه‌ای با آب و آنچه در آب بارور میشود و میروید دیده میشود، که برجسته‌ترین آنها مروارید، دلفین و نیلوفر است.

مروارید و صدف

همانندی بارور شدن دوشیزه در آب و بارور شدن صدف و

۱۷ـ در قرآن: مکانا «شرقیا».

۱۸ـ نیز *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران ۱۳۵۲، جلد ۲، صفحه ۵۱۰، و جاهای دیگر.



پروراندن مروارید در آب بیگمان برای پیروان دین مهر گیرا بوده است. چنان که مسعودی در *مروج الذهب* (برگردانده ابوالقاسم پاینده، تهران ۱۳۴۴، جلد۱، صفحه ۱۴۶) آنجا که دربارهٔ پیدایش مروارید سخن گفته آورده است که «دربارهٔ آن که برخی گفته اند از باران است و برخی دیگر از غیر باران گفته اند آورده ایم... و آن گوشت و پیه که در صدف هست و این که صدف حیوانی است که نسبت به مروارید خود مانند *مادر* و *فرزند* از غواصان بیمناك است...»

از این رو مروارید[19] از آغاز یك نشان ایرانی برای سوشیانس رهائی بخش مردمان در میان برروشنیان دین مهر و جرگه‌های «آشنایان»[20] بوده است، و در شعرهای سریانی همچو لقبی برای گرامی داشتن عیسی به کار رفته است.[21]

سرود مروارید نام سرودی رازآمیز به سریانی است که در آن داستان یك شاهزادهٔ جوان اشکانی آمده که برای بدست آوردن مروارید یگانه از خانواده خود جدا میشود و به سرزمین تاریکی و بدی (مصر) فرود می آید و اصل خود را فراموش میکند و به خواب میرود.

۱۹ـ در پهلوی مُرواریت: جزء اول آن مرو است که به گونه مرغ به یونانی مرغرون و مَرغَریتِس رفته و به گونه مَرج در مرجان «مروارید ریز» دیده میشود که به عربی هم رفته است. بدل شدن «و» به «غ» در پهلوی مُرو و فارسی مُروا (فال گرفتن با مرغها) به فارسی مرغ پیداست، و «غ» به «ج» در مرغ (مرغزار) به مرج (جمع عربی مروج) دیده میشود.

۲۰ـ «آشنائی» به معنای ویژهٔ آن که در عربی به «عرفان» گزارش شده در یونانی به واژهٔ همریشهٔ آن Gnosis برگردانده شده است. «آشنایان ره عشق» یا «سخن آشنا» در غزلهای خواجه شیراز به این معنای ویژهٔ آن است.

۲۱ـ نگاه کنید به G. Widengren, *Mesopotamian Elements in Manichaeism*, Uppsala 1946, p. 119.

سپس یك ندای درونی و پیامی او را از خواب بیدار میکند و آن گاه با مروارید نزد خانواده خود باز میگردد و به اصل خود می‌پیوندد.[۲۲]

در انجیل متی (باب سیزدهم: ۴۶) از «یك مروارید گرانبها» نام برده شده و پدران کلیسا آن را از آغاز به عیسی گزارش کرده اند.[۲۳]

در سرودی به سریانی از افراهیم یکی از پدران کلیسا، که در آن روی سخن با عیسای رهایش‌دهنده است آمده:

«ای ارمغان گرانبها که با غواص بر آمدی... ای مروارید ، کوچك است اندازهٔ تو و خرد است پیرامون تو و وزن تو، لیکن بزرگ است شکوه تو؛ در آن تاجی که تو را نشانده اند مانند نداری..... لکه‌های مرا پاك کن. این تاج از مرواریدهای مینوی است که به‌جای زر در مِهر نشانده شده اند.»[۲۴]

در جای دیگر همین سرود بار دیگر افراهیم روی سخن به عیسی میگوید: «مادر تو دوشیزهٔ آبهاست.»[۲۵]

از گفتار دیگری از افراهیم که به یونانی به‌دست ما رسیده تکه‌های پراکندهٔ زیر آورده میشود:

۲۲ـ نگاه کنید به A.A. Bevan, *The Hymn of the Soul*, Cambridge 1897; cf. Widengren, *op.cit.*, pp. 55,88.

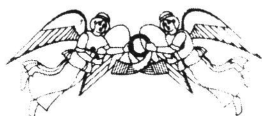
۲۳ـ دربارهٔ نظر پدران کلیسا پیرامون مروارید نگاه کنید به

Leo Wiener, *Contributions Toward a History of Arabico - Gothic Culture*, New York and Philadelphia, 1917-21, vol. IV, pp. 131-138.

و دربارهٔ همانندی مریم و عیسی با صدف و مروارید به‌همان کتاب صفحه‌های ۱۴۸ـ۱۴۴.

۲۴ـ همان کتاب، صفحه‌های ۱۴۹ و ۱۵۰.

۲۵ـ همان کتاب، صفحه ۱۶۸.



«مروارید گرانبها که در دریا یافت میشود بسیار گرانبها است چون به‌سختی یافت میشود. آن خوراك نمی‌دهد بلکه شکوه به‌بار می‌آورد.... آن به‌آسانی پنهان میشود و به‌سختی پیدا میگردد. چنین است شهرستان آسمان..... مروارید سنگی است که از گوشت زاده میشود. پس کیست آن کس که باور ندارد که خداوند از تن انسان زاده شده؟ نزدیکی صدفها به یکدیگر آن را به هستی نمی‌آورد بلکه با هم آمدن برق و آب. این‌سان نیز مسیح در دوشیزه برگرفته شد از روح‌القدس..... این گوهر از دو نژاد بهره دارد..... بیندیشید دربارهٔ اثر گوشت ناچیز در مروارید، و به‌آسانی باور خواهید داشت که مسیح از زنی زاده شد.»[۲۶]

در یك سرود قبطی دربارهٔ دوشیزهٔ مریم و زایش عیسی آمده است:

«مریم همچو مروارید در میان گوهرهای دیگر است، جائی که گرداگرد آن را دریا گرفته که ماهیان در آن در آرامش زندگی میکنند. چون زمان مروارید به انجام رسد آن با مروارید دیگر که زیر آب در صدف است می‌پیوندد و با هم از آب بیرون می‌آیند و کشتزارها و درختان را روشن میکنند.»[۲۷]

در یك نوشتهٔ حبشی دربارهٔ مروارید و پیدایش آن آمده است که «آن مانند رهایش‌دهندهٔ ما (عیسی) است که بی نطفه از دوشیزه زائیده شد.»[۲۸]

۲۶ـ همان کتاب، صفحه‌های ۱۷۱ـ۱۶۹.

۲۷ـ همان کتاب، صفحه‌های ۱۳۱ـ۱۳۰.

۲۸ـ همان کتاب، صفحه ۱۴۳.

و در برخی گزارشهای لاتین یحیی پسر زکریا، که نوید مسیح را میداد، با صدفی در دستش نموده شده است.[۲۹]

* * *

زایش مهر از میان صدف در نقشی از پرستشگاه مهری در چِپل هیل انگلستان دیده میشود. (نگاه کنید به پیکرهٔ ۱۶.) در این نقش زیر صدف آب دریا نموده شده و روی آب پیکر لخت مهر در یك قاب خایدیس از میان دو بخش یك صدف بیرون می آید و دور قاب دوازده برج نقش شده است.

در پرستشگاههای مهری سنگابی که برای پادیاوی (شستن و پاکیزه ساختن) گذاشته میشده نیز مانند صدف تراشیده میشده است، مانند سنگاب پرستشگاه مهری در پانونیه مجارستان (پیکرهٔ ۹۸)، که از این رسم در سنگابهای دم در کلیساها و مسجدها پیروی شده است.[۳۰]

بالای طاقنماهای مهری نیز به گونهٔ صدف ساخته میشده، چنان که در بالای در پرستشگاه بزرگ مهری در بعلبك (پیکرهٔ ۸۸) و در کلیساهای کهن (پیکرهٔ ۱۳) دیده میشود که نمادهای دلفین و نیلوفر هم با آن همراه است. همچنین بالای طاقنماها یا مهرابهائی که تندیس مهر یا ناهید در آنها گذاشته میشده صدف دیده میشود که در نقشهای

۲۹ـ همان کتاب. صفحه ۱۴۴.

۳۰ـ نیز نگاه کنید به پیکره ۷۲ و سنگاب صدف مانند آن، از پرستشگاه مهری دویچ ـ التنبورگ، اتریش (Vermaseren, *Mithras*, p. 61)، یا سنگابهائی که مانند سنگاب مسجد شاه اصفهان به طرح صدف تراشیده شده اند.



عیسوی نیز از آن پیروی شده و نمونه‌ای از آنها را در پیکرهٔ ۱۵ با نقشهای مهری خورشید و ماه در گوشهٔ بالای آن می‌بینیم.

بالای دهانهٔ طاق بستان (پیکرهٔ ۶۰) که یك یادمان مهری است (نگاه کنید به بخش پنجم همین کتاب) دو فرشتهٔ بالدار دیده میشوند که یکی از آنها با دیهیم مروارید است و دیگری پیاله‌ای پر از مروارید در دست دارد.[۳۱]

در یادمانهای مهری دانه‌ها یا رشته مروارید در نوك یك یا دو مرغ دیده میشود، مانند نقش دیوار بامیان افغانستان یا دیگری از ترکستان چین (پیکره‌های ۱۷ الف و ب) یا در ورخش شمال خراسان،[۳۲] که همه در دل سرزمینهای مهری هستند. در ایتالی نیز کبوتری که دانه‌های مروارید در نوك دارد همراه با دلفین در یك نقش در آرامگاه یك پیکر - تراش مهری دیده میشود.[۳۳]

کبوتر در این نقشها شاید نماد آشتی بزرگ میان مردمان باشد که هدف دین مهر بوده، یا نمایندهٔ فّر سوشیانس باشد که پیش از این دربارهٔ آن گفته شد. فرسوشیانس در کالبد مرغ نیز در داستان عیسی و

۳۱ـ این فرشتگان بالدار مهری در هنر یادمانهای اشکانی در پالمیر و سدیر (دورا ـ اوروپوس) دیده میشوند (Pope, *Survey*, II, p. 599) و بعدها در یادمانهای عیسوی نموده شده‌اند و زینت بخش سرآغاز دستنویسهای فارسی هستند.

۳۲ـ نیز نگاه کنید به V. G. Lukonin, *Persia II*, Geneva 1967, fig. 209; T. T. Rice, *Ancient Arts of Central Asia*, London 1965, illus. 98.

خلیفه‌های اموی نیز یك مروارید گرانبها از گنبد قبه‌الصخره آویزان کرده بودند که عباسیان آن را به مکه بردند (*Encyc. of Islam* زیر گفتار «قبه‌الصخره»).

۳۳ـ نگاه کنید به پیکرهٔ ۱۸ در پایان همین کتاب.

غسل او در رودخانهٔ اردن آمده است (انجیل متی، باب سوم، ۱۶):

«و عیسی چون غسل یافت از آب بیرون آمد و آن گاه آسمان به روی او باز شد و او دید روح خدا را که همچو کبوتری فرود آمد و بر سر او بیامد و آوائی از آسمان گفت این پسر من است که او را دوست دارم و از او خشنودم.»[۳۴]

دلفین

پس از مروارید و صدف بهترین نمادِ در خورِ داستان نگاهداری و پروراندن تخمهٔ سوشیانس در آب، دلفین[۳۵] بود که این ماهی بچهٔ خود را مانند جانوران شیرخوار با دادن شیر در آب بار می‌آورد.

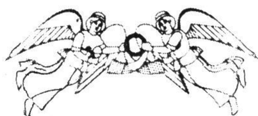
این که دلفین بستگی نزدیك با دین مهر دارد، برای نمونه، آشکارا در آدران یا زیرستونی که جلوی آن نوشته «به مهر شکست ناپذیر» و در دو طرف دیگر آن نقش دلفین است (پیکرهٔ ۹۳)، یا در پرستشگاه مهری مِریده در اسپانی که زیر پای چپ تندیس مهر یك دلفین دیده میشود[۳۶] پیداست.

در موزهٔ مریده نیز تندیسی از ناهید هست که کنار پای چپ او

۳۴ـ برای آگاهی بیشتر دربارهٔ مروارید در داستانها نگاه کنید به یادداشتهای افزوده در پایان همین کتاب.

۳۵ـ دُلفین یا دِلفین به همین گونه در عربی و یونانی و لاتین و زبانهای اروپائی به کار میرود. (در عربی نیز «دفن»؛ نگاه کنید به «دفسین» Dozy, I, p. 448)

۳۶ـ نگاه کنید به Vermaseren, *Mithras*. p. 56



فرزند کودکش مهر سوار بر دلفین است (پیکرهٔ ۱۱)، و تندیسی دیگر از ناهید دلفینی را کنار پای او نشان میدهد (پیکرهٔ ۱۰).

مهر کودك سوار بر دلفین را در تندیسی از مصر (پیکرهٔ ۱۰۴)، و مهر بالدار دلفین سواری را نیز از روسیهٔ جنوبی داریم (پیکرهٔ ۱۰۵).

شمایل سفالی ناهید از کمر به بالا لخت که پشت سرش صدف است و روی دلفینی آرمیده در تونس پیدا شده است (پیکرهٔ ۹). همچنین سردیس دیگری از ناهید با دو دلفین به‌گونهٔ آرایشی روی سر با صدفی پشت سر او از پرستشگاه مهری تنور در اردن (پیکرهٔ ۱۴) داریم. پیش از این دربارهٔ نقشهایی که مروارید و دلفین با هم نموده شده اند گفتیم، و روی تابوت یکی از پیروان مهر که در نزدیکی حیفا یافت شده (پیکرهٔ ۱۲) دو دلفین و صدفی در میان آن دو دیده میشود. (دربارهٔ این پیکره‌ها در بخش پنجم باز گفتگو خواهیم کرد.)

در شرق ایران که دل سرزمینهای مهری است نقشهای دلفین در پرستشگاههای مهری بسیار دیده میشود.[۳۷]

عیسویها نیز با پیروی از مهریها نماد دلفین را که هیچ‌گونه بستگی با عیسی نداشت در نقشهای دینی به‌کار می‌بردند.

نیلوفر

در آغاز این بخش دربارهٔ فر فریدون گفته شد که به بن بوتهٔ نی

۳۷ـ نگاه کنید به پیکره‌های ۱۹ـ۲۲ در کتاب *Skulptura i Zhivopis Drevnego Pyandzhikenta*, Moskva 1959 و نیز به کتاب A.Mongait, *Archaeology in the U.S.S.R.*, Moscow 1959, p. 294.

نشست و به میانجی شیر گاوی که آن نی را خورده بود به مادر فریدون و سرانجام به فریدون درآمیخت. و همچنین گوهر تن زردشت به میانجی آب و گیاه به او راه یافت. بدیهی است که گیاهی که درخور نگاهداری فر سوشیانس در دریاچه باشد همان گل آبی نیلوفر خواهد بود.[۳۸]

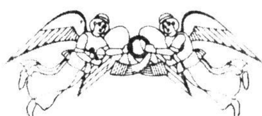
دربارهٔ نیلوفر «گویند که با آفتاب از آب سر بیرون می آورد و باز با آفتاب فرو میرود، و گویند مرغی به وقت فرو رفتن نیلوفر در میان نیلوفر در می آید و صباح که نیلوفر از آب بر می آید و دهان می گشاید آن مرغ می پرد و میرود و شب از آب هیچ زحمت نمی کشد.» (*برهان قاطع*)

شاید افسانهٔ این مرغ، که میتواند فر سوشیانس در کالبد مرغ باشد، که شبها درون نیلوفر در آب میماند با داستان فر زردشت که از بند هشتن آورده شد، که به شب همچون چراغ در بن دریاچه کیانسیه میدرخشد بستگی داشته باشد.

بستگی مهر با نیلوفر نیز در داستان جشن مهرگان آمده که موبد موبدان در خوانچه‌ای که روز جشن نزد شاه می آورد گل نیلوفر در آن می نهاد.[۳۹]

۳۸- گونه‌های این واژه در فارسی: نیلپر، نیلوپر، نیلوپرگ، نیلوپل، نیلوفل، و همچنین بالام آغازی به جای نون. نیل (=نهر) به معنای آب است، در اصل «رنگ آبی و نیلی و کبود»، به همین معنا *نیله* در سنسکریت، و نام رودخانه نیل نیز از همین واژه است. پر یا فر و فل به معنای گل، همریشه لاتین fol- (flor, flos, folium)، انگلیسی flower. نیلوفر در سنسکریت *نیلوتپله* و به فرانسه به گونه nenufar رفته و در عربی به *عرائس النیل* برگردانده شده است. (Dozy, II, 743, col.2)

۳۹- نیز نگاه کنید به F. Windischmann, *Mithra*, Leipzig 1857, p.57



در طاق بستان بیرون کرمانشاه با چشمه و برم کوچك زیبائی که جلوی آن است و همیشه در کنار یادمانهای مهری دیده میشود، پیکر مهر با پرتو خورشید دور سر او بر سنگ تراشیده شده که روی گل نیلوفر ایستاده است. (پیکرهٔ ۱۶)

تندیسکی که در پرستشگاه مهری در هدرنهایم آلمان یافت شده (پیکرهٔ ۲۰) زایش مهر را از میان نیلوفر نشان میدهد، و مانند آن در نقش برجسته‌ای از فرانسه (پیکرهٔ ۱۹) مهر کودك دیده میشود که از نیلوفر بیرون می‌آید و هنوز پای راست او در میان نیلوفر است. در این نقشهای سنگی گونهٔ یادمانی غنچهٔ نیلوفر را که ریخت میوهٔ کاج دارد، در فوارهٔ پرنگی که در واتیکان نگاهداری میشود (پیکرهٔ ۲۱) میتوان دید. این فواره که از لابلای آن آب در سنگاب می‌پاشیده در آغاز در پیشخان یك پرستشگاه مهری بوده که قسطنطین آن را به کلیسا برگردانده و سپس در نوسازی واتیکان در سده‌های میانه ویران شده است.

دربارهٔ نقش نیلوفر همراه با نمادهای مروارید و دلفین باز در زیر گفتگو داریم، و برای آگاهی بیشتر دربارهٔ نماد نیلوفر در ایران باستان و در مصر و هند به یادداشتهای افزوده در پایان همین کتاب نگاه کنید.

چلیپا

پیش از این دربارهٔ نمادهای مهری که بستگی با بارورشدن دوشیزه ناهید در آب دریاچه هامون دارد گفتگو شد. نماد دیگری در

برخی نقشهای مهری که با آب بستگی دارد قو است، ولی پرندگان چون شاهین، کبوتر، خروس، غراب و طاوس، و جانوران چون گاو، شیر، سگ، و خرفستران چون مار و کژدم، و گیاهان و میوه‌ها چون رز و خوشه انگور و انار، و نماد دو کلید که اکنون نشان دستگاه واتیکان است[۴۰] در نقشها و صحنه‌های مهری دیده میشوند.

دربارهٔ برخی از این نمادها در بخش هفتم و دربارهٔ کلاه مهری و خورشید که از نمادهای برجستهٔ مهر و پیروان اوست در بخش سوم گفتگو خواهد شد. اینك به یك نماد دیگر که در بسیاری از نقشهای مهری دیده میشود می پردازیم.

چلیپا یا خاج یك نماد باستانی است که میان مردمان گوناگون و در زمانهای گوناگون معناهای گوناگون داشته است. امروزه خاج نشان ویژهٔ مسیحیت شده است و آن را نشان چلیپائی میدانند که عیسی را بر آن به دار کشیدند. در دین مهر نماد چلیپا پایگاه بسیار برجسته‌ای داشته، و تا آنجا که این نگارنده میداند تنها جائی که معنای ویژه‌ای برای آن داده شده در یادمان هسیان فو (پیکرهٔ ۱۰۹) است که در بخش ششم از آن گفتگو خواهد شد. در نوشته‌ای که به چینی روی این یادمان کنده شده چلیپا همچو نشانی از چهار گوشهٔ جهان نموده شده که نماد هوآشتی یا آشتی بزرگ (صلح اکبر) و برادری و یگانگی میان همهٔ جهانیان است.

بالای سنگ هسیان فو چلیپا روی نیلوفر گذاشته شده و رشته

۴۰ـ نگاه کنید به G. W. Elderkin, *Kantharos*, Princeton 1924, p. 157.
برای نقش کلید در صحنهٔ مهری نگاه کنید به Vermaseren, *Mithras*, fig. 49.



مروارید دور آن دیده میشود، و این سان سه نماد برجستهٔ مهری روی این یادمان آمده است. همچنین چلیپا و دلفین و صدف با نیلوفر و دو کبوتر در کلیسای اوفراسیانه در پارنزو ایتالی بر جای مانده است (پیکرهٔ ۱۳).

ترتولیان، یکی از پدران کلیسا، میگوید که «در ملکوت شیطان، او (مِهر) نشانی بر پیشانی سربازانش میگذارد.» برخی آن را داغی بر پیشانی میدانند.[۴۱] با در نظر گرفتن مُهری که در مکاشفات یوحنا، باب هفتم: ۲، یا در باب سیزدهم: ۱۶ روی پیشانی یا دست گذاشته میشده، یا چنان که از نوشته اوگوستین، یکی دیگر از پدران کلیسا، بر می آید این نشان با خون گذاشته میشده و خالکوبی میشده است.[۴۲] این نشان روی پیشانی یا مهُر مِهری در غزلی از خواجهٔ شیراز آمده: «رقم مُهر تو بر چهرهٔ ما پیدا بود»، که «معجز عیسوی» نیز در آن غزل آمده و دربارهٔ آن پس از این گفتگو خواهد شد.[۴۳]

این داغ یا خالکوبی که برای یادآوری سوگندی بود که هنگام سر سپردن خورده بودند و نیز برای شناسائی «برادران» مِهری میان خودشان روی آنها گذاشته میشد در چندین چهرهٔ مهری که بازمانده و حتی روی امپراتوران مهری دیده میشود.[۴۴]

۴۱ـ Vermaseren, *Mithras*, p. 145

۴۲ـ C. W. King, *The Gnostics and Their Remains*, London 1887, p. 139

۴۳ـ در سوره الفتح نیز آمده: «سیماهم فی وجوهم من اثر السجود.» (برای شناسائی در رستاخیز روز شمار)، ودر پی آن «ذلك مثلهم فی التوریه و مثلهم فی الانجیل.» در تفسیر ابوالفتوح (جلد نهم، صفحهٔ ۱۹۹): «زهری گفت این علامت روز قیامت باشد.»

۴۴ـ Vermaseren, *op. cit.*, p.131 ←

یك چنین نشانی روی دستی که با تنزیبی پوشیده شده با نماد چلیپای شکسته، همراه با شاید نماد نیلوفر (پیکرهٔ ۱۱۴) که در ایتالی یافت شده دیده میشود.

روی یك کاشی کف از والبروك که یك مرکز مهری در لندن کهنه بوده چلیپای زیبائی نقش شده است (پیکرهٔ ۱۱۵). در همین والبروك که دربارهٔ آن در بخش پنجم گفتگو خواهد شد در پرستشگاه مهری جعبه‌ای با صحنه‌های مهری به دست آمده که روی در آن جعبه چلیپائی کنده شده است.[۴۵]

روی گِردهٔ یك چراغ سفالی با دستهٔ برجسته که در پرستشگاه مهری زیر کلیسای سانتا پریسکا یافت شده چلیپای پـرزیوری دیده میشود که دور آن با برگها و سه گوشها آرایش یافته و در دو سوی دستهٔ آن دو خرگوش نقش شده است (پیکرهٔ ۱۱۳).

چلیپا نیز در کنار جامهٔ مهر روی یك پیاله که در ورولامیوم در جنوب انگلستان پیداشده نقش شده است.[۴۶]

از همه گیراتر نقش چلیپا روی کاك (گردهٔ نان نوشخواره) در شام خداوند (یا بگماز)[۴۷] است که در آئین کلیسا موبمو از آن پیروی شده

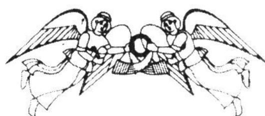


سپاهیان هفتالی (هیاطله) روی پیشانیشان داغ چلیپا بود. نگاه کنید به C.E. Bosworth, *Sistan under the Arabs*, Rome 1968, p. 9.

۴۵- J.M.C. Toynbee, *A Silver Casket and Strainer from the Walbrook Mithraeum*, Leiden 1963, p. 2, pl. 2; cf. R. Merrifield, *Roman London*, London 1969, pp. 196-200

۴۶- Toynbee, *op. cit.*, p. 15

۴۷- دربارهٔ بگماز نگاه کنید به بخش چهارم همین کتاب.



است (نگاه کنید به پیکره‌های ۵۵ و ۱۱۲). در این نقش از کونجیك، یوگوسلاوی، روی میزی که مهر و همراهانش پشت آن نشسته‌اند چهار گردهٔ نان که روی آنها نشان چلیپاست گذاشته شده است. این رسم و آئین در آن سرزمین تا سده‌های میانه برجا ماند و روی سنگ قبرهای بوگومیلها یا پیروان دین مهر در یوگسلاوی نقش چلیپا دیده میشود (پیکرهٔ ۱۱۸).

نماد «خی- رو»

نماد «خی- رو» از روی هم گذاشتن نشانه‌های خ و ر خط یونانی درست شده است و آن را نشانه‌ای از واژه «خریستوس» یونانی که برگردانده واژهٔ «مسیح» فرض شده است پنداشته و آن را یك نماد عیسوی دانسته‌اند.

در پرستشگاه مهری زیر کلیسای سانتاپریسکا در رم نقش خی- رو به دست آمده است (پیکره ۱۱۶). روی یك آوند مسی از سافوك، انگلستان، نیز این نقش دیده میشود (پیکرهٔ ۱۱۷)؛ همچنین ته یك کاسه که در موزهٔ لندن است.[۴۸] فرض شده است که این چیزها باید از زمانی باشد که عیسویت جای دین مهر را گرفته، ولی در برابر صدها بلکه هزارها چیز که از دین مهر دوره رومیها در انگلستان مانده فقط چند نشان خی- رو را که از همان زمان است بازمانده‌های عیسویت

۴۸ـ نگاه کنید به .R. Merrifield, *op. cit*, fig 63

پنداشته‌اند.[۴۹] «یادگارهای بازمانده از مسیحیت در بریتانیای رومی کمیاب هستند. اگر هر چیزی را که از دورهٔ پس از رفتن رومیهاست کنار بگذاریم تنها چند نشان خی ـ رو میماند و چند سنگ قبر که دربارهٔ آنها هم بسیار شك است.»[۵۰]

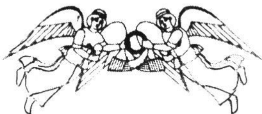
بیشتر دربارهٔ نماد خی ـ رو در بخش سوم و در بارهٔ مغاکهای زیرزمینی در رم که خی ـ رو در آنها دیده میشود در بخش پنجم گفتگو خواهیم کرد. شاید نقشی که پهلوی پیکر مهر، از پرستشگاه مهری در کلن آلمان، مانند دو چلیپای درهم رفته، دیده میشود با نماد خی ـ رو بدون بستگی نباشد (پیکرهٔ ۳۶).

شمایل و پیکر ناهید

نوشته‌های کهن به یونانی و لاتین و به زبانهای دیگر همداستانند که ایرانیان باستانی بت‌پرست نبودند. از گاهان (سرودهای خود زردشت) و بخشهای دیگر اوستا و همچنین از نوشته‌ها و گزارشهای دورهٔ ساسانی پیداست که زردشتیان و نوزردشتیان برای پرستش خداوند بت (در پهلوی اُزدیس) نمی‌ساختند. حتی پیش از زردشت بت‌پرستی در میان ایرانیان چندان رواج نبود. در کتاب پهلوی دینکرد آمده که تهمورث بت‌پرستی را برانداخت (دفتر هفتم، ۱۹:۱) و

۴۹ـ *Ibid.*, p. 200

۵۰ـ از کتاب R.G. Collingwood and I. Richmond, *The Archaeology of Roman Britain*, London 1969, p.163.



کیخسرو بتخانهٔ کنار دریاچهٔ چیچست را ویران کرد (۱:۳۹)؛ در نوشته خشایارشا نیز آمده که این شاهنشاه «دیودانها» را که همان بتخانه‌ها باشند ویران نمود.[۵۱]

هرودوت میگوید (دفتر یکم، بند ۱۳۱): «دربارهٔ رسم پارسیان من میدانم که چنین است: رسم آنها این نیست که تندیسها و پرستشگاهها و آدرانها بسازند و برپا کنند، و آنهائی را که چنین چیزها را میسازند ابله می‌پندارند، چون گمان میکنم که آنها هرگز باور نمی‌داشتند که خدایان به مانند مردمان باشند چنان که یونانیها باور داشتند.»

با آمدن دین مهر چهرهٔ پرستشگاههای ایرانی دگرگون شد، و پیروان این دین نگار و شمایل و تندیس مهر و ناهید، مادر خداوند را در پرستشگاهها میگذاشتند و در خانه‌ها برای دعا و برکت نگاهداری میکردند، چنان که عیسویان نیز برای گرامی داشتن عیسی و مریم از این رسمها پیروی کرده‌اند. دشمنان دین مهر در ایران ساسانی پرستشگاههای دین مهر را اُزدیسچار یا اُزدیس‌زار (فغستان: بتکده) میخواندند.

۵۱ـ نگاه کنید به R.G. Kent, *Old Persian*, New Haven 1953, p. 151.4b.

کیکرون، نویسندهٔ بزرگ رم در سدهٔ نخست پیش‌از میلاد، میگوید که پارسیان گذاشتن تندیس خدایان را در پرستشگاهها برخلاف دین میدانستند. به نظر پارسیان یونانیها خدایان را درون چهاردیواری پرستشگاه بسته بودند در حالی که همه چیز برای آنها باید باز و آزاد باشد، و پرستشگاه و خانهٔ آنها سراسر جهان است. تنها به این سبب بود که خشایارشا فرمان داد که پرستشگاههای آتن را به آتش بکشانند.

نگاه کنید به W.Sh. Fox, and R.E.K. Pemberton, *Passages in Greek and Latin Literature Relating to Zoroaster and Zoroastrianism*, Bombay 1928, p. 32.

این پیوند دین مهر با جرگه‌های «آشنایان» بود که برای مثل در دیوان شمس (= مهر) میخوانیم

این خانه که پیوسته درو بانگ چغانه‌ست
از خواجه بپرسید که این خانه چه خانه‌ست
این صورت بت چیست اگر خانهٔ کعبه‌ست
وین نور خدا چیست اگر دیر مغان است
این خانهٔ چرخ است که چون زهره (= ناهید) و ماه است
وین خانهٔ عشق (= مهر) است که بی‌حد و کرانه‌ست

یا در *گلشن راز*:

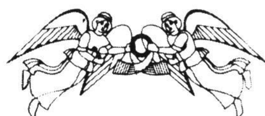
مسلمان گرْ بدانستی که بت چیست
بدانستی که دین در بت‌پرستی است

* * *

مهریها بویژه مادر خداوند را گرامی میداشتند و برای بزرگداشت او بسیاری از پرستشگاههای خود را ناهید نامگذاری میکردند، چنانکه عیسویها نام مادر خداوند را بر کلیساها گذاشته‌اند.

در *کامل ابن اثیر* (برگردانده‌ٔ فارسی از باستانی پاریزی، تهران ۱۳۴۹، صفحه ۵۴) آمده است که ساسان پدربزرگ اردشیر مقیم آتشکده‌ای بود در استخر که آن‌را آتشکدهٔ ناهید می‌نامیدند.

پولیبیوس تاریخ‌نویس یونانی از یك پرستشگاه بزرگ و با شکوه به نام ناهید در همدان یاد میکند که ستونهای آن از زر پوشیده شده بود،



و نویسندهٔ دیگر یونانی که در سدهٔ نخست میلادی میزیسته، ایسیدور خاراکسی، در «ایستگاههای پارتی» از پرستشگاه ناهید در همدان و پرستشگاه دیگری در کنگاور نام میبرد.[۵۲] جهانگردان سپستر نیز از کاخ و پرستشگاه بزرگ کنگاور یاد کرده اند (پیکرهٔ ۸۰). همذانی و یاقوت که آن را قصراللصوص میخوانند میگویند که دهلیزها و کاخها و کوشکهای آن در استواری و زیبائی بیمانندانداند و در همه جهان ستونهایی شگفت‌تر از ستونهای آن نیست.[۵۳]

پرستشگاهها و زیارتگاههائی که بسیاری از آنها باز مانده‌های ساختمانهای کهن هستند و بستگی به دین مهر و بزرگداشت ناهید دارند به نامهای قلعه دختر و کتل دختر و برج دختر و پل دختر (و قلعة العذرا که در *تاریخ بیهقی* آمده) در سراسر ایران پراکنده اند.[۵۴]

سرزمینی که در آن پیروان دین مهر بویژه ناهید مادر خداوند را

۵۲- نگاه کنید به W.H.Schoff, *Parthian Stations by Isidore of Charax*, Philadelphia 1914, p.7.

۵۳- نگاه کنید به A.V.W.Jackson, *Persia Past and Present*, New York 1909, pp. 236-242.

اکنون باستانشناسان سرگرم کاوش در این پرستشگاه هستند. نگاه کنید به *گزارشهای دومین مجمع سالانه کاوشها و پژوهشهای باستانشناسی در ایران*، مرکز باستانشناسی ایران، تهران ۱۳۵۳، صفحه‌های ۲۰-۱۰.

۵۴- نگاه کنید به E.E.Herzfeld, *Archaeological History of Iran*, London 1935, p. 89

باستانی پاریزی در گفتاری زیر عنوان «ابینهٔ دختر، قلعه دختر کرمان» در *مجله باستانشناسی*، شماره ۱ و ۲، تهران ۱۳۳۸، صفحه‌های ۱۳۷-۱۰۵، دربارهٔ شمار بسیاری از این ساختمانها گفتگو کرده است.

گرامی میداشتند ارمنستان بود.

استرابون (دفتر یازدهم، ۱۶:۱۴) مینویسد:

«آئینهای سپند پارسیان، هریك و همه آنها را مادها و ارمنیها گرامی میدارند، ولی آئینهای اناهید را ارمنیها بویژه گرامی میدارند، و برای بزرگداشت او در جاهای گوناگون و بویژه در اکیلیسنه پرستشگاهها ساخته اند.»[۵۵]

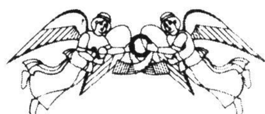
در اکیلیسنه، ارمنی نشین ارزنجان، استان سرچشمه های فرات، که «خوره اناهید» خوانده میشد، در پرستشگاهی تندیس ناهید از زر ناب بود که به گفتهٔ پلینیوس در کارزار انتونیوس با پارتیان به تاراج رفت.[۵۶]

در اینجا باید یادآور شد همان طور که تندیسها و نگارهای عیسی و مریم که در کلیساها و در دست عیسویان است از روی خود عیسی و مریم ساخته نشده و حتی زیر آنها نوشته یا کنده نشده است که این چهرهٔ عیسی یا مریم است، نگارها و شمایل ها و تندیسهای مهر و مادر او ناهید نیز از روی چهرهٔ آنها ساخته نشده و حتی شاید برخی از آنها چهره های مردان و زنان برجستهٔ مهری باشند، هر چند پاره ای از تندیسها و نگارها که از زمان اشکانیان باز مانده شاید درست نمایانگر چهره های مهر و ناهید باشند.

شاید کهنترین نگار ناهید آن باشد که در زیارتگاه مهری در کوه

۵۵ـ *The Geography of Strabo*, Loeb Classical Library, vol. V, p. 341

۵۶ـ نگاه کنید به Herzfeld, Zoroaster, vol. II, p. 517



خواجه در زمان خود او یا بسیار نزدیك به آن زمان کشیده شده است (پیکرهٔ ۱). بدبختانه چهرهٔ این نگار نیم تنه پاك شده است. دربارهٔ کوه خواجه که برنگرنده به دریاچه هامون و جایگاه زایش مهر است پیش از این گفتگو شد و در بخش پنجم باز به آن بر میگردیم.

یك صحنهٔ گیرا روی یك کوزهٔ سیمین (پیکرهٔ ۲) بانوئی را با هاله‌ای دور سرش نشان میدهد که در یك دست کبوتری و در دست دیگر خوشهٔ انگور دارد و زیر پای او دو طاوس است که هر سه نمادهای مهری هستند. این که این بانو با هالهٔ سپند مینوی باید ناهید باشد از اینجا پیداست که کنار او پیکر مردی است که گاوی روی دوش خود میبرد و این همان صحنه‌ایست که در نقشهای مهری دیده میشود که مهر گاوی روی دوش به سوی غار میرود.[۵۷] این کوزه کار زمان اشکانیان، یا شاید از زمان ساسانیان از روی کارهای دورهٔ اشکانی است. (دربارهٔ در هم آمیختگی کارهای هنری اشکانی و ساسانی در بخش پنجم گفتگو خواهد شد.)

دو نقش دیگر از ناهید روی سرستون، یکی از طاق بستان (پیکرهٔ ۳) و دیگری از اصفهان (پیکرهٔ ۴)، با هالهٔ سپند، مانند ناهید روی کوزهٔ سیمین، از همان زمان است. در سرستون طاق بستان هالهٔ ناهید شعله‌ور است و بالای سر او یك ردیف طاقنما دیده میشود که میان هر طاق با یك صدف زیور یافته که آن نیز چنان که گذشت یك نماد مهری است.

۵۷ـ مانند پیکره‌های ۱۹ و ۲۸ در Vermaseren, *Corpus*, vol. I

درون طاق بستان پیکر تراشیده ای از ناهید به بلندی چهار متر هست (پیکرهٔ ۵) که تاجی مروارید نشان بر سر دارد با تن پوشی بلند و آویزان تا روی پا و جامهٔ سنگینی روی دوشش افتاده که لبهٔ آن با رشته‌های مروارید زیور یافته و یادآور وصف ناهید در آبان یشت اوستاست که جامه ای از پوست بَبَر (بیدستر) بر تن دارد. (برای این وصف ناهید نگاه کنید به پایان همین بخش.) در دست او کوزه ایست که از آن آب میریزد که بستگی او را با آبها نشان میدهد. پیکر تراشیدهٔ دیگری از ناهید در نقش رستم است (پیکرهٔ ۶) که تاج کنگره داری بر سر و گوشواره و گردن بند زرین بر گوش و گردن دارد. تنزیب چسبان و نازکش باز یادآور وصف او در آبان یشت است که «میانش را بسته تا پستانهایش خوش کالبد شود.»[۵۸]

از نظر هنر زمان اشکانیان که با دین مهری آنها همبستگی جدائی‌ناپذیر دارد چیزهائی که در نسا بدست آمده بسیار گیرا و شایان بررسی هستند. باستانشناسان روس در ۱۹۳۰ کاوشهای خود را در شهر نسا، پایتخت دینی و نساکدهٔ شاهنشاهان اشکانی، نزدیك عشق‌آباد آغاز کردند. این شهر دارای یك کلات پنج گوش روی صخره و یك دژ به نام «مهردات کرت»، و پرستشگاههائی بوده است. یکی از این پرستشگاهها که در سدهٔ سوم پیش از میلاد ساخته شده، چهارگوش و هر بر آن بیست متر است و سقف آن با ستونهای دوازده متری نگاهداری میشده که سر ستونهای آنها زیور یافته و قرنیز آن با

۵۸ـ نیز نگاه کنید به Pope, *Survey*, vol. II, p. 734



برگهای زینتی و سر شیر سفالی آرایش شده است. در بخش بالائی دیوارهای آن طاقنماهائی است که جای تندیس بزرگان دین و شاهنشاهان اشکانی بوده است.[۵۹] در شهر نسای کهنه تندیسهای مرمری به دست آمد و یکی از زیباترین آنها تندیس ناهید است (پیکرهٔ ۷) که موهای تر او یادآور سرشستن او در دریاچه هامون و بارگرفتن او در آب دریاچه است، چنان‌که دربارهٔ مریم هم در ترجمهٔ تفسیر طبری آمده بود که «مریم چون از سرشستن فارغ شده بود گویند جبریل به آستین مریم اندر دمید و مریم بار گرفت.» این تندیس ناهید (= ونوس) پیش از تندیسهای ناهید یا ونوس میلو و کاپوآ و ونوسهای دیگر تراشیده شده است.[۶۰]

تندیس ناهید = ونوس از اسپانی (پیکرهٔ ۱۱) که فرزندش سوار بر دلفین کنار پای اوست و تندیس ناهید = افرودیته[۶۱] با دلفین (پیکرهٔ ۱۰) نمونه‌هائی از تندیسهای ناهید مانند تندیس نسای کهنه است. دربارهٔ این دو تندیس با دلفین و همچنین دربارهٔ شمایل ناهید که روی دلفینی آرمیده (پیکرهٔ ۹) و سردیس ناهید که با دو دلفین آرایش یافته (پیکرهٔ ۱۴) پیش از این زیر «دلفین» گفتگو کردیم. روی یك مهر کوشانی از شرق ایران نیز نقش ناهید سوار بر شیر دیده میشود (پیکرهٔ ۱۰۸).

۵۹ـ نگاه کنید به Lukonin, *Persia* II, pp. 44 - 61; cf. Mongait, *op. cit.* p. 296

۶۰ـ دربارهٔ بستگی میان هنرهای زیبای ایران با یونان و رم و اروپای سده‌های میانه نگاه کنید به یادداشتهای افزوده در پایان همین کتاب.

۶۱ـ ناهید نزد یونانیان زیر نامهای انائیتیس، افرودیته، اترگتیس، ارتمیس و در رم زیر نامهای ونوس و دیانه شناخته میشد.

شمایل سفالی بسیار زیبائی از ناهید که از پستانش شیر میدوشد (پیکرهٔ ۸)، از سدهٔ دوم یا سوم پیش از میلاد، در شوش یافت شده است. از این گونه شمایل‌ها یا تندیسکها از گل یا استخوان در گورستان آنجا که از زمان اشکانیان بازمانده بسیار به دست آمده و کارگاه سفالگری نیز نزدیك این گورستانها دیده میشود.[۶۲]

مانند این تندیسکهای گلی و سفالی ناهید و قالبهای این تندیسکها که در کارگاه سفالگری بوده در کاوشهای شمال سمرقند پیدا شده است.[۶۳] در آن سوی سرزمینهای مهری در لندن مانند همین تندیسکهای ناهید فراوان به دست آمده، و بیشتر آنها از درهٔ والبروك است که در آن پرستشگاه مهری از زیر خاك بیرون آمد.[۶۴]

تندیسکهائی از ناهید هست که فرزندش مهر را روی زانو نگاه داشته، و دارد به فرزندش شیر میدهد (پیکرهٔ ۲۶) از دیبورگ در آلمان، یا تندیسك سفالی که در خوزستان پیدا شده (پیکرهٔ ۲۷) که نزد نگارنده است. این بازنمای «مادر و فرزند» نمونه‌ای برای نمایاندن مریم و عیسی در هنرهای دینی عیسوی شد که یك نمونه از آن در پیکرهٔ ۱۵ «مادر خداوند» از قسطنطنیه دیده میشود که هنوز صدف دوشیزه

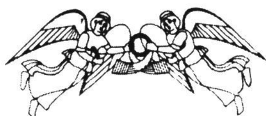
۶۲ـ نگاه کنید به Ghirshman, *Iran*, p.102

۶۳ـ نمونهٔ این تندیسکها در Mongait, *op. cit.*, p 283

۶۴ـ نگاه کنید به Merrifield, *Roman London*, pp. *172-174*

در همین کتاب عکس یك نمونه بسیار زیبا از این تندیسکها که از گل سفید است داده شده است (fig. 50).

برای تندیسکهائی که در بین النهرین پیدا شده نگاه کنید به M.A.R.Colledge, *The Parthians*, London 1967, pl. 17.



ناهید را بالای سرش و دو نماد خورشید و ماه را در دو گوشهٔ بالای صحنه نگاه داشته است، چنان که در بسیاری از صحنه‌های مهری دیده میشود.

و سرانجام، این بخش را با آوردن وصفی که از پیکر ناهید در آبان یشت اوستاست به پایان میرسانیم.

وصف پیکر دوشیزه ناهید در آبان یشت

در آبان یشت اوستا، که برای گرامی داشتن ناهید سروده شده، پیکر ناهید با ریزه‌کاری وصف شده است (بندهای ۱۲۶ تا ۱۲۹، ۷۸،۷). چنان که بسیاری از پژوهندگان گمان کرده‌اند این وصف تندیسی از ناهید بوده، و بویژه با پیکر او درون طاق بستان (پیکرهٔ ۵) درست درمیآید.[۶۵]

آنجا ایستاده، دیده شدنی
آب بانو اناهید[۶۶]
به کالبد کنیزی[۶۷] سریرا (زیبا) زورمند، خوب رُسته
کمر بالا بسته، بلند از چهرهٔ (تخمهٔ) رایمند، آزاده
بر دوشش تنپوشی پوشیده پُر بافته (هزار بفت)، زرین
بازوانش زیبا سپید، به ستهمی اسبان

۶۵- نگاه کنید به Herzfeld, *Zoroaster*, vol. II, pp. 520-526.

۶۶- اَردوی به معنای «نم، آب»؛ سورا: بانوی فرمانروا. Herzfeld, *op. cit.*, p.516

۶۷- کنیز، اوستا «کینین»، به معنای دوشیزه، دوست داشتنی (محبوبه).

بادیه و برسم بدست
با گوشواره های آویزان چهار کنار، زرین
مینائی، خوب آزاده (برگوش) می بَرد
آب بانو اناهید
میانش را بسته تا پستانهایش خوش کالبد شود
تا این سان نازنین باشد
بر سرش بساکی بسته
آب بانو اناهید
صد ستاره زرین هشت قوسی، همچو ارّاده
با درفشهای آویزان، زیبا گرداگرد، خوب کرده
(خوب ساخته)

جامهٔ بَبَر بر تن دارد
آب بانو اناهید
از سیصد پوست بَبَر
چهار بار زاییده در زمان درست پرداخته
چرمش درخشان دیده میشود چون سیم و زر
با موزه ای (کفشی) تا زنگ پوشیده
همه رنگ، زرین، تابان.

* *
*

تا که برزاید سوشیانس پیروزگر از آب کیانسیه از نیمهٔ اوشستر (= از سوی خاستگاه پگاه: شرق = خورآیان = خراسان) از نیمه‌های خاستگاههای پگاه.

ویدیودات ۵:۱۹



مهر سوشیانس

در نیمهٔ هزاره یازدهم، یك هزاره و نیم پس از زردشت، در سال پنجاه و یکم شاهنشاهی اشکانی، نیمشب میان شنبه بیست‌وچهارم و یکشنبه بیست و پنجم دسامبر ۲۷۲ پیش از میلاد، مهر سوشیانس از مادرش ناهید در میان یك تیرهٔ سکائی ایرانی در شرق ایران[۱] زائیده شد[۲].

از سدهٔ سوم و چهارم پس از میلاد که دین عیسوی در غرب آسیا و شمال افریقا و در اروپا رواج شد و دین «نو-زردشتی»[۳] را ساسانیان

۱ـ مکاناً شرقیا. نگاه کنید به یادداشت پانویس ۱۷ بخش دوم.

۲ـ دربارهٔ سال زایش مهر نگاه کنید به یادداشتهای افزوده در پایان همین کتاب.

۳ـ دین زردشت آن‌چنان که درگاهان یا سرودهای خود زردشت بازمانده که در بخش نخست دربارهٔ آن گفتگو کردیم، طولی نکشید که با اندیشه‌ها و باورها و رسم و آئینهای باستانی آمیخته شد و ایزدان کهن ایرانی به دین بازگشتند و سرودهای باستانی آنها به اوستا راه یافت. این دین آمیخته در زمان اشکانیان زیر نفوذ دین مهر رفت و سپستر در زمان ساسانیان با دین مانی و فکرهای زروانی (دهری) و دبستانهای فکری دیگر در هم آمیخت که اثر آنها را در نوشته‌های دینی پهلوی زمان ساسانیان می‌بینیم، و این گرد‌هم‌آوری را دین «نو ـ زردشتی» میخوانیم.

در ایران نشاختند، با آن که دین عیسوی در همه چیز مینوی و مادی از دین مهر پیروی میکرد و دین زردشتی ساسانی زیر نفوذ دین مهری اشکانی بود، امپراتوران روم پس از قسطنطین و کلیسا در غرب و شاهنشاهان ساسانی و موبدان زردشتی در ایران، دست به یکی کردند و همت بر آن گماشتند که نام مهر و دین او و یادمانهای آن از روزگار ناپدید شود و آن چه را که نمیشد از میان برداشت به نام دیگری وانمود کنند.

اوگوستین، پدر کلیسا ، در نیمهٔ دوم سدهٔ چهارم پس از میلاد در *خستوانی نامه*[۴] خود (دفتر هشتم، بند ۳) با آن که دربارهٔ پیروان دین مهر مینویسد که ویکتورینوس، استاد ادب در رم، «تا آن زمان پرستندهٔ بتها و انباز در رسم و آیینهای زشت و ناروا بود که بیشترینهٔ آزادگان و بزرگان رم به آن سر نهاده بودند،» در سراسر نوشته‌های خود نام مهر را نمی برد و بجای آن میگوید «او که کلاه دارد.»[۵] به نظر می آید کلیسا حتی بردن نام مهر را ناشایست و ناروا میدانسته، یا آن که سپستر در ویرایش نوشته‌های اوگوستین هرجا نام مهر بوده آن را از میان برده اند.

از آنجا که کلیسا همه چیزهای مهری را در خود جذب کرده و پذیرفته بود و حتی روز زایش مهر را همچو روز زایش عیسی جشن میگرفت،[۶] و از سوی دیگر در ایران ساسانی با دشمنی که با دین مهر

۴ـ نگاه کنید به Augustine, *Confessions*, VIII. 3.

۵ـ نگاه کنید به کتاب Esmé Wynne - Tyson, *Mithras: The Fellow in the Cap*, London 1958.

دربارهٔ کلاه مهری باز گفتگو خواهیم داشت.

۶ـ چون رومیها به گرفتن جشن زایش مهر در ۲۵ دسامبر خو گرفته بودند و از آن دست بردار نبودند، ←



داشتند و همچنین در شرق دوره اسلامی با پیوندهای ناگسستنی آن با فرهنگ ساسانی[۷] و نیز از دید اسلامی که عیسی مسیح را پیغمبر بر حق میدانستند، شگفت نیست که نزد آنها مهر و عیسی در هم آمیخته شدند و نخستین نویسندگان اسلامی در تفسیرهای قران و در تاریخها تنها از عیسی مسیح یاد میکنند نه از مهر مسیحا. ولی با نگاهی به این نوشته‌ها به آسانی میتوان دریافت که این نویسندگان هر چند که آشکارا سخن نمی گویند، مهر و عیسی و زمان پدید آمدن آنها را بر پایهٔ روایتها میدانستند و این دو را از یکدیگر باز می‌شناختند. اینك با آوردن چند نمونه به بررسی این نوشته‌ها می‌پردازیم.

از تفسیر *ابوالفتوح رازی* زیر سورهٔ آل عمران (ویراستهٔ الهی قمشه، چاپ دوم، تهران ۱۳۲۰، صفحه ۳۷۲):

«چون مریم به عیسی بار برگرفت او را سیزده سال بود و عیسی به بیت لحم زاد به زمین اوری، شصت و پنج سال گذشته از غلبهٔ اسکندر بر زمین بابل، پنجاه و یك سال گذشته از ملك اشکانیان.»

از حمزه اصفهانی (*تاریخ پیامبران و شاهان*، ترجمهٔ جعفر شعار، تهران ۱۳۴۶، صفحه ۴۱):

با همه کوششی که کلیسا برای بر انداختن این جشن به کار بست چون کامیاب نشد ناگزیر گشت در نیمه دوم سدهٔ چهارم میلادی این روز گرامی را جشن زایش عیسی مسیح وانمود کند. دربارهٔ تاریخچه آن نگاه کنید به

J. Hastings, *Encyclopaedia of Religion and Ethics*, art. «Christmas».

۷ـ برای نمونه، در شاهنامهٔ فردوسی دربارهٔ دوره اشکانی آمده است که

چه کوتاه شد شاخ و هم بیخشان — نگوید جهان دیده تاریخشان
از ایشان بجز نام نشنیده‌ام — نه در نامهٔ خسروان دیده‌ام

شاپور پسر اشك: «حضرت مسیح در روزگار وی ظاهر شد. شاپور با روم جنگید و در آن هنگام پادشاه آنجا انطیخس سومین پادشاه پس از اسکندر بود و همو بود که شهر انطاکیه را ساخت.»

از صفحه ۴۲:

گودرز پسر اشك: «وی پس از کشته شدن یحیی به دست بنی اسرائیل با آن قوم جنگید و شهر اورشلیم را دوم بار ویران ساخت و مردم آنجا را قتل عام کرد و گروهی را اسیر گرفت. و پیش از وی طیطوس پسر اسفیانوس پادشاه رومیه چهل سال پس از عروج عیسی با بنی‌اسرائیل به جنگ برخاسته و به کشتار و اسیر کردن آنان پرداخته بود.»

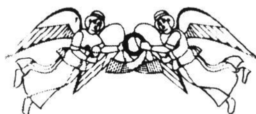
از *تاریخ الرسل و الملوك* طبری (ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد دوم، تهران ۱۳۵۲، صفحه ۴۹۸):

«اشك پسر اشکان ده سال پادشاهی کرد. پس از او شاپور پسر اشکان شصت سال پادشاهی کرد و به سال چهل و یکم پادشاهی وی عیسی پسر مریم به سرزمین فلسطین ظهور کرد و چهل سال پس از عروج عیسی تتوس پسر اسفیانوس پادشاه رومیه به بیت المقدس حمله برد و همه مردان آنجا را بکشت و زن و فرزندانشان را اسیر کرد و بگفت تا شهر ویران کردند چنان که سنگ روی سنگ نماند.»

از صفحه ۴۹۹:

«گوید: عیسی پسر مریم صلی الله علیه و سلم پنجاه و یك سال پس از آغاز حکومت ملوك الطوایف در اوری شلیم بزاد.»

از صفحه ۵۰۰:



«گودرز پسر شاپور پسر افسفور پنجاه و نه سال پادشاهی کرد و هم او بود که به خونخواهی یحیی پسر زکریا به بنی اسرائیل حمله برد.»

از صفحه ۵۰۱:

«به پندار پارسیان شصت و پنج سال از تسلط اسکندر بر سرزمین بابل، پنجاه و یك سال پس از آغاز شاهی اشکانیان، مریم دختر عمران عیسی پسر مریم علیه السلام را بزاد، ولی به پندار نصاری تولد عیسی سیصد و سه سال پس از تسلط اسکندر بود و نیز پنداشته اند که تولد یحیی پسر زکریا شش ماه پیش از تولد عیسی علیه السلام بود.»

از صفحه ۵۰۷:

«مجوسان نیز دربارهٔ مدت ویرانی بیت المقدس و کار بخت نصر با بنی اسرائیل تا تسلط اسکندر بر بیت المقدس و شام و کشته شدن دارا با نصاری و یهود موافق اند و در فاصله پادشاهی اسکندر و مولد یحیی اختلاف دارند و پندارند که پنجاه و یك سال بوده است و اختلاف میان مجوس و نصاری دربارهٔ فاصله پادشاهی اسکندر تا مولد یحیی و عیسی همان است که گفتم.»

و از سوی دیگر از صفحه ۴۹۵:

«پس از او اوگوستوس سی و شش سال پادشاهی شام داشت و به سال چهل ودوم پادشاهی وی عیسی پسر مریم علیه السلام تولد یافت و تولد وی سیصد و سه سال پس از قیام اسکندر بود.»

اینك از مسعودی، *مروج الذهب و معادن الجوهر* (ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران ۱۳۴۴، جلد اول، صفحه ۲۲۹):

«اول پادشاه از ملوك الطوایف اشك پسر اردوان پسر اشکان ....
پس از اشك شاپور پسر اشك بود که شصت سال پادشاهی کرد و در سال چهل و یکم حکومت او حضرت مسیح علیه‌السلام در ایلیای فلسطین ظهور کرد.»

از صفحهٔ ۵۵۰:

«تشرین دوم سی روز است و کانون اول سی روز است و در نوزدهم این ماه روز نه ساعت و نیم و ربع که حداکثر کوتاهی روز است و شب چهارده ساعت و ربع میشود که حداکثر درازی شب است. شب بیست و پنجم این ماه میلاد مسیح علیه‌السلام است.»

از صفحه ۲۳۰:

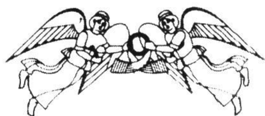
«تطوس اسفیانوس پادشاه روم به ایلیا حمله برد و این چهل سال پس از صعود مسیح بود و کشتار کرد و اسیر گرفت و ویران کرد.»

و دربارهٔ جزیرهٔ سقطره گوید (صفحهٔ ۳۸۲):

«ارسطو به اسکندرنامه نوشت و دربارهٔ این جزیره سفارش کرد که گروهی از یونانیان را به آنجا بفرستد و سکونت دهد و اسکندر چنین کرد. اسکندر در گذشت و مسیح ظهور کرد و اهل جزیره نصرانی شدند.»

از سوی دیگر در صفحه ۳۰۳ میخوانیم:

«درشام نیز به ساحل فلسطین شهری به نام قیساریه هست که به سال چهل و دوم پادشاهی این اغسطس مسیح عیسی ابن‌مریم علیه‌السلام که چنان که از پیش گفتیم یسوع ناصری است آنجا تولد یافت.»



و در صفحه ۵۵۲ و ۶۱۹:

«از پادشاهی اسکندر تا تولد مسیح سیصد و شصت و نه سال بود.»

همچنین در *التنبیه والاشراف* (ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران ۱۳۴۹، صفحه ۱۱۴):

«اوگوست پنجاه و شش سال و پنج ماه پادشاهی کرد. وی هرودس پسر انطیقوس را بر اورشلیم که بیت‌المقدس و جبل یهودا و جبل جلیل است حکومت داد. به سال چهل و دوم پادشاهی اوگوست مسیح علیه‌السلام به روز چهارشنبه شش روز مانده از کانون اول در بیت‌اللحم فلسطین تولد یافت.»

اینك از *غرر اخبار ملوك الفرس* ثعالبی (*شاهنامهٔ ثعالبی*، ترجمه محمود هدایت، تهران ۱۳۲۸، صفحه ۲۱۶_۲۱۵):

عیسی و یحیی بن زکریا در زمان شاپور پسر افقور شاه بودند... گودرز پسر شاپور کار پادشاهی را با جنگ بنی اسرائیل به خونخواهی یحیی بن زکریا آغاز کرد و هفتاد هزارتن از آنان بکشت و بیت‌المقدس را ویران کرد.

از کتاب *البدء والتاریخ* مقدسی (*آفرینش و تاریخ*، ترجمه شفیعی کدکنی، تهران ۱۳۴۹، جلد سوم، صفحه ۱۳۴):

«آنگاه اشك اشکانی ده سال پادشاه بود و سپس شاپور اشکانی شصت سال پادشاهی کرد و به روزگار او بود که عیسی علیه‌السلام در سرزمین فلسطین ظهور کرد.»

«و بعد از صعود عیسی ططوس بن اسفیانوس پادشاه رومیه با بیت‌المقدس جنگید و جنگ سختی کرد و فرزندان را اسیر کرد و

بناها را ویران کرد.»

و از *الکامل* ابن اثیر (*اخبار ایران از الکامل ابن اثیر*، ترجمه باستانی پاریزی، تهران ۱۳۴۹، صفحه ۴۹):

«اشك پسر اشکان بیست سال و شاپور پسرش شصت سال سلطنت کرد و عیسی مسیح در سال چهل و یکم سلطنت او ظهور کرد.»

اکنون با نمونه‌هایی که داده شد[۸] گواهی بسنده برای باز شناختن دو مسیح از یکدیگر داریم: از این گواهیها چند نکته زیر بر می‌آید:

۱ـ میان این نوشته‌ها هیچ فرق بنیادی دیده نمیشود و پیداست که روایت دو مسیح در دو زمان در میان تاریخ نویسان پذیرش همگانی داشته است.

۲ـ مسیح نخستین در زمان شاپور[۹] پسر اشك، سال پنجاه و یکم اشکانی و شصت و پنج سال بعد از چیره شدن اسکندر بر زمین بابل زاده شد، و مسیح دوم در زمان اوگوستوس امپراتور رم، در سده چهارم پس از برخاستن اسکندر زاده شد.

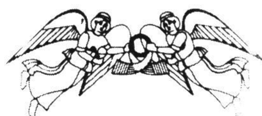
۳ـ زادروز مسیح شب بیست و پنجم کانون اول بوده است.

۴ـ ویرانی بیت المقدس به دست اسفیانوس چهل سال پس از بالا رفتن مسیح روی داد.

اینك به گفتگو دربارهٔ این نکته‌ها می‌پردازیم.

۸ـ نیز نگاه کنید به حسن پیرنیا، *ایران باستان*، تهران ۱۳۱۷، جلد سوم، صفحه‌های ۲۵۴۶ و پس از آن؛ و به بهروز، *تقویم و تاریخ در ایران*، بخش ششم.

۹ـ یا اشه‌پور (= اشك‌پور؟)؛ نگاه کنید به تقویم و تاریخ بهروز، صفحه ۹۸.



دو مسیح

با درنظر گرفتن این که زایش مسیح نخستین را ۶۵ سال پس از ملك اسکندر و در زمان شاپور اشکانی و زایش مسیح دوم را در سده چهارم پس از اسکندر و در زمان اوگوستوس امپراطور رم داده‌اند جای شك نمی‌ماند که این دو مسیح را از یکدیگر باز می‌شناختند و مسعودی (در *التنبیه والاشراف*، صفحه ۱۱۴، ۱۱۵) آگانه نخستین را مسیح علیه السلام (السیدالمسیح) و دومی راایشوع ناصری خوانده‌است.

در نامهٔ دوم پولوس به قورنتیان (۴:۱۱) گوید: «زیرا اگر او که آید سخن گوید از عیسای دیگری که از او سخن نگفتیم یا اگر روان دیگری بپذیرید که نپذیرفته بودید یا انجیل دیگری که نگرفته بودید نیکو میکردید که با او بردباری کنید.»

در نوشته‌های مانوی نیز در جائی از یك عیسی ستایش کرده و در جائی دیگر به زشتی یاد کرده است. ابن ندیم در *الفهرست* (ترجمه رضا تجدد، تهران ۱۳۴۳، صفحه ۵۹۶) دربارهٔ مانی میگوید که «او (مانی) عیسی را که نزد ما و نصرانیان مشهور است شیطان میداند»؛ و از سوی دیگر دربارهٔ «عیسای دیگری» در *تبصره العوام فی معرفه مقالات الانام* (ویرایش عباس اقبال، تهران ۱۳۱۳، صفحه ۱۵) آمده است که «مانویه گویند عیسی علیه السلام خلق را به زردشت میخواند و گویند موسی علیه السلام نه پیغمبر بود.»[۱۰]

۱۰ـ همچنین در ملل و نحل شهرستانی، ترجمه صدر ترکه، ویراسته جلالی نائینی، صفحه ۲۵۹.

در نوشته‌های مندائی یا صابئین نیز دربارهٔ «مسیح دروغین» آمده است که «او سخنان روشنی را کجراه کرد و به تاریکی برگرداند.»[۱۱]

«مسیح الکذّاب» در حدیث؛ «مسیح فریبنده خود کشته شد، چو از دین یزدان سرش گشته شد» از شاهنامه در داستان نوشزاد پسر انوشیروان؛ و این بیت «ان المسیح یقتل المسیحا»: مسیح مسیحا را می‌کشد *(تفسیر ابوالفتوح*، جلد دوم، *صفحه ۳۵۷)*؛ و مسیحی که به صلیب کشیده نشده (در قرآن) همه از دو مسیح سخن می‌گویند.

نام مهر یا مسیحا

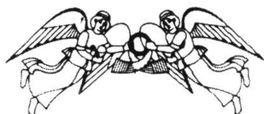
یك ریشهٔ آریائی «می»[۱۲] داریم (با گسترش: «میث») که با پسوند در سنسکریت «میترَ» به معنای «دوست، دوستی» (در اصل «به هم پیوستنی، به هم پیوند دهنده») و در اوستا «میثرَ» به معنای «دوست، پیمان» و نام ویژهٔ ایزد پیمان است. در فارسی باستان این واژه به گونهٔ «میسَ» و به معنای «پیمان» است.

ریشهٔ دیگری «میذ»[۱۳] هست به معنای «در میان بودن، میانجیگری کردن (شفاعت)» که ریشهٔ واژه‌های فارسی «میان و میدان» و جز

۱۱ـ نگاه کنید به E.S. Drower, *The Mandaeans of Iraq and Iran*, Leiden reprint 1962, p.6.

۱۲ـ نگاه کنید به Walde-Pokorny, II, 241

۱۳ـ *Ibid.*, 261؛ نیز نگاه کنید به I. Gershevitch, *The Avestan Hymn to Mithra*, Cambridge 1959, p. 28.



آنهاست. معنای دو ریشهٔ میث و میذ از یکدیگر دور نیست: «به هم پیوستن، وصل کردن، میانجیگری کردن، پادرمیانی کردن، آشتی دادن، شفاعت» که به «دوستی و پیمان» کشیده میشود. این که این دو ریشه را از یك بن میدانستند یا به این سبب که معنای نزدیك به هم داشتند به هر دو معنا به کار میبردند فرق نمی‌کند: دربارهٔ مهر در زند خرده *اوستا* میگوید «داور راست که به مینوگان و گیتیهان داوری و میانجیگی راست کنی.»[۱۴] همریشهٔ این واژه در انگلیسی mediator و در یونانی mesites به معنای «داور و میانجی» است که پلوتارخوس در سدهٔ نخست میلادی آن را در وصف مهر به کار برده، و در انجیل و نوشته‌های عیسوی بویژه برای مسیح به کار میرود.

گونهٔ سغدی این نام «میشی»[۱۵] با شین و در فارسی باستان با سین است که در عبری و عربی به گونهٔ «مشیح و مسیح» درآمده است. چسباندن این نام به ریشهٔ «مسح»: «مالیدن، روغن مالی کردن» از نوع ریشه‌تراشی عامیانه است و برگردانده‌ٔ آن به یونانی «خریستوس»: «روغن مالی شده» نیز برای وانمود کردن بستگی آن با دین یهود است. در گزارشهای اسلامی هم در معنای واژهٔ مسیح به دیدهٔ شك نگریسته‌اند، چنان‌که در تفسیر *ابوالفتوح* (جلد دوم صفحه ۳۷۵) معناهای گوناگون برای واژهٔ مسیح داده شده است.

این واژه در نوشته‌های پهلوی به گونه‌های «میثر، میهر، مهر، میر»

۱۴ـ نگاه کنید به R.C.Zaehner, *Zurvan*, Oxford 1955, p. 101, n.5

۱۵ـ نگاه کنید به Gershevitch, *op. cit.*,p.34

آمده و در سکه‌های کوشانی در شرق ایران به گونه‌های «میرو، میورو» و گونه‌های دیگر یافت می‌شود.[۱۶] (برای نمونه، نگاه کنید به سکه کوشانی، پیکرهٔ ۴۰)

این نام در فارسی به گونه «مهر، میر» آمده و در ادب مغانه به جای آن واژهٔ هم‌معنای آن «عشق» نیز به‌کار رفته است.[۱۷]

نام مهر به سنسکریت به گونـه «میترَیه» رفته و گونـهٔ آن در زبان پالی «مِتیه» است.[۱۸]

لقبهای مهر

در درجهٔ نخست مهر با لقب «بغ» نامیده و شناخته میشد.[۱۹] بغ به معنای «خداوند» است و همچنان که در فارسی برای خدا و نیز برای بزرگان به‌کار میرود در دین مهر نیز نه به معنای خدا بلکه به معنای خداوند یا بزرگ و بزرگوار به‌کار میرفته است.[۲۰] واژهٔ بغ از راه دین مهر به زبانهای سقلابی (اسلاو) رفته و در روسی «بوگ» به همین

۱۶ـ نگاه کنید به J.M. Unvala, *Observations on the Religion of the Parthians*, Bombay 1925, p. 5, n. 4; cf. *Mithraic Studies*, ed. J.R.Hinnells, I, p. 136.

۱۷ـ واژهٔ عشق «از ریشه اوستائی» «ایش» به معنای «خواستار شدن»، با پسوند «ك،ق»، چنان که در بلغاری کهن «اسك» به معنای «خواست و آرزو» است. نگاه کنید به Walde-Pokorny, I, p. 12

۱۸ـ دربارهٔ «بودا میتریه ساکیمونی» پس از این گفتگو می‌شود. گونه پالی شاید خاستگاه واژهٔ «مهدی» باشد.

۱۹ـ برای ریشه و معنای بغ نیز نگاه کنید به بخش دوم همین کتاب، پانویس‌های ۳ و ۱۴.

۲۰ـ همین سان Lord درانگلیسی هم برای خدا و هم برای بزرگان و در عیسویت بویژه برای عیسی به‌کار میرود.



معناست. در لاتین و زبانهای اروپائی پیرو دین مهر یا دین بغانی pagan و بغانی‌گری paganism است. در نوشته‌های مهری سغدی مهر «میشی بغی» خوانده شده است. جاهائی که بویژه مرکز دین مهری بوده با همین واژه نامگذاری شده است، مانند بغستان (بهستان، بیستون) که زیارتگاههائی مانند طاق بستان، یا پرستشگاههائی مانند پرستشگاه بزرگ کنگاور، که به نام ناهید مادر مهر نامگذاری شده بود در آنجا بوده است. در شرق ایران که زادگاه مهر و مرکز دین او بوده بجستان داریم.

مهر، چنان که از معنای آن دریافت میشود، و در زند خرده اوستا نیز دیدیم[۲۱]، «میانجی» میان خدا و مردم است. «میثَر» اوستائی همریشه و هم‌معنای «مَذْمییَ» است که به معنای میانجی است.[۲۲] برگردانندهٔ آن به یونانی «مِسیتیس» هست که پلوتارخوس دربارهٔ مهر به‌کار برده است.[۲۳]

مهر، همچو میانجی میان خدا و مردمان، رهاننده یا رستگارکننده یا رهایشگر مردمان است، و ازینرو صفت و لقب برجستهٔ او «سوشیانس» است[۲۴] که به معنای رهاننده است. در پهلوی از همین ریشه و با همین معنا واژه‌های «سوتگر» و «سوتومند» آمده است.[۲۵]

۲۱- متن در R.C. Zaehner, *Zurvan*, p. 101, n.5.

۲۲- نیز نگاه کنید به H.S. Nyberg, *Die Religionen des alten Iran*, p. 385

۲۳- متن در Zaehner, *op. cit.*, p. 448

۲۴- نیز نگاه کنید به F. Cumont, *Textes et monuments figurés*, I, pp. 188,205; cf. Windischmann, *Mithra*, p.73.

۲۵- نیز نگاه کنید به پانویس ۱۶ بخش نخست همین کتاب.

واژهٔ سوشیانس در نوشته‌های مهری لاتین به گونهٔ sebesio و sabazio آمده[۲۶] و به یونانی به «سوتِر» soter برگردانده شده که از همین ماده و به همین معناست و برای مهر و سپس برای عیسی به کار رفته است.[۲۷]

مهر هم رهایش‌گر است و همچو میانجی نیز بخشندهٔ گناهان است و ازینرو لقب دیگر او در پهلوی «بوژاگر، بوجاگر» است[۲۸] که گونه دیگر آن «بوختار، بختار» است.[۲۹]

مهر، همچو میانجی و رهایش‌دهنده و بخشندهٔ گناهان، لقب داور آفرینش را نیز دارا است.[۳۰] برای چنین پایگاهی بلند و جهانی، با

۲۶ـ نیز نگاه کنید به R.C.Zaehner, *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, xvii, p. 240 ; cf. Elderkin, *Kantharos*, p.39.

در این که *sebesio* واژهٔ فارسی است شکی نیست چون این واژه با واژهٔ دیگر ایرانی *nama* روی آدرانها و یادمانهای مهری به لاتین آمده است. معنای *nama sebesio* «نماز به سوشیانس» است (Vermaseren, *Mithras*, p.26). گونهٔ *nama* در پهلوی «نم بریم»: نماز (تعظیم) بریم (G.Widengren, *The Great Vohu Manah and the Apostle of God*, Uppsala 1945, p. 11)

و در نوشته‌های ایرانی ختنی نیز به همین معنا آمده است. (نگاه کنید به R.E.Emmerick, *The Book of Zambasta*, London 1968, p.369.

۲۷ـ نیز نگاه کنید به Vermaseren, *Mithras*, p.69

۲۸ـ نگاه کنید به G.Widengren, *op.cit.*, p. 17; M.Boyce, *The Manichaean Hymn-cycles in Parthian*, London 1954, p. 104.

۲۹ـ برای ریشه «بوختن، بخشودن» به معنای «آمرزیدن» نگاه کنید به پانویس ۳ بخش دوم همین کتاب.

۳۰ـ عنوان سغدی آن «دامیخت» است به همین معنا. نگاه کنید به Gershevitch, *Avestan Hymn*, p. 242.



داشتن فریزدانی، مهر را حق در «کالبد مردمان» میدانستند. نام او در اوستا نیز همین معنا را در برداشت: «اَستوَت اِرِته» به معنای «راستی یا حق استومند (جسم دار، جسمانی، کالبدمند)» است.[۳۱]

در نوشته‌های پهلوی (دفتر هفتم دینکرت) دربارهٔ شگفتیهای کالبد سوشیانس (افدیه ی سوشیانس په تن) آمده است که او «خورشید کرپ» و خوراك او مینوی (مینوك خورشن) است.[۳۲] در وصف مهر در اوستا «خود روشن» (هوارَوخْشنه) و تباهی ناپذیر (اَمِرِختیش) آمده است.[۳۳] در یادمانهای مهری به لاتین نیز در همین زمینه مهر «فرزاینده روشنی» genitor luminis و «جاویدان» saecularis خوانده شده است.[۳۴]

در ارمنستان نیز که یك مرکز دین مهر بود به گفتهٔ اگاثانگلوس تاریخ نویس ارمنی او را پسر اهورمزد میخواندند.[۳۵] اِلیشه وارداپت نیز مهر را بغی در کالبد مردمان میداند و مینویسد: یکی از دانایان برگزیده گفته است که مهر خداوند از مادری در میان مردمان زائیده شده و تاجور و پسر خداست.[۳۶] این لقبها سپستر دربارهٔ عیسی آمده است، و

۳۱ـ نگاه کنید به Herzfeld, *Zoroaster*, I, p. 299

۳۲ـ این وصف جسمی سوشیانس بیشتر دربارهٔ بازگشت او در پایان زمان است. نیز نگاه کنید به Abegg, *op. cit.*, p. 227 و دفتر هفتم دینکرت، ویرایش مدن، صفحه ۶۷۵.

۳۳ـ یشت ۱۰، بند ۱۴۲ و یشت ۱۹، بند ۱۱. نیز نگاه کنید به Bartholomae, *Wörterbuch*, p. 143.

۳۴ـ Vermaseren, *Mithras*, p. 125

۳۵ـ نگاه کنید به J.M.Unvala, *Observations on the Religion of the Parthians*, p. 18.

۳۶ـ نگاه کنید به G. Widengren, *Iranisch-semitische Kulturbegegnung in* ←

اگاثانگلوس همچنین از یك سه‌گانی از اورمزد، واهاگن (= بهرام، لقب مهر) و اناهیت سخن میگوید.[۳۷]

در نوشته‌های لاتین نیز مهر «خداوند و خدا» dominus et deus[۳۸] و در سغدی «خدای هفت کشور»[۳۹] نامیده شده است، و در دینکرت (دفتر هفتم، ویرایش مدن، صفحه ۶۷۴) سوشیانس «سازندهٔ تن» (تن کرتار) است. در جای دیگر مهر همچنین «کیهان سالار» kosmocrator و «نگاهبان» conservator خوانده شده، و امپراتور دیوکلتیانوس و همکاران او روی آدرانی که به مهر هدیه کرده‌اند او را «نیکی گر نیروی امپراتوری» خوانده‌اند.[۴۰]

در امپراتوری رم مهر را همچو نگاهبان امپراتوری و پشتیبان سپاه میدانستند و یکی از لقبهای او در نوشته‌های لاتین «نبرزه» nabarze هست[۴۱] که واژه‌ای فارسی و گونه دیگری از «نبرده» به معنای دلیر است.[۴۲] در همین زمینه هم ایرانیان و هم رومیان پیروزی را، چه پیروزی

partischer Zeit, Köln 1960, p. 73, n. 267; cf. Cumont, *Textes et monuments*, II. pp. 4-5.

۳۷ـ نگاه کنید به J.Duchesne - Guillemin, *La religion de l' Iran ancien*, Paris 1962, pp. 234-235.

۳۸ـ Vermaseren, *Mithras*, p. 36

۳۹ـ Gershevitch, *op. cit.*, p. 40

۴۰ـ Vermaseren, *op. cit.*, pp. 36, 77, 90

۴۱ـ Vermaseren, *op. cit.* p. 65 در مهریشت از نیرومندی و دلیری مهر بسیار سخن رفته است.

۴۲ـ نیز نگاه کنید به M. Schwartz در *Mithraic Studies*, Manchester 1975, pp. 422-423 که آنجا دربارهٔ این واژه گفتگو شده است.

«نبرزه» از یك ریشهٔ «بَرز» (/بَرِد/پَرت؟) هست که در قالب «مبارزه» به عربی راه یافته است.



اینجهانی و چه پیروزی حق و راستی را بر ناحق و ناراستی از مهر میدانستند. در اوستا لقب سوشیانس «وِرثرَجه» (= بهرام) (ویدیودات، فرگرد ۱۹، بند ۵ و جاهای دیگر) و «تَخمه» (= تهم: بزرگ و دلیر)،[۴۳] در پهلوی «پیروچکر» (پیروزگر) آمده (دینکرت، دفتر هفتم، و جاهای دیگر)، و برگردانندهٔ آن در نوشته‌ها و یادمانهای لاتین invictus و به یونانی anicetus به معنای «شکست ناپذیر» آمده است.[۴۴]

در میان لقبهای گوناگون مهر سوشیانس این صفت «وِرثرَجه» (= «واهاگن» در ارمنی از «وِرثرَغنه»)[۴۵] و برابر آن «پیروزگر» و invictus در لاتین برجسته‌تر و بیش از همه به‌کار رفته است (برای نمونه، نگاه کنید به پیکرهٔ ۹۴). در اینجا تنها از یك لقب دیگر میگوئیم که در لاتین comes و در فارسی «دوست» است که در سخن درویشان «دوست» و «حق‌دوست» و در ادب مغانه بازمانده است.[۴۶]

کلاه مهر

در بیشترینهٔ پیکره‌های مهر می بینیم که مهر کلاه کیسه ماندی به گونه کلاه درویشان یا عرق چین نوك دار که نوك آن شکسته و به طرف

۴۳ـ نیز نگاه کنید به فروردین یشت، بند ۳۸ و Windischmann, *Mithra*, p. 85

۴۴ـ Vermaseren, *op. cit*, p. 64

۴۵ـ نگاه کنید به Hübschmann, *Armenische Grammatik*, S. 508

۴۶ـ Vermaseren, *Mithras*, p. 36 دربارهٔ لقبهای مهر در نوشته‌های لاتین نگاه کنید به Vermaseren, *Corpus*, vol. I, pp. 347-48, 349-50; vol. II, pp. 422-23, 425.

جلو و گاهی کنار یا عقب برگشته است بر سر دارد، حتی در پیکره‌هائی که بجز کلاه چیز دیگری تن او را نپوشانده است، و حتی زمانی که لخت مادرزاد از میان صدف یا گل نیلوفر بیرون می‌آید باز این کلاه را بر سر دارد. (برای نمونه، نگاه کنید به پیش پیکره و پیکره‌های ۲۲، ۲۳، ۲۸ - ۳۰، ۳۲_۳۵، ۴۲، ۴۴_۵۱، ۵۴، ۵۹، ۶۵، ۶۶) این کلاه را نیز بر سر برخی از بزرگان مهری در شاهنشاهی اشکانی و ساسانی، مانند آنها که در نقش رستم و بیشاپور تراشیده شده دیده میشود،[۴۷] و نیز در امپراتوری رم، مانند کلاه امپراتور ترایان در اوستیه پیش بندر رم.[۴۸] این کلاه به اندازه ای شناخته بوده که هنگامی که میخواستند نام مهر را نبرند او را «آن که کلاه بر سر دارد» میخواندند.[۴۹] این کلاه پس از مهر نماد والاترین درجه مهری یا پایگاه «پدر» یا «پیر» مهریها شد.[۵۰] (نگاه کنید به پیکرهٔ ۱۳۳ و بخش هفتم همین کتاب.)

«کلاه شکسته» در غزل خواجه شیراز

یاد باد آن که نگارم چوکله بشکستی

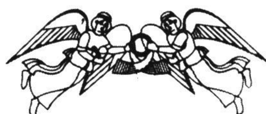
۴۷- نگاه کنید به Ch. Texier, *Description de 1' Arménie, la Perse, et la Mésopotamie*, part II, pl. 133; F.Sarre, *Die Kunst des alten Persien*, pl. 81; Ghirshman, *Iran, Parthians and Sassanians*, pls. 212,226.

۴۸- Vermaseren, *Mithras*.p. 34

۴۹- نگاه کنید به Cumont, *Textes et monuments*, II, p. 59; E. Wynne-Tyson, *Mithras, The Fellow in the Cap*, London 1958.

۵۰- دربارهٔ پایگاهی که کلاه یا تاج در میان درویشان دارد، که ان را نیز «پیر» میخوانند نگاه کنید به J.P.Brown, *The Darvishes*, reprint London 1968, pp. 181 ff.

کلاهی ترك‌دار مانند تاج درویشان بر سر یك پیشوای مهری در پیکر تراشی تنگ سروك از زمان اشکانیان نموده شده است. (نگاه کنید به G. Rawlinson, *The Sixth Great Oriental Monarchy*, reprint Tehran 1976. p. 393.



وصف همین کلاه است.

شیخ عطار در داستان شیخ صنعان در *منطق الطیر* آن را «کلاه گبرکی» می نامد. (*منطق الطیر*، ویراستهٔ صادق گوهرین، تهران ۱۳۴۲، حکایت شیخ سمعان، از صفحه ۶۷) بتی را که شیخ در خواب می بیند که به او نماز میبرد و در روم است بیگمان تندیس مهر است. دختر ترسا که شیخ از عشق او با پیروانش به روم رفته با نشان دادن روی خود شیخ را بیتاب می کند:

شیخ ایمان داد و ترسائی خرید
هرچه او را پند دادند نپذیرفت تا

شیخ را بردند تا دیر مغان
چون خبر نزدیك ترسایان رسید
کان چنان شیخی ره ایشان گزید
شیخ را بردند سوی دیر مست
بعد از آن گفتند تا زناز بست
شیخ چون در حلقهٔ زنار شد
خرقه آتش در زد و در کار شد

پس از آن که شیخ توبه میکند شیخ را دیدند
هم فکنده بود ناقوس مغان
هم گسسته بود زنار از میان
هم کلاه گبرکی انداخته
هم ز ترسائی دلش پرداخته

در زبان لاتین و در یونانی این کلاه را میترا mitra میگفتند (فرانسه و انگلیسی mitre) که آن هم از نام مهر گرفته شده است.[۵۱] میتر کلاهی است که پاپ و کاردینالهای کاتولیك بر سر میگذاشتند و اکنون اسقفها در آئین رسمی کلیسا سر میگذارند. نام دیگر این کلاه در لاتین «فریگیوم» frigium هست که پاپ آن را در جشنها بیرون کلیسا سر میگذاشته و این واژه از «فریگیه» (فریجیه) در آسیای کهین گرفته شده که به روایتی گفته میشد پدران یا پیران مهری از آنجا دین مهر را به رم آوردند.[۵۲] این کلاه نیز به نام «کلاه آزادی» در اروپا شناخته شده است. هنگامی که «سپاهی مهری» سر می سپرد این کلاه یا تاج به او داده میشد و او میترا mitra (تاج مهری) را پس میداد و میگفت میثرا (مهر) تاج من است.[۵۳]

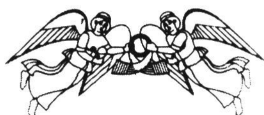
در یادمانهای بازماندهٔ مهری که هنوز رنگهای خود را نگاه داشته اند کلاه مهر سرخ رنگ است (نگاه کنید به پیکرهٔ ۴۸).[۵۴] در این صحنهٔ قربان کردن گاو، که در پرستگاه مهری کاپوآ در ایتالی بازمانده است، مهر تنزیبی کوتاه با آستین دراز و شلواری بلند پوشیده و

۵۱- E.Boisacq, *Dictionnaire étymologique de la langue grecque*, Heidelberg 1950,p.641 آن را یك واژهٔ آسیائی دانسته و J.B. Hofmann, *Etymologisches Wörterbuch des Griechischen*, Munchen 1966, p. 203 آن را از واژهٔ ایرانی «میثره» (مهر) میداند.

۵۲- Elderkin, *op. cit.*, p. 153

۵۳- Elderkin, *loc. cit.*; cf. Vermaseren, *Mithras*, p. 145

۵۴- سرگذاشتن کلاه مهری سرخ در میان عیسویهای مارونی رسم است و آن‌را در عربی دِلف میگویند. «دلف کلاه سرخ به گونهٔ یك کیسه است که نوك آن به عقب برگشته و مارونیها آن را به سر میگذارند» (Dozy I,p. 457).



رودوشی داردکه روی شانه راستش با قلابی زرین بسته شده است. جامهٔ او سرخ پررنگ با دست‌دوزی راه‌راه سبز و نقشهای زرین و کفش او زرد است. کلاه که زلفهای خرمائی او را پوشانده در هر طرف از بالا به پائین با نوار زردوزی زیو ر یافته. تنزیب سرخش زیر گردن یك تکه آبی روشن دارد. زیر بازوی راستش نزدیك شانه یك چهارگوش کوچك زرین با چهار نوك دیده میشود و بالای آرنج او یك شاخه زرین است که با برگهای سبز زیبا پوشیده شده و بالای آن یك ردیف دندانه‌های ریز و پائین آن یك لبه نوار زرین است. بازوی چپ مهر که از میان دو شاخ گاو دیده میشود زیور همانندی دارد. لبهٔ آستین و لبهٔ تنزیب مهر نیز دارای همان‌گونه دستدوزی است. نوار شلوار مانند نوار روی کلاه است و نقش زرین گلك و تاج یکی در میان روی آن بخوبی پیداست. رودوشی مهر یك لبه زردوزی و بالای آن یك شاخه دراز با حلقه‌های زرین دارد. آستر درون رودوشی به‌رنگ آبی آسمانی است که روی آن ستارگان هشت‌پر میدرخشند.

روی تنزیب مهر حمایل زرینی آویخته که غلاف خنجر با یك بند سبز به آن بسته شده و دستهٔ خنجر برهنه که در دست دارد از زر است.[۵۵]

در جای دیگر کلاه و رودوشی و تنزیب مهر ارغوانی آبی‌گون است و باز در جای دیگر رودوشی مهر ارغوانی و شلوار او زرد و تاج خورشیدی و خنجر او زرین است.[۵۶]

۵۵- M.J.Vermaseren, *Mithriaca I*, Leiden 1971, pp. 5, 6

۵۶- L.A.Campbell, *Mithraic Iconography and Ideology*, Leiden 1968, p. 40

کلاه مهر یا بزرگان مهری به گونه‌های دیگر نیز دیده میشود. در پرستشگاه مهری سدیر و در یادمان نمرود داغ همان گونه است که در بالا وصف شد ولی درازتر (نگاه کنید به پیکره‌های ۳۳ و ۴۲)؛ در نقشی در تنگ سروك نزدیك بهبهان مانند کلاه درویشی است که امروزه نیز دیده میشود،[۵۷] و همانند آن بر سر بلاش اشکانی روی سکه‌اش نموده شده است.[۵۸] در یادمان نمرود داغ نیز گونه دیگر این کلاه نوك تیز که نوك آن شکسته و برگشته نیست از سنگ تراشیده شده است.[۵۹] این گونه کلاه به کلاه نوك تیز سکاهای «تیز خود» (تیگره خَودَ) می‌ماند که در پیکر تراشیهای داریوش در تخت جمشید و بیستون دیده میشود که شاید خاستگاه این کلاه مهری باشد.

کلاه دیگری که مهر و پریستاران مهری بر سر میگذاشتند به لاتین و یونانی «لورا، لورس» خوانده میشود که آن را مانند عمامه دور سر می‌پیچیدند[۶۰] چنان که بر سر مهر در طاق بستان می‌بینیم (پیکرهٔ ۶۱).

و سرانجام، نام دیگری برای «تاج» پاپ به لاتین و یونانی *tiara* است که از «دسـ‌ـتار» فارسی گرفته شده است.

۵۷- E. Flandin et P. Coste, *Voyage en Perse*, reprint Tehran 1976, vol.IV, pl. 225; A. Stein, *Old Routes of Western Iran*, reprint 1969, fig. 36; Ghirshman, *Iran, Parthians and Sassanians*, fig. 68.

نیز نگاه کنید به کلاه یك درویش حلولی در صفحه ۵۶ J.P. Brown, *op. cit.*

۵۸- Ghirshman, *op. cit.*, fig. 82

۵۹- *Ibid.*, fig. 74

۶۰- Elderkin, *op. cit.*, p. 154



مهر و خورشید

گاهی گرداگرد کلاه مهر هالهٔ نور یا پرتو خورشیدی دیده میشود (برای نمونه نگاه کنید به پیکره‌های ۴۲، ۵۱، ۶۱)؛ در جاهای دیگر مهر تاجی تنها با پرتو خورشید بر سر دارد (نمونه: پیکره‌های ۳۶ـ۴۱)؛ و در برخی صحنه‌ها کسی با کلاه مهری همراه دیگری که هاله نور گرد سر او را فرا گرفته یا تاجی از پرتو خورشید بر سر دارد دیده میشود (پیکره‌های ۳۳، ۳۵، ۴۵).

در نقشهائی که مهر کلاه با پرتو خورشید دارد یا تنها با پرتو خورشید گرد سرش نموده شده، چون با این گونه سربند در صحنهٔ قربان کردن گاو نیز نموده میشود (پیکرهٔ ۵۱)،[۶۱] شکی نیست که پیکر مهر است که در این نقشها دیده میشود، ولی در نقشهائی که یکی کلاه مهری و دیگری پرتو خورشید دارد این پرسش پیش می‌آید که آیا آن که کلاه مهری دارد مهر است و دیگری نمادی از خورشید یا آن که او که پرتو خورشید دارد مهر است و دیگری که کلاه مهری دارد از پیران یا پدران مهری است. به این پرسش هنوز پاسخ نهائی داده نشده است، هرچند میتوان گفت که در برخی نقشها، مانند صحنه بالا رفتن مهر به آسمان در گردونه خورشید در پایان زندگی اینجهانی (پیکره ۴۵) شاید مهر آن است که کلاه مهری دارد و دیگری با پرتو خور نمادی از خورشید است که گردونه چهار اسبه را بسوی آسمان میراند.

۶۱ـ یا روی سکهٔ امپراتور گوردیانوس (Cumont, *Textes et monuments*, II, p. 190).

در همین پیکرهٔ ۴۵ که صحنه‌هائی از سرگذشت مهر را می‌نمایاند، یا در نقشی (پیکرهٔ ۵۴) که کلاه مهری که حلقه‌ای از پرتو خورشید آن را فراگرفته در میان دو تن یکی با کلاه مهری و دیگری بی‌کلاه دیده میشود چه معنائی نهفته است هنوز برای ما روشن نیست و تاکنون پاسخ پذیرفتنی به آن داده نشده است.[۶۲]

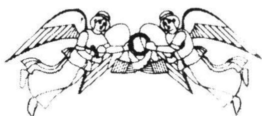
در مهریشت اوستا خورشید همراه مهر است ولی در آنجا از ایزد باستانی مهر سخن رفته نه از مهر تاریخی که در این جستار دربارهٔ او گفتگو میکنیم. آیا این صحنه‌ها بازبُردی به وصف مهریشت و کاربرد آن یشت همچو پیشگوئی برای مهرتاریخی است، یا چنان که گفته شد کسی که پرتو خورشید دارد مهر است و دیگری با کلاه مهری از بزرگان و پیران مهری است. به هر حال شکی نیست که در یادمانهای مهری به لاتین و یونانی «مهر» و «خور» همچو یك فرد یاد شده‌اند و فرقی میان آنها نیست. در صدها نوشته که در یادمانهای مهری در سراسر اروپا داریم[۶۳] یکی بودن مهر و خور که با هم در یك نوشته یاد شده‌اند آشکار است.[۶۴]

«چندین و چند بار خود مهر همچو خداوند خور شکست ناپذیر

۶۲ـ نگاه کنید به F. Legge, *Forerunners and Rivals of Christianity*, reprint New York 1965, vol. II, pp. 240-41; cf. Vermaseren, *Mithras*, pp. 95 ff.

۶۳ـ Cumont, *Textes et monuments*, I, p. 50

۶۴ـ نگاه کنید به J. de Hammer, *Mémoire sur le culte de Mithra*, reprint Tehran 1976, pp. 112–124; Cumont, *op.cit.*, II, pp. 89–180; Vermaseren, *Corpus*, monuments 53, 140, 248, 422, 514, 520, 521, 577, 594, 633, 688, 708, 1644, 1841, 2183, etc. etc ....; Campbell, *Mithraic Iconography*, pp. 211 ff.



نموده شده است.»[۶۵] «یکی بودن ویژگیهای شمایلی هلیوس (خور) یونانی و میر(مهر) بلخی جای شکی نمی گذارد که این دو یکی هستند و یك خداوند.»[۶۶]

مهر، هلیوس و هلنیسم

«قصه‌های عیسوی، در یك آب و هوای مَنشی دیگر، درست نمایندهٔ همان انگیزهٔ همگانی هستند که بیشترین بخش میتخت[۶۷] یونانی را از راه داستان‌سرائی پدید آورد، که پیکرتراشیهای رازورز

۶۵- M. J. Vermaseren and C. C. van Essen, *The Excavations in the Mithraeum of the Church of Santa Prisca in Rome*, Leiden 1965, p. 140.

۶۶- H. Humbach, in *Mithraic Studies*, vol. I, p. 136

با این همه، شگفتی‌بار است که آقای هالسبرگه در کتاب خود «کیش خور شکست *ناپذیر*» (G. H. Halsberghe, *The Cult of Sol Invictus*, Leiden 1972) میکوشد که دین خور شکست ناپذیر را از دین مهر جدا وانمود کند. ولی آقای هالسبرگه (page xi, 1120)ناچار میگوید که این کیش خورشید با دین مهر در ویژگیهای بسیار، از جمله در باورهای دینی امباز بودند.

۶۷- در اوستا «میث» به معنای «دروغ» و «میث اوختَه» به معنای «گفته دروغین» است؛ در پهلوی به «میتخت» و «دروغ گوشن» برگردانده شده است. در یونانی «میث، موث» به معنای «افسانه و داستان» از این واژه اوستائی و «موثولوگیا» (انگلیسی mythology) درست برگردانده «میتُخت» است. در عربی به گونه‌های «متوع»: دروغ گفتن، «مَذّاع»: دروغ گوی، «مَذیذ» دروغ‌گوی راه یافته است. این که میث با دروغ فرقی دارد از اینجا پیداست که دو واژه جداگانه برای آنها در اوستا به کار رفته و شاید این فرق در واژهٔ «مذع» عربی مانده که «مذع له‌مذعا» به معنای «گفت با وی بعضی را ونهان داشت بعض آن را» است. این درست معنائی است که در میتخت: mythology مانده که دروغی نیم‌بند است چنان که خواجه میفرماید: چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند.

و آئین‌های رازآمیز را در قالب قصه‌پردازی درآورد.»[۶۸]

این سان بسیاری از پیکره‌ها و صحنه‌هائی که نمادین و رازآمیز و دارای معنائی درونی بودند به گونهٔ میتخت و افسانه درآمدند و با خرافات همگانی و مردم‌پسند درآمیختند و با نامهای بومی یا بومی‌نما در میان مردم شناخته شدند.

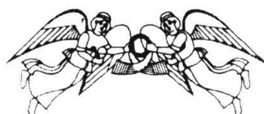
روبروی هم گذاشتن نام بغان و ایزدان ایرانی با نام خدایان میتختی یونانی و رومی و سپس یکی شناختن آنها در میان یونانیها و رومیها بسیار رواج بود. این طرز فکر نیز برای برابر کردن و یکی شناختن خدایان یونانی و رومی که برای آشنا کردن ذهن مردم با خدایان بیگانه طبیعی بود در میان یونانیها و رومیها پیش پا افتاده بود، چنان‌که رومیها یوپیتر، یونو، مرکوریوس.... رومی را با زئوس، هرا، هرمس.... یونانی برابر و یکی میدانستند.[۶۹] همین کار با مهر و داستانهای مهری انجام گرفت چنان‌که در یادمان نمرود داغ مهر با هلیوس، (خورشید) یکی شناخته شده.[۷۰] همان‌سان که در بازمانده‌های لاتین sol (خورشید) با مهر یکجا آورده شده به یونانی هم «هیلومیثرا» با هم آمده است.[۷۱] در یك پاپیروس یونانی یك پریستار خود را در عین حال پریستار «زئوس، هلیوس، میثراس، سرَپیس شکست‌ناپذیر»

۶۸ـ J.M. Robertson, *Pagan Christs*, 2nd ed., London 1911, p. 330

۶۹ـ نگاه کنید به S. Benco and J.J. O'Rourke, *The Catacombs and the Colosseum*, Valley Forge 1971, p. 240.

۷۰ـ Ghirschman, *Iran*, p. 57

۷۱ـ نگاه کنید به Cumont, *Mysteries of Mithra*, p. 71; cf. L.A. Campbell, *Mithraic Iconography and Ideology*, p. 211.



وصف میکند.[۷۲] در آئین رازآمیز الئوسیس چون آخرین کس از دو خانواده سپند پریستاران مُرد مردم آتن پی یك پریستار مهر که در یك جزیرهٔ نزدیك بود فرستادند و آئین سپند الئوسیس را به دست او سپردند.[۷۳]

واژهٔ هلنیسم یا یونانی گری را اروپائیان در سدهٔ نوزدهم برای فرهنگ دوره‌ای که دین مهر فرهنگ و هنر نوینی به جهان آورد تراشیدند به‌گمان آن‌که کشورگشائی اسکندر سبب گسترش فرهنگ یونانی در جهان باستان شده.[۷۴] برساختن این واژه برای معنائی که به آن داده شده چون از سدهٔ نوزدهم است شایستهٔ بحث نیست ولی صفت فیل‌هلنس که روی سکه‌های اشکانی دیده‌اند درخور بررسی است. اگر هلن در این واژه به‌معنای یونانی باشد میگویند که نخستین بار به فرمان شاهنشاهان اشکانی در شهرهای یونانی که زیر فرمانروائی آنها بوده روی سکه‌ها زده شده است.[۷۵] از سوی دیگر، باید در نظر داشت که واژهٔ هلیو ـ س (خورشید) در صرف به‌گونهٔ هلیو ـ ن درمی‌آید.[۷۶] خود

۷۲ـ F. Legge, *Forerunners and Rivals of Christianity*, vol. II, p. 259

۷۳ـ Legge, *op.cit*, p. 260; cf. A. Gasquet, *Essai sur le culte et les mystères de Mithra*, reprint Tehran 1976, p. 137.

۷۴ـ نگاه کنید به G.P. Gooch, *History and Historians in the Nineteenth Century*, 2nd ed., London 1955, p. 451.

۷۵ـ نگاه کنید به Unvala, *Observations on the Religion of the Parthians*, p.6, n.2.

۷۶ـ برای گونه‌های هلی، هلینا نگاه کنید به I. Scheftelowitz, "Religion der Indo-skythen und ihre Beziehung zum Saura- und Mithras - Kult", *Acta Orientalia*, vol. XI, 1933, p. 324.

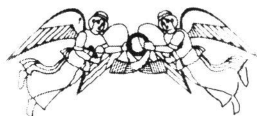
واژهٔ هلن درپاره ای از نوشته‌های کهن به معنای پیرو دین بغانی به کار رفته است،[۷۷] و در معنای آن در انجیل یونانی آشفتگیهائی دست داده است.[۷۸] واژهٔ خردوس (=فیل‌هلن) به معنای «دوستار خورشید» که در وصف اشکانیان در تاریخ طبری (جلد ۲، صفحه ۵۱۰ـ۵۰۸) به کار رفته شایستهٔ بررسی است.

اسکندر و مهر

برای دستگاههائی که نمی‌خواستند نامی از مهر و اثری از دین او بماند تهیگی در تاریخ پدید می‌آمد که باید ناچار با داستانی پُر شود و برای این کار دست به دامن اسکندر زدند. گفتگو دربارهٔ افسانه‌های اسکندر در این بررسی نمی‌گنجد (برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به اصلان غفاری، قصهٔ سکندر و *دارا*، ویرایش دوم، تهران **۲۵۳۵** شاهنشاهی، با دیباچه از ذ. بهروز). تنها این نکته را یادآور میشویم که داستان اسکندر چنان با مهر آمیخته شده بود که در برهان قاطع آمده است که «نام مادر او [اسکندر] ناهید بود و بعضی گویند اسکندر پیغمبر شد.» در یك نوشتهٔ سریانی چنین آمده است: «و چون دارا اسکندر را دید بر او نماز برد چون باور داشت که اسکندر مهر خداوند است و فرود آمده است که به ایرانیان یاری دهد، چون جامهٔ او مانند

۷۷ـ Liddell and Scott, *A Greek-English Lexicon*, 9th ed., p. 536.

۷۸ـ Thayer, *A Greek-English Lexicon of the New Testament*, New York 1894, p. 205.



خدایان بود و تاجی که بر سرش نهاده بود با پرتو نور می‌درخشید.»[۷۹] حتی سردیس مهر را (پیکره ۵۳) که در پرستشگاه کاپیتول در رم پیدا شده در آغاز سردیس «اسکندر در حال مرگ» می‌پنداشتند.[۸۰] این سردیس مانند پیکره مهر در حال قربان کردن گاو است (پیکرهٔ ۵۲) که مهر را بی‌کلاه نشان میدهد.

میتُخت یونانی

گفتگو دربارهٔ میتخت یونانی و بستگی افسانه‌ها با دین مهر خود دفتر جداگانه‌ای میخواهد. اینجا تنها چند نکته می‌آوریم.

دربارهٔ دیونیسوس در نمایشنامه‌ای که به اوری‌پیدس نسبت داده شده زیر عنوان «بکی‌ها» (بغی‌ها)، که به دلیلهائی نمی‌تواند پیش از زمان مهر باشد،[۸۱] از سرزمینی که دیونیسوس آمده سخن رفته است. دیونیسوس میگوید: «از روی خشگی از میان دشتهای پارس که آفتابی

۷۹ـ Wynne-Tyson, *op.cit.*, p.50

در نوشته یونانی این داستان (کالیستنس، دفتر ۳، بند ۳۴) چنین آمده است: «اسکندر چون شکوه خیره کنندهٔ دارا را چنین دید میخواست او را چون مهر خداوند پرستش کند؛ گوئی که با شکوه و درخشش بربری از آسمان به زیر آمده بود. چنین بود تن‌پوش و آرایش درخشان او.»

۸۰ـ نگاه کنید به Cumont, *Mysteries*, fig. 44 و نیز از همین نویسنده "Alexandre mourant ou Mithra tauroctone?" *Revue archéologique*, 1947.

۸۱ـ آن چه دربارهٔ دیونیسوس پیش از زمان مهر گفته شده باشد از نوع «پیشگوئی‌ها»ای هست که در نوشته‌های باستانی ایران نیز در اوستا و نوشته‌های هخامنشی دیده میشود. نیز نگاه کنید به یادداشتهای افزوده در پایان همین کتاب.

سوزان دارد گذشتم و از میان دژزارهای بلخ و صحرای سخت و بیمناک ماد رفتم.»[۸۲] روایتهای کهن همه برآنند که دیونیسوس از نیسا، نسا آمده است ولی نسا را شهری در تراکیه، یونان، ایتالی، لیدیه، فریجیه، شام، عربستان، حبشه تا هند گفته‌اند. یکی از پژوهندگان برجسته، والتر اوتو،[۸۳] پس از بررسی ژرف درباره نسا میگوید: «نوشته‌های کهن به ما میگویند که باستانیان بیشتر نسا را که در آن دیونیسوس بزرگ شده بود و از آنجا نزد مردمان درآمده بود در سرزمین خورشید می جستند.» سرزمین خورشید خراسان است و نسا پایتخت و مرکز دینی اشکانیان است که بازمانده‌های بسیار دین مهر در آن از زیر خاك بیرون آورده شده است.

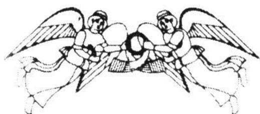
در افسانه‌های اسکندر نیز آمده است که دیونیسوس از نیاکان اسکندر بود که پیش از او در شرق کشورگشائی کرده و شهر نسا را او ساخته بود. و چون اسکندر به نسا رسید مردم نسا بزرگان خود را نزد او فرستادند که شهر نسا را به خدای نگهبان آن (دیونیسوس) ببخشد و آزاد بگذارد، و اسکندر خواهش آنها را پذیرفت.[۸۴]

لقب یا نامی که دیونیسوس در یونانی همیشه به آن خوانده میشد

۸۲ـ پیش درآمد پرده اول نمایشنامه. نگاه کنید به .Euripides, *The Bacchae*, transl. by W. Arrowsmith, New York 1968.

۸۳ـ W.F. Otto, *Dionysus, Myth and Cult*, Bloomington 1965, pp.59-63; see also W.W Tarn, *Alexander the Great*, Cambridge 1948, vol.II, p.46; cf. G. M.N. Davis, *The Asiatic Dionysos*, London 1914.

۸۴ـ Arrian, *Anabasis Alexandri*, V, 1-2.



«بکخوس، بگه‌یوس» بود که همان «بگه، بغ» لقب مهر بود. لقب دیگر او به یونانی «سابازیوس» بود[۸۵] که چنان چه دیدیم گونه یونانی شدهٔ «سوشیانس» لقب مهر است. (نگاه کنید به پانویس ۲۶ همین بخش.)

لقب دیگر دیونیسوس «میتره فوروس» بود یا «او که میتره (کلاه مهری) می‌پوشد.»[۸۶] بستگی او با گاو (که مهر قربان میکند) در نقشی روی کوزه نموده شده، و بستگی داستان زایش رازآمیز او با چشمهٔ سپند در نمایشنامهٔ «بکی‌ها» و در لقب دیگر او «دیثی رمبوس» آمده است.[۸۷]

افسانه دیگر یونانی که همبستگی با دیونیسوس دارد افسانه اورفئوس رازورز و خنیاگر است. به این پرسش که اورفئوس یك مرد تاریخی است یا یکی از خدایان باستانی هنوز پاسخ پذیرفتنی داده نشده است. آن چه میدانیم اورفئوس در نقشهائی که چنگی به دست گرفته و با نوای آن جانوران را دور خود گرد آورده کلاه مهری بر سر دارد.[۸۸]

اکنون این نکته را نیز می‌افزائیم که برای بازسازی گوشه‌هائی از زندگانی مهر میتوان از این افسانه‌ها یاری گرفت، چنان که کرویتزر

۸۵ـ نگاه کنید به J. Harrison, *Prolegomena to the Study of Greek Religion*, 3rd ed., reprint 1966, p. 413.

۸۶ـ Elderkin, *Kantharos*, p. 153.

۸۷ـ Harrison, *op.cit.*, pp. 435 ff.; Euripides, *The Bacchae*, 520

۸۸ـ نگاه کنید به پیش پیکره و پیکره‌های ۱ و ۱۵ در W.K.C. Guthrie, *Orpheus and Greek Religion*, New York 1966.

از بررسیهای خود نتیجه گرفته بود که پرسئوس برابر با پرسس به معنای «پارسی» است و میتخت پرسئوس از داستان مهری گرفته شده است.[۸۹] و با این جمله از سترابون (گئوگرافیکون، دفتر دهم، ۳:۱۹) میتخت یونانی را به حال خود رها می‌کنیم:

«همچنان که از هر نظر آتنی‌ها پیوسته به چیزهای بیگانه پذیرا هستند، همچنین است نیز در پرستش خدایان؛ چون به اندازه‌ای آئینهای بیگانه را پذیره شدند که نویسندگان طنزنویس آنها را از این جهت به ریشخند گرفتند.»

* * *

تیره‌های سکائی ایرانی و مهر

تیره‌های گوناگون سکائی از اروپای شرقی تا چین پراکنده بودند و همه به گویشهای ایرانی سخن میگفتند. همبستگی همه این تیره‌ها از کارهای هنری آنها که روی فلز و بویژه زر در گورستانهای آنها بازمانده و با جانوران این سرزمینها یا جانوران افسانه‌ای و خیالی آرایش یافته آشکار است.[۹۰] گروهی از این سکاها در سیستان یا سکستان (سجستان) بودند و نام آن سرزمین از آنها گرفته شده است.

سکاها که دربارهٔ چند گروه از آنها در نوشته‌های داریوش نیز سخن رفته و در پیکرتراشیهای بیستون نمایندهٔ آنها دیده میشود باید

۸۹ـ نگاه کنید به J.M. Robertson, *Pagan Christs*, 2nd ed., London 1911, p.310

۹۰ـ نگاه کنید به T.T. Rice, *The Scythians*, 2nd ed., London 1958, p.42; cf. A. Farkas in *From the Lands of the Scythians*, New York, pp. 8-11.



همان مردمانی باشند که ایزد باستانی مهر را ستایش میکردند و برای او اسب و گاو قربان میکردند و زردشت آنها را در سرودهای گاهانی نکوهش کرده است. (نگاه کنید به آغاز بخش نخست همین کتاب.) در تاریخ هرودوت، بویژه در دفتر چهارم، از سکاها و رسم و راه و آئینهایشان سخن رفته است.

در بخش دوم گفتگو کردیم که از روی «پیشگوئیها» سوشیانس از دختران سیستان پدید خواهد آمد[۹۱] در کشور خنیرث یا کشور میانی ایران و جهان. پس سکائی بودن مهر در پیشگوئیها نیز آمده بود و همان سان که زردشتیها چشم براه سوشیانس از سیستان بودند فرقه‌های سکائی نیز همین امید را داشتند. کلاه مهر که برجسته‌ترین نماد مهری است نیز از کلاه سکاها چنان که در پیکر تراشیهای بیستون و روی کوزه‌های زرین سکائی دیده میشود[۹۲] گرفته شده است که مانند کلاه مهری در نقش میران در چین است. (نگاه کنید به پیکرهٔ ۱۳۸)

پارتیها و فرمانروایان آنها اشکانیها که تیره‌ای از سکاها بودند[۹۳] در گرگان و خراسان ماندگار بودند و سکاهای چادرنشین چه بسا به

۹۱ـ یشت ۱۹، بند ۲۲ و ویدیودات ۱۹، بند ۵؛ نیز نگاه کنید به Herzfeld, *Zoroaster*, p.301

۹۲ـ *From the Lands of the Scythians*, plates 17, 18 نیز نگاه کنید به پیکره‌های ۱۲ و ۱۳ این کتاب که در آنها کلاه مهری بر سر سربازان سکائی دیده می‌شود. همین نقش در کتاب M.I. Artamonov, *Treasures from Scythian Tombs*, London 1969 پیکرهٔ ۱۵۰ نموده شده است.

۹۳ـ نگاه کنید به

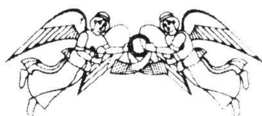
M.A.R.Colledge, *The Parthians*, London 1967, p. 25; cf. B.P. Lozinski, *The Original Homeland of the Parthians*, the Hague 1959.

سرزمین آنها تاخت می‌آوردند (سترابون، گئوگرافیکون، دفتر ۱۱، ۸: ۴). با آمدن مهر پارتیان و تیره‌های دیگر سکائی به دین او درآمدند. سترابون (دفتر ۱۱، ۸: ۶) دربارهٔ تیرهٔ دیگر سکائی، مساگتیها، میگوید که آنها هلیوس (خورشید، مهر) را ستایش میکنند.

روستوفتزف، پژوهندهٔ بزرگ روسی ـ امریکائی، میگوید:[۹۴] سکاها همه سازمان و هویت ایرانی داشتند. هنوز با جهان ایرانی درست آشنا نیستیم با آن که نفوذ ژرف در شهریگری و فرهنگ یونان و رم داشتند (صفحه ۹). سرمتی‌ها مانند سکاها ایرانی بودند و پادشاهی بوسفور یك دولت نیمه‌ایرانی بود (صفحه ۱۴). با یادمانهای پیکری که از سکاها بازمانده میتوانیم کار دشوار بازسازی زندگانی آنها را انجام دهیم (صفحه ۱۱).

روستوفتزف دربارهٔ این یادمانهای سکائی میگوید که در گورستانهای سکائی قربان کردن اسب از سدهٔ سوم کم میشود و بجای آن گاو قربان میشود (صفحه ۹۹). هنر سکائی روی چیزهائی که در این گورستانها یافت شده در سدهٔ سوم پیش از میلاد [از زمان مهر] دگرگون شده و روی آنها صحنه‌های دینی سکائی نقش شده است (صفحه ۱۰۲). برجسته‌ترین آنها، که پیش از سدهٔ سوم در گورستانهای سکائی دیده نمی‌شد (صفحه ۸۹)، آئین سپند میاستر است که در دین عیسوی نقش ژرفی دارد. روی یك ظرف شراب می‌بینیم که بغ بزرگ ظرفی را که نوشابهٔ سپند در آن پُر شده به شاه

۹۴ـ M. Rostovtzeff, *Iranians and Greeks in South Russia*, reissue New York 1969



میدهد. بغ و شاه هر دو سوار اسب هستند چنان که مهر در سکه‌ها و پیکرهای تراشیده پونتوس دیده میشود (صفحه ۱۰۴).

روی بسیاری از یادمانهای دیگر آئین میاستر به دست بانو ناهید انجام میگیرد (پیکره ۱:۲۳). در آرامگاه یك شهربانوی سکائی همین صحنه روی یك لوحهٔ سه گوش زرین دیده میشود. ناهید روی تختی با جامهٔ آذینی سنگینی نشسته تاجی بر سر دارد. پشت سر او دو پریستاربانو که سر آنها پوشیده است نشسته اند و یك شاهزادهٔ سکائی از سمت راست به ناهید نزدیك میشود. ناهید شراب سپند را به او میدهد. در سمت دیگر مردی بدون ریش که جامهٔ زنانه بر تن دارد با آوند گردی در دست راستش به سوی ناهید پیش میرود که شاید نوشابهٔ سپند در آن است. او باید یك پیشگر یا پریستار باشد که از چهره و جامه اش برمی‌آید که خواجه سرا باشد. بالای صحنه پیکر مهر در گردونه دیده میشود و بالای آن پیکر فرّ ایرانی است. این گونه صحنه‌ها روی بسیاری از لوحه‌های زرین دیده میشود (صفحه ۱۰۵).

در ظرف شراب دیگری شاهی سوار اسب دیده میشود که شراب سپند میاستر را از ناهید که روی تختی نشسته دریافت میدارد (صفحه ۱۰۵ و پیکرهٔ ۲:۲۳). این ظرف نیز از سدهٔ سوم پیش از میلاد است (صفحه ۱۰۶). روی برخی لوحه‌ها همراه ناهید غراب و سگ دیده میشود (صفحه ۱۰۸).

این اندیشه‌های دینی به تراکیه که زیر فرمانروائی سکاها درآمده بود راه یافت و در جنوب بلغارستان روی یك حلقهٔ زرین مانند همین صحنه دیده میشود که شاهی سوار اسب شراب سپند میاستر را از

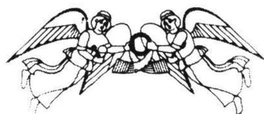
ناهید که جلوی او ایستاده دریافت میکند (صفحه ۱۰۵).

زایش مهر

تاریخ زایش مهر، چنان که در نوشته‌های تاریخی که در آغاز این بخش آورده شد دیدیم، ۶۵ سال پس از ملك اسکندر بود. ملك اسکندر (که در برخی روایتها زیر عنوان پیروزی او بر بابل یا به تخت نشستن او داده شده) ۳۳۶ پیش از میلاد است. پس سال زایش مهر ۲۷۲ پیش از میلاد است که برپایهٔ همان روایتهای تاریخی سال ۵۱ ملك اشکانیان است.[۹۵] در سال ۲۷۲ پیش از میلاد روز آدینه پنجم فروردین (برج بره) مادر مهر نوید می‌یابد و پس از ۲۷۵ روز مهر در نیمشب میان شنبه و یکشنبه سوم و چهارم دی برابر با ۲۴ و ۲۵ دسامبر زائیده میشود.

پیش از آن که تاریخ راستین مهر پیدا شود گمان میکردند که زایش مهر «زایش خورشید» و بازگشت آن از جنوب و آغاز زمستان است. بازگشت خورشید در ۲۲ دسامبر است که شب آن را بیرونی در *آثارالباقیه* (برگردانده اکبر داناسرشت، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۲، صفحه ۳۳۱)، «میلاد اکبر» میخواند، در صورتی که در جای دیگر (صفحه ۳۹۷) زایش مسیح را در ۲۵ کانون اول میگذارد. از گفتار بیرونی آشکار است که «میلاد» خورشید یا بازگشت آن از نیمکرهٔ

۹۵ـ دربارهٔ تاریخ زایش و مرگ نگاه کنید به ذ. بهروز، *تقویم و تاریخ در ایران*، بخش ششم.



جنوبی و میلاد مهر جز این که زمان آنها به یکدیگر نزدیك است بستگی دیگری با هم ندارند.

در تاریخ کلیسا روشن است که چون برای پیروان مهر در سراسر امپراتوری رم روز زایش مهر جشنی بس گرامی بوده و به هیچ وجه نمی‌خواستند از آن دل بردارند پیشوایان کلیسا پس از کوششهای بیهوده سرانجام ناچار شدند آن روز را همچو روز زایش عیسی بگیرند.[۹۶]

غار و چشمهٔ آب

در روایتهای مهری آمده است که مهر درغاری زائیده شده و از این رو غار در آئینهای مهری و در ساختمانهای پرستشگاهی و زیارتی مهری، چنان که در بخشهای آینده خواهیم دید، نقش برجسته‌ای دارد. هنگام زایش مهر شبانان در کنار او هستند.[۹۷] این داستان دربارهٔ زایش عیسی نیز بازگو میشود (انجیل لوقا ۲: ۸).

پیروان دین مهر چون باور داشتند که مادر مهر در آب از تخمهٔ زردشت بارور شده زایش او را از میان غنچهٔ نیلوفر که مانند میوهٔ کاج است در صحنه‌های زایش باز نموده اند. نگاه کنید به پیکره ۲۰ که زایش کودك را از میان غنچه نیلوفر نشان میدهد و پیکرهٔ ۱۹ که در آن هنوز یك پای او در میان این گل است و پیکرهٔ ۲۹ که تندیسك مهر

۹۶ـ این خبر را نیز داریم که کلمنت اسکندریه زایش عیسی را در ۱۸ نوامبر میدانست. نگاه کنید به Vermaseren and Van Essen, *Excavations*, p.227.

۹۷ـ نگاه کنید به پیکره ۲۵ و نیز به Vermaseren, *Mithras*, p.77 and fig. 17

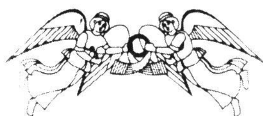
روی غنچه نیلوفر ایستاده است. در صحنهٔ دیگری از زایش مهر (پیکرهٔ ۱۶) مهر از میان صدف بیرون می‌آید؛ گرداگرد او نشانه‌های دوازده برج و زیر صدف موج آب نموده شده است. باز در صحنهٔ دیگری (پیکرهٔ ۲۴) مهر کودك هنگام زایش در دست راست دشنه‌ای دارد و در دست چپ کرهٔ جهان را روی دست بلند کرده است که نشانه‌ای از فرمانروائی او برجهان است.

شمایلهای کودکی مهر روی دامان مادرش که به او شیر میدهد (پیکره‌های ۸ و ۲۶ و ۲۷) در میان برروشنیان مهری بسیار رواج بوده و سپستر در میان عیسویان به نام مریم و عیسی باز مانده است. بچگی مهر در کنار مادرش سوار بر دلفین نیز دیده میشود (پیکره ۱۱).

زندگانی مهر

دربارهٔ زندگانی مهر هرچه بوده است به کوشش عیسویت در غرب و نوزردشتیگری در شرق از میان رفته است. آن‌چه را که در جهان عیسویت گذشته از قلم یك پژوهنده انگلیسی در هشتاد سال پیش در زیر می‌آوریم:

«در ویرایش تازه *دانشنامهٔ بریتانیکا*، که پرداخته شدن آن را به تازگی جشن گرفتند، می‌بینید که نیم صفحه دربارهٔ مهر نوشته شده است. شاید به‌نظر بیاید که میخواهم نظر شما را به‌یك دین ناچیز درمیان دینهای کهن بکشانم. ولی باید بگویم که هرچند نخواهم توانست شما را به‌دریافت اهمیتی که این دین دارد بیدار کنم، دین مهر



دینی هست و خواهد بود که نقش جدی در تاریخ پرورش دین و بر عیسویت که در زمان ما رواج است دارد. کمی جستجو آشکار میکند که این دین کهن که در زمان ما این اندازه کم آگاهی از آن داریم در دوران چند سده در امپراتوری رم گسترده ترین دستگاه دینی بود که آن امپراتوری دربر داشت؛ به سخن دیگر، دین مهر در برگیرنده ترین دینی در جهان غرب بود در آن سده هائی که آن را عیسوی میخوانیم. پژوهندگان در این باره همداستان اند. برای پدران کلیسا دین مهر خطرناکترین خار در چشم بود، و بازمانده های یادمانی آن از دوران امپراتوری رم پذیرش شگفتی آور آن را در میان مردم نشان میدهد. در خود کشور ما (انگلستان) که سیصد سال در دست رومیها بود، آن هم در دورانی که فرض شده است عیسویت در سراسر امپراتوری رخنه و نفوذ کرده، هیچ یادمان و نشانی از عیسویت به‌دست نیامده، در حالی که یادمانهائی که برای بزرگداشت و ستایش مهر برپا شده فراوان دیده میشود. در غارهای مهری پیکرتراشیهای مهر و نوشته هائی از این گونه یافت شده: «به بهترین و بزرگترین بغ، مهر شکست ناپذیر، خداوند روزگاران.».... با این همه نشان که از دین مهر در سده های آغازی عیسویت مانده هزار سال در پی آن می آید که هیچ گونه آگاهی از این دین در دست نیست و به نظر می آید که نام فراموش شده ای در اروپاست. حتی در سده های پانزدهم و شانزدهم باستانشناسان بزرگ آن زمان یادمانهای مهری را که کشف شده بود *نمایانگر خدایان* و قهرمانان افسانه‌ای رم می پنداشتند.»[۹۸]

۹۸- J.M.Robertson, “Mithraism” , in *Religious Systems of the World*, 10 th ed.,



بازسازی زندگانی مهر

چنان که دیدیم بدبختانه هیچ سندنامهٔ سرراستی از زندگانی مهر به دست ما نرسیده است. بازمانده های یادمانی که به دست آمده، بیشتر از راه کاوشهای باستانشناسی، دربارهٔ زایش و سواری و شکار و تیرانداختن به صخره و روان کردن آب زندگی و گرفتن گاو و قربان کردن آن و شام آخر با پیروان خود و بالارفتن به آسمان پس از پایان زندگانی اینجهانی است که دربارهٔ هریك از آنها در بخش چهارم گفتگو خواهیم کرد.[۹۹] ولی آنها بیشتر جنبهٔ نمادین و معنای دینی دارند تا رویدادهای زندگی.

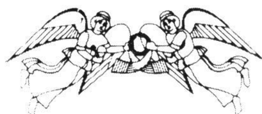
برای بازسازی زندگی مهر، که خود بررسی گسترده تر و کتابی جداگانه میخواهد، ناچاریم جاپای آن را از لابلای انجیل و حتی از برخی دفترهای عهد عتیق ،نیز از انجیلهائی که در دست است و از طرف کلیسا پذیرفته نشده، از نوشته های مانوی، از روایتهای اسلامی،

→

London 1911, pp. 194, 195.

بیرونی در اثارالباقیه (برگردانده فارسی صفحه ۳۹۷، برگرداندهٔ انگلیسی صفحه ۲۸۷) دربارهٔ خوش باوری عیسویان میگوید: «عیسویان رویهمرفته گرایش به این دارند که چنین چیزها را بپذیرند و باور کنند، بویژه اگر بستگی به باورهای ایشان داشته باشد، و هرگز نمی کوشند با وسیله هائی که در دسترس دارند روایتهای تاریخی را بسنجند و حقیقت زمانهای گذشته را دریابند.»

۹۹ـ نگاه کنید به پیکره های ۴۵ـ ۴۴ و ۵۵ـ ۴۷ و ۶۷ـ ۶۲ و نیز به F. Lajard, *Introduction à l'étude du culte public et des mystères de Mithra*, reprint Tehran 1976, planches XC-XCVII; cf. Legge, *op.cit.*, pp. 241-247.



از داستانهای میتخت یونانی و رومی، بویژه از داستانهای دیونیسوس بغ، از داستانهای درباره عیسی که پراکنده در ادبیات فارسی و زبانهای دیگر یافت میشود و در انجیل نیست و سرانجام از داستانهای بودائی بیرون بکشیم[۱۰۰] و از این راه به تکه‌هائی از داستان زندگی مهر دست بیابیم به این امید که روزی سندهای تازه در این باره پیدا شود یا از سندهای در دست که هنوز درست بررسی نشده چیزهای تازه‌ای بیابیم.

ولی دربارهٔ آن‌چه در مهریشت اوستا دربارهٔ مهر آمده، یا در وصف بغ باستانی مهر است، که سپستر پیروان مهرِ تاریخی آنها را به گونهٔ پیشگوئی دربارهٔ او پذیرفته‌اند، یا تکه‌هائی است که در زمانهای پس از آمدن مهر به آن یشت افزوده شده است و به هر حال نمیتوان آن‌چه را در مهریشت آمده همچو سندنامهٔ زندگانی مهر تاریخی به‌شمار آورد.

پایان زندگانی مهر در این جهان و بالا رفتن او

در روایتهائی که از تاریخنویسان کهن در آغاز این بخش آورده شد دیدیم که «صعود عیسی» را چهل سال پیش از دومین ویرانی بیت‌المقدس داده‌اند، هرچند دربارهٔ نام کسی که به آنجا تاخت برد و

۱۰۰ـ در این باره در بخش ششم گفتگو خواهد شد.

آنجا را ویران کرد همداستان نیستند.[۱۰۱] ویرانی دوم اورشلیم را به سال ۱۶۸ پیش از میلاد داده اند. پس سال درگذشت مهر یا مسیحا سال ۲۰۸ پیش از میلاد بوده است. پس مهر ۶۴ سال زندگانی کرده است. این شصت و چهار سال فرق روی سکه‌های اشکانیان آمده است که نشان میدهد تاریخ گذاری اشکانی بر پایهٔ دو پیش آمد تاریخی یکی بن زایش یا میلاد مهر و دیگری نیبران یا مرگ مهر گذاشته شده است.[۱۰۲]

در نوشته ای به زبان پهلوی که در ترفان چین به دست آمده نیبران (مرگ) مهر را در روز دوشنبه چهارم شهریور جام (ساعت) یازده در استان بجستان و شهرستان بید آباد داده است. اینك برگردانده متن پهلوی:[۱۰۳]

«... همچو شهریاری که زین (سلاح) و پدموچن (تنپوش) فرو نهد و تنپوش شاهوار دیگر در بر کند، بدین گونه فرستهٔ روشن فرا نهاد تن بار بارهٔ رزمگاه و نشست به ناو روشن و تنپوش بغانی برگرفت با دیهیم روشن و بساك هژیر و در شادی بزرگ و با بغان روشن که از راست و چپ شوند با چنگ و سرود شادی پرواز کرد به ورج بغانی همچو برق تیز و نیازك تند بسوی بامستان صبح روشن و ماه گردون به همگشتان (گردآمدنگاه) بغانی و با پدر اهورمزد بغ آسود.

«بی کس و سوگوار گذاشت همهٔ رم راستان را چه کدخدای

۱۰۱ـ نگاه کنید به بهروز، *تقویم و تاریخ در ایران*، صفحه ۹۹.

۱۰۲ـ همان کتاب، صفحه‌های ۱۰۶ـ۱۰۳. نیز نگاه کنید به
Unvala, *op.cit.*, p.15; Colledge, *op.cit.*, pp.71-72.

۱۰۳ـ متن در Andreas-Henning, *Mitteliranische Manichaica aus Chinesisch-Turkestan, III*, Berlin 1934, pp. 15-17.



درگذشت... این کده ..... پرنیبران ..... به شهریاری اختربد ... به چهارم شهریور ماه شهریور روز، دوشنبه و یازدهم جام اندر استان بجستان[۱۰۳الف] و شهرستان بیدآباد بالا رفت نزد پدر روشن... به کردگاری به میهن روشن خویش ......»

در برخی از یادمانهای مهری شاید بتوان داستان بالا رفتن مهر را در یك ناو دید چنان که در صحنه‌ای از نقش دیبورگ در آلمان دیده میشود.[۱۰۴] ولی بر پایهٔ وصف گشت مهر در آسمان در مهریشت، در بیشتر یادمانهای مهری بالا رفتن او را به آسمان در گردونهٔ خورشید نمایانده اند (پیکره‌های ۴۵_۴۳). وصف مهریشت (بندهای ۱۲۴ و ۱۲۵) چنین است:

« از گرزمان رخشان، مهر گردونه زیبای راندنی همه آراستهٔ زرین خود را میراند. گردونه او را چهار اروند (اسب تیزدو)، همه سفیدگونه، مینوخال (که خوراك آنها مینوی است) انوش (بیمرگ) می برند که سُمهای پیشین آنها زرین و سُمهای پسین آنها سیمین است...»

از زمان مهر (سدهٔ سوم پیش از میلاد) مهر سوار بر گردونه در نقشی روی سربند یك شهربانوی سکائی که در گورستانی در جنوب روسیه یافت شده دیده میشود.[۱۰۵] در صحنه‌های بالا رفتن مهر بیشتر دیده میشود که خورشید گردونه را میراند. در عیسویت در کار نمایاندن

۱۰۳الف ـ در متن پهلوی تنها «...ستان» مانده است. هنینگ به اول آن «خوز» افزوده به گمان آن که این متن داستان مرگ مانی است. ولی تاریخ آن نشان میدهد که ربطی به مانی ندارد. همچنین در متن «...باد» مانده و هنینگ به اول آن «بیل» افزوده است. در ست آن «بیدآباد» است که هنوز در تربت حیدریه به این نام خوانده می‌شود. نیز نگاه کنید به یادداشتهای افزوده در پایان همین کتاب.

۱۰۴ـ Vermaseren, *Mithras*, fig. 38

۱۰۵ـ نگاه کنید به Duchesne- Guillemin, *Religion of Ancient Iran*, p.158

بالا رفتن عیسی و بیشتر در نمایش بالا رفتن الیاس که بر گردونه آتشین و اسبهای آتشین در میان گردبادی به آسمان بالا رفت (کتاب دوم پادشاهان ۲:۱۱) از یادمانهای مهری پیروی کرده اند.[۱۰۶]

سواری، شکار و تیراندازی مهر

پیش از این، آنجا که دربارهٔ تیره های سکائی گفتگو بود، دیدیم که در نقشی روی یك ظرف شراب مهر سوار اسب ظرف نوشابهٔ سپند را به شاه میدهد که او نیز بر اسبی سوار است، و همچنین روی سکه‌ها و پیکرهای تراشیده در پونتوس مهر سوار اسب دیده میشود. در نقش دیگری شاهی سوار اسب ظرف شراب سپند را از ناهید دریافت میدارد.[۱۰۷]

یك تندیسك برنگی از مهر سوار اسب با کلاه مهری که در دست چپ افسار اسب و در دست راست ظرف شراب سپند را دارد، همانند نقشهائی که در بالا گفته شد، یافت شده است.[۱۰۸] در یادمانهای مهری در بالکان، بویژه در تراکیه، و در آسیای غربی نقشهای مهر سوار بر اسب بسیار دیده میشود.[۱۰۹]

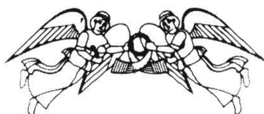
در پرستشگاه سدیر (پیکرهٔ ۶۳) در میان گیاهان و درختان مهر که

۱۰۶ـ Vermaseren, *Mithras*, pp.104-106

۱۰۷ـ نگاه کنید به پیکره‌های ۷ـ۱ در کتاب W.Blawatsky et G.Kochenlenko, *Le culte de Mithra sur la côte septentrionale de la mer noire*, Leiden 1966.

۱۰۸ـ شرح آن در Marcel Duchesne-Guillemin, «Une statuette équestre de Mithras» در گفتاری چاپ نشده در دومین همایش بررسیهای مهری در تهران.

۱۰۹ـ Vermaseren, *Mithras*, p. 90



از روبرو نشان داده شده و به جامهٔ زیبائی آراسته است سوار اسب در پی جانوران میتازد و با کمان خود بسوی آنها تیر می اندازد و ترکش او سمت راست اسبش آویزان است. چهار آهو و غزال و یك خرس که به آنها تیرخورده و خون از تن آنها میریزد هنوز در گریز هستند.[۱۱۰]

از آلمان در نقشی از اوستربورکن (پیکرهٔ ۶۵) مهر در حال تاخت تیری از کمان رها میکند. ترکش او را کسی که پشت سر اسب است بر دوش دارد و شیری همراه مهر است. در نقش دیگری از آلمان از نزدیکی پرستشگاه مهری نوینهایم (پیکرهٔ ۶۶) مهر در جنگل سرو میتازد و یك شیر و یك مار همراه او هستند.[۱۱۱] صحنهٔ دیگری از پرستشگاه دیبورگ در آلمان (پیکرهٔ ۶۴) مهر را سوار اسب در شکارگاه هنگام رها کردن تیرنشان میدهد. در پیکرهٔ ۶۷ از نقشی در روکینگن آلمان مهر را سوار اسب در حال گرفتن گاو با کمند می بینیم.[۱۱۲]

در مهریشت (بند ۱۰۲) در وصف مهر آمده است که او ارتشتار هنری است دارای اسب سفید و نیزهٔ تیز با چوبهٔ دراز، و در بند ۱۰۱ از تیرهائی با پر عقاب سخن رفته که در گزارش آن به پهلوی به «خروس پر» برگردانده شده است.

مهر سوار اسب با نیزه در نگارگری کوه خواجه در سیستان نیز

۱۱۰ـ *Ibid.*, pp. 91, 92 صحنهٔ همانندی در نگارگری روی دیوار در شوش یافت شده که شاید از پرستشگاه مهری آنجا بوده است. نگاه کنید به پیکره ۲۲۴ در Ghirshman, *Iran*

۱۱۱ـ Vermaseren, *Mithras*, p. 89

۱۱۲ـ *Ibid.*, p. 94 نیز نگاه کنید به Campbell, *op. cit.*, pp. 195, 196

دیده میشود.[۱۱۳] صحنه‌هائی که در آنها مهر سوار اسب است یا به شکار میپردازد نه تنها در پرستشگاههای مهری و بازمانده‌های پراکندهٔ مهری دیده میشود بلکه در نقشهای برجسته روی گورها نیز کنده شده است.[۱۱۴] شکی نیست که همه این نقشها جنبهٔ دینی دارند بویژه آن که مهر سوار بر اسب جلوی یك آدران (پیکرهٔ ۵۹) روی سکه‌ای از پونتوس نقش شده،[۱۱۵] و حتی روی یك گلدان اشکانی یك اسب بدون سوار جلوی یك آدران ایستاده است.[۱۱۶]
دربارهٔ جنبهٔ دینی این صحنه‌ها در بخش چهارم این کتاب گفتگوی بیشتری خواهد شد. با درنظر گرفتن این نقشها پیداست چرا یك لقب دیگر مهر در یونانی «هِلیوس اِفیپوس» یا «خورِ سوار» است.[۱۱۷]

تا در گفتگوی مهرِ سوار هستیم این نکته را بیفزائیم که مهر در کودکی سوار دلفین (پیکرهٔ ۱۱، از اسپانی؛ پیکره ۱۰۴، از مصر؛ پیکرهٔ ۱۰۵، از روسیه) و سوار شیر (پیکرهٔ ۱۰۳، از تمنع عربستان) و در جوانی سوار شیر (پیکرهٔ ۱۰۲، از جلیوب مصر؛ پیکرهٔ ۱۰۶، از پنج‌کنت تاجیکستان) و سوار پلنگ (پیکرهٔ ۱۰۷، از کوه خواجه

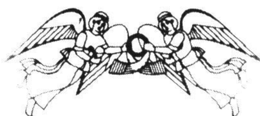
۱۱۳- Ghirshman, *Iran*, fig.55

۱۱۴- Vermaseren, *Mithras*, p.92

۱۱۵- برای نقش سکه‌های دیگر که روی آنها مهر سوار اسب دیده میشود نگاه کنید به Cumont, *Textes et monuments*, II, figs. 13 -16.

۱۱۶- V.G.Lukonin, *Persia* II, fig.34 روی یك صحنهٔ مهری قربانی گاو یك اسب بالدار دیده میشود. نگاه کنید به کتاب J. de Hammer, *Mithriaca ou les mithriaques: Atlas*, reprint Tehran 1976, planche III.

۱۱۷- Vermaseren, *Mithras*, p. 90



سیستان) دیده میشود. این رسم تا امروز در چهره‌پردازیهای قطبهای درویشان برجای مانده است.

در یك مُهر کوشانی (پیکرهٔ ۱۰۸) ناهید نیز سوار شیر دیده میشود که داس مه نو بالای سر او پیداست. در نقشهای دیگر ناهید در گردونه‌ای نشان داده شده است که گاو آن را میبرد. در این گونه نقشها ناهید تاجی بر سر دارد و باز داس مه نو پشت سر او نمایان است.[۱۱۸]

شمایل و پیکر مهر

چنان که در بخش دوم دربارهٔ شمایل و پیکر ناهید یادآور شد اینجا نیز باید بازگو شود که نگارها و شمایل‌ها و تندیسهای مهر از روی چهرهٔ او ساخته نشده و شاید برخی از آنها چهره‌های مردان برجسته و پیشوایان و پیران مهری باشند، هر چند پاره‌ای از آنها که از زمان اشکانیان بازمانده یا سپستر از روی آنها ساخته شده شاید درست نمایانگر چهرهٔ مهر باشند.

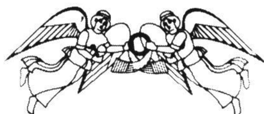
کهن‌ترین چهره‌نماهای مهر باید آنهائی باشند که از زمان اشکانیان مانده‌اند مانند آن که در پیش پیکره این کتاب از پرستشگاه بیشاپور فارس می‌بینیم یا در تندیسکی که نزد نگارنده است، به ۷۳ میلیمتر، (پیکرهٔ ۴۶) که گویا در خوزستان یافت شده است، و در پیکرهٔ ۱۰۷ از کوه خواجه سیستان، که چهرهٔ آن درست پیدا نیست، اگر آن

۱۱۸ـ *Ibid.*, p.71

نگار از مهر باشد. آن چه در شمایل مهر از بیشاپور و در تندیسك مهر از خوزستان شناسگر ویژهٔ مهر است کلاه اوست که پیش از این دربارهٔ آن گفتگو کردیم. در چهره نماهائی که در سراسر جهان باستان از مهر به ما رسیده، خواه در نگارگری یا پیکرتراشی، این ویژگی دیده میشود. از سردیس مهر که در پرستشگاه لندن یافت شده (پیکرهٔ ۲۸) و نقش روی لوحهٔ پرنگی از اسپانی (پیکرهٔ ۳۲) تا چهره مهر در پرستشگاه سدیر (پیکره های ۳۳ و ۶۲) و شمایل مهر درختن (پیکرهٔ ۱۴۰) همه کلاه مهری بر سر دارند. برای نمونه های دیگر نگاه کنید به پیکره های ۲۲ و ۲۳ (سر مهر در میان گیاه)، ۲۹ (تندیسك مهر از رم)، ۳۰ (شمایل مهر از آلمان)، ۳۱ (شمایل مهر از رم)، ۳۴ (پیکر مهر از یوگسلاوی)، ۴۲ (مهر و انتیوخوس در نمرود داغ)، ۴۴ و ۴۵ (بالارفتن مهر در گردونهٔ خورشید)، ۴۷ (مهر با تیر و کمان)، ۵۴ از آلمان، ۵۹ از پونتوس، ۶۳ از سدیر، ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ از آلمان، ۷۰ از سدیر، ۷۷و ۷۸ از ایتالی، ۹۸ از مجارستان، ۱۰۱ از عربستان، ۱۰۲ از مصر، ۱۳۸ از چین، ۱۳۹ از تاجیکستان، ۱۴۱ از ختن. صحنه های قربانی گاو به دست مهر به هر حال انگارش مهر را در ذهن پیکرتراشـها نشان میدهد چنان که در پیکره های ۴۸ از ایتالی، ۴۹ از مجارستان، ۵۰ از سدیر و ۵۱ از ایتالی می بینیم.

کلاه مهری نیز نماد بالاترین درجهٔ مهری یا درجهٔ پدر و پیر است چنان که در نمادهای هفت درجه از ایتالی نموده شده است (پیکره های ۱۲۶، ۱۳۲).

در چند پیکر مهر گرد کلاه همیشگی او پرتو خورشید نیز نموده



شده است چنان که در پیکره‌های ۴۲ و ۵۱ دیده میشود و گاهی تنها پرتو خورشید یا پرتو گرد سربند او پیداست چنان که در پیکره‌های ۳۶ تا ۳۸ و ۴۰، ۴۱ و ۶۱ می‌بینیم.

در یك صحنهٔ قربانی گاو از ایتالی (پیکرهٔ ۵۲) و سردیس دیگری از ایتالی (پیکرهٔ ۵۳) و نیز روی گلدان سیمین (پیکره ۲) مهر سر برهنه دیده میشود. همچنین گاهی مهر هنگام زایش او یا در آغوش مادر (پیکره‌های ۸، ۱۶، ۱۹، ۲۰، ۲۶ و ۲۷) و هنگام کودکی (پیکره‌های ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، که بر شیر یا دلفین یا پلنگ سوار است سربرهنه نموده شده است.

و سرانجام در یك حدیث اسلامی میخوانیم که پیغمبر اسلام در خواب دید مردی خوش چهره گندمگونی را در کعبه با زلفهای زیبا که از آنها آب می‌چکید و دو مرد همراه او بودند. در پاسخ پرسش پیغمبر گفته شد که او مسیح پسر مریم است.[۱۱۹] از چکیدن آب از سر او که همبستگی او را با آبها میرساند و بودن دو مرد در دو پهلوی او که همیشه در صحنه‌های قربانی گاو دو طرف مهر هستند (پیکره‌های ۳۲، ۴۸، ۵۱) برمی‌آید که حدیث باید درباره مهر باشد که مانند جاهای دیگر به نام عیسی خوانده شده است.

خوشتر آن باشد که سرّ دلبران
گفته آید در حدیث دیگران

* *
*

۱۱۹- *Shorter Encyclopaedia of Islam*, art. "al - Masih".

پیکره‌ها



تندیس ناهید



پیکره مهر از مهرابه بیشابور، فارس



نیم‌تنه ناهید از نقشی در کوه خواجه، سیستان.
E.E. Herzfeld, *Iran in the Ancient East*, London 1941, reprint Tehran 1976, pl. CIII.



ناهید و مهر روی کوزه سیمین.

L-I. Ringbom, *Zur Ikonographie der Gottin Ardvi Sura Anahita*, Abo 1957, S. 14.



پیکر ناهید روی سرستون از طاق بستان.
Ibid., S. 13.



پیکر ناهید روی سرستون از اصفهان.
Herzfeld, *op. cit.*, fig. 413.



Ringbom, *op. cit.*, S.12.

پیکر ناهید درون طاق بستان.

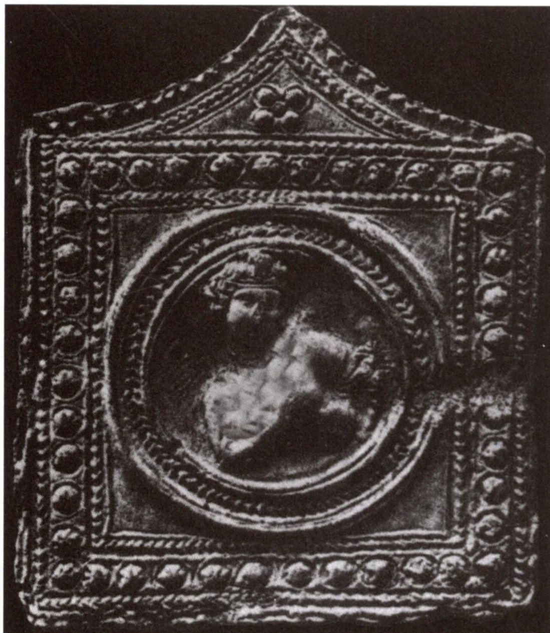


پیکر ناهید در نقش رستم

Herzfeld, *op. cit.*, pl. CXXV.



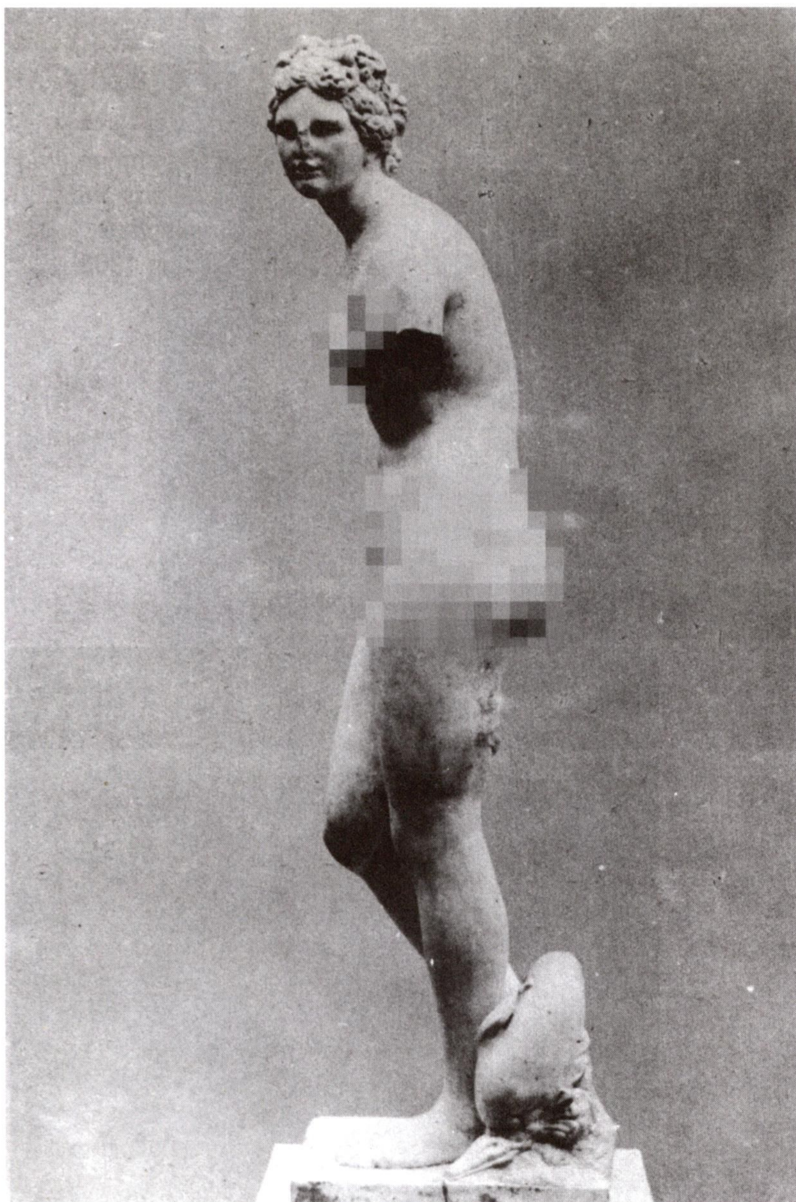
تندیس ناهید از شهر نسای کهنه.
A. Mongait, *Archaeology in the* U.S.S.R.,
Moscow 1959, opp. p. 300.



شمـایل نـاهید
روی سفـال
از شــوش.
R.Ghirshman, *Iran: Parthians and Sassanians*, London 1962, fig. 117.



شمایل ناهید با دلفین روی سفال، از تونس.
N. Glueck, *Deities and Dolphins*, New York 1965, pl. 23a.



تندیس ناهید با دلفین.
Ibid., pl.9A.



تندیس ناهید با فرزندش مهر سوار دلفین، از اسپانی.
M.J. Vermaseren, *Corpus Inscriptionum et Monumentorum Religionis Mithriacae*, The Hague 1956-60, vol. I, fid. 216.



دلفین و صدف
روی تابوتی از نزدیکی حیفا.
Glueck, *op. cit.*, pl. 24b.



دلفین و صدف و چلیپا.
F. van der Meer and others, *Atlas of the Early Christian World* Amsterdam 1958, fig. 450.



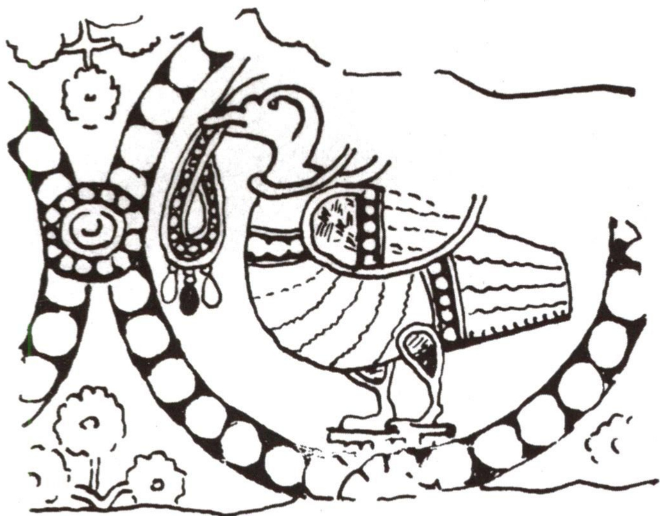
ناهید با دلفین و صدف از خرابه‌ی (=مهرابه) تنور در اردن.
Glueck, *op. cit.*, pl. I.



«مادر خداوند» از قسطنطنیه.
Van der Meer, *op. cit.*, fig. 542.



زایش مهر از میان صدف، از نقشی در مهرابه‌ی چیل هیل، انگلستان.
Vermaseren, *Corpus*, vol. I, fig. 226.

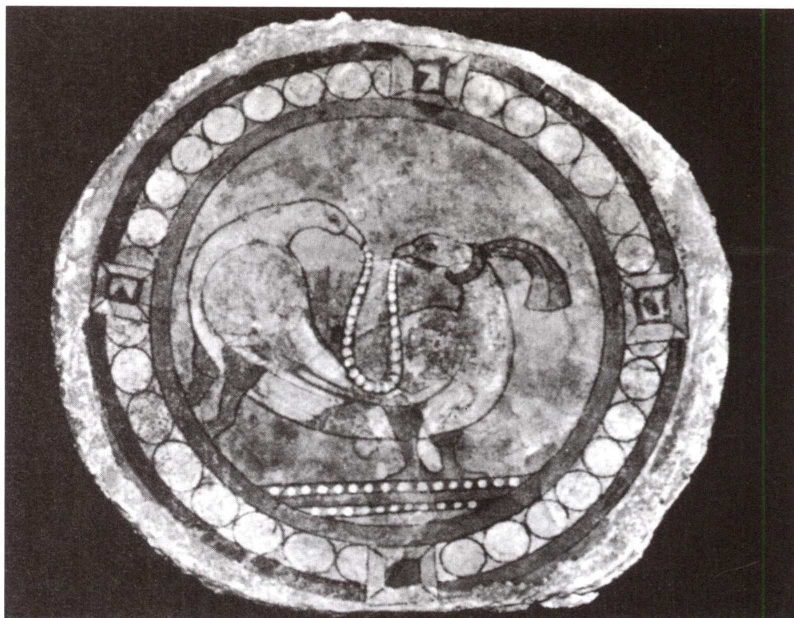


رشته‌ی مروارید در نوک مرغ، از ترکستان چین. ▲

G. Frumkin, *Archaeology in Sovier Central Asia*
Leiden 1970, p. 122.

مروارید در نوک کبوتر و دو دلفین روی تابوت
از آرامگاه پیکرتراش اوتروپوس، از ایتالی. ▼
Van der Meer, *op. cit.*, fig. 559.





▲ رشته‌ی مروارید در نوک دو مرغ، از نقشی بر دیوار در بامیان، افغانستان.
B. Rowland, *Art in Afghanistan*, London 1971, No. 141
reproduced in colour in Rowland,
Ancient Art from Afghanistan, New York 1966, p. 93.





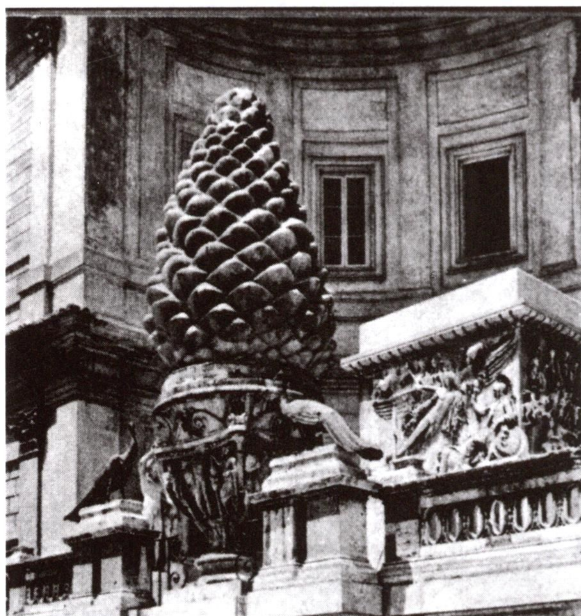
زایش مهر از میان گل نیلوفر، از فرانسه.

Vermaseren, *Corpus*, vol. I, fig. 229.



زایش مهر از میان گل نیلوفر، از مهرابه‌ای نزدیک هدرنهایم، آلمان

Ibid., vol. II, fig. 280



نیلوفر یادمانی در پیشخان کلیسای قسطنطین در واتیکان

Van der Meer, *op. cit., fig.* 132.



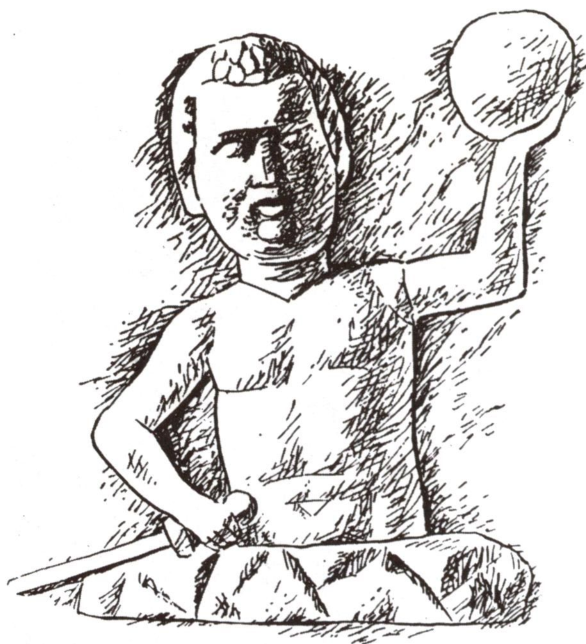
▲ زایش مهر از میان نیلوفر (یا مهر درون درخت ؟)

M.J. Vermaseren, *Mithras, the Secret God*, London 1963, fig. 15.



◄ سر مهر و دو شعله‌دار روی درخت از دیبورگ، آلمان

Ibid., fig. 14.



مهر هنگام زایش با کره‌ی جهان در دست، از دیبورگ، آلمان
Ibid., fig. 16



شبانی کنار مهر
هنگام زایش او
Ibid., fig. 12.



تندیسک ناهید و فرزندش مهر، از مهرابه‌ی دیبورگ، آلمان.

Vermaseren, *Corpus*, vol. II, fig. 331.



ناهید و فرزندش مهر: شمایل روی سفال اشکانی (نزد نگارنده)



سردیس مهر از مهرابه‌ی والبروک، لندن.

W.T.Hill, *Buried London*, London 1955, Frontispiece.



تندیسک مهر در مهرابه‌ی سان کلمنته، رم
(نیز نگاه کنید به پیکره‌ی ۷۵)
Vermaseren, *Corpus*, vol. I, p. 158, Mon. 344



شمایل مهر روی لوحه‌ی سیمین از هیلدسهایم، آلمان

R. L. Bowen, Jr., and F. P. Albright, *Archaeological Discoveries in South Arabia*, Baltimore1958, fig. 111



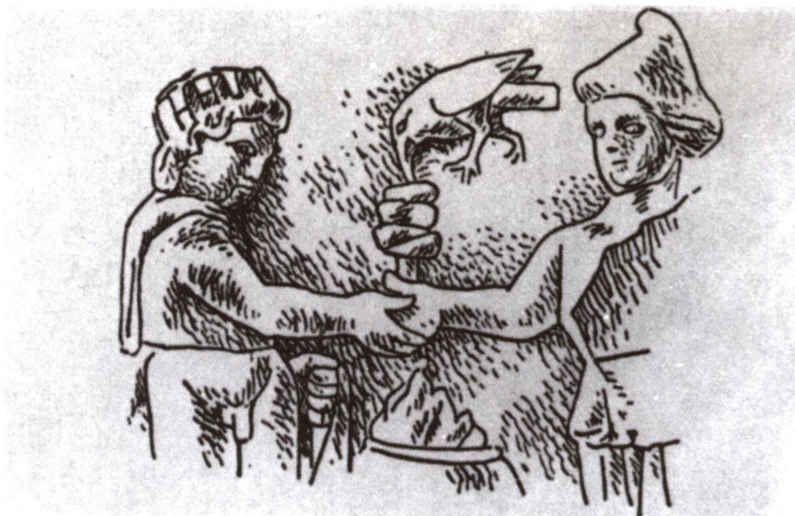
شمایل مهر روی لوحه‌ای از رم

Ghirshman, *Iran* , *fig*. 17



▲ مهر روی لوحه‌ی پرنگی از یک گورستان شاهی در اسپانی.
Bowen and Albright, *op. cit.*, fig. 114.

▼ مهر در مهران سه‌دیر.
Vermaseren, *Corpus*, vol. I, fig. 23.



▲ مهر در کنار آدران، از نقشی در پتو، یوگوسلاوی.
Vermaseren, *Mithras*, fig. 33.

▼ مهر در کنار میز، از نقشی از ترویا، ایتالی
Vermaseren, *Corpus*, vol. I, fig. 217.





مهر با پرتو خور، از نقشی در کلن، آلمان

G. Ristow, *Mithras im Romischen Koln*, Leiden 1974, Frontispiz



▲ شمایل مهر با پرتو خور روی لوحه‌ای از مهرابه‌ی سانتا پریسکا، رم
M. J. Vermaseren and C. C. van Essen, *The Excavations in the Mithraeum of the Church ofSanta prisca on the Aventine*, Leiden 1965, pl. LXXX.

◄ مهر با پرتو خور روی سکه‌ای از جزیره‌ی رودس

G. K. Jenkins, *Ancient Greek Coins*, London 1972, No. 684.





▲

نیمرخ مهر با پرتو خور روی سکه‌ای از جزیره‌ی رودس.
Ibid., No. 686.

مهر با پرتو خور روی سکه‌ی کوشانی
J. M. Rosenfield, *The Dynastic Arts of the Kushans*, California 1967,pl. VI, No. 116.

▼





نیم تنه‌ی مهر از نقش برجسته‌ای در خرابه (= مهرابه) تنور از اردن.
Glueck, *op. cit.*, pl. 136.



مهر و انتیوخوس در یادمان نمروداغ
Ghirshman, *Iran*, fig. 80



بالا رفتن مهر در گردونه‌ی خورشید نزد پدر،
از مهران زیر کلیسای بزرگ پتروس در واتیکان

Van der Meer, *op. cit.*, fig. 74.

بالا رفتن مهر در گردونه‌ی خورشید

A. Toynbee, editor, *The Crucible of Christianity*,
London 1969, p. 248.





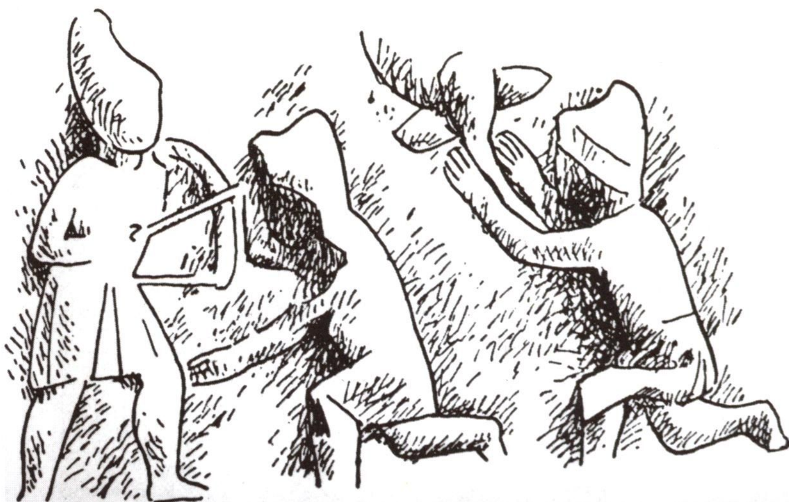


صحنه‌هایی از زندگانی
و بالا رفتن مهر
F. Cumont, *Mysteries of Mithra*, New York 1956, fig. 32.





تندیسک مهر از زمان اشکانیان، (از خوزستان)
(نزد نگارنده)



مهر با تیر وکمان: با تیری که به صخره میخورد
آب زندگی روان می‌شود، از نقشی در بزیگهایم، آلمان

Vermaseren, *Mithras*, fig. 25

صحنه‌ی قربانی شدن گاو به دست مهر در مهرابه‌ی کاپوآ، ایتالی.
M. J. Vermaseren, *Mithriaca I, The Mithraeum at S. Maria Capua Vetere*, Leiden 1971, pl. III:reproduced in Toynbee, *op. cit.*, p. 252







تندیس مهر و قربانی کردن گاو، از مجارستان
Vermaseren, *Corpus*, vol. II, fig. 460



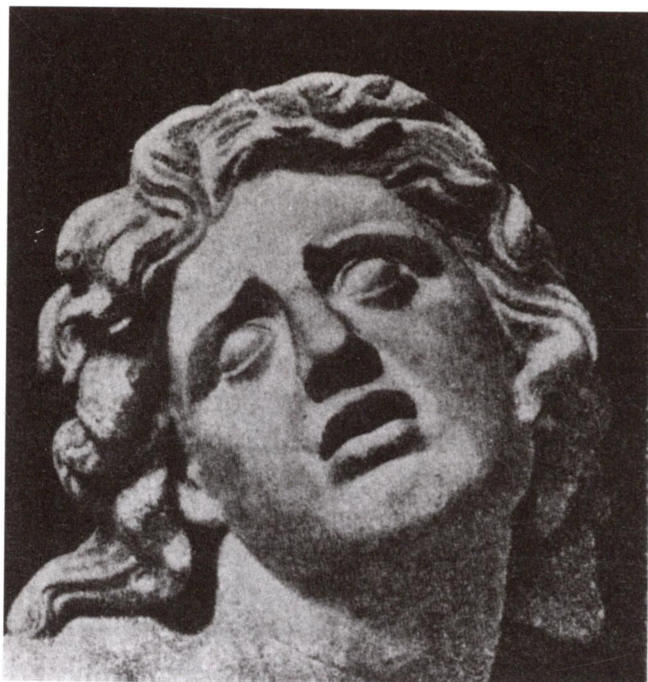
صحنه‌ی قربانی شدن گاو به دست مهر از مهران سه‌دیر
Ibid., vol. I, fig. 15



قربانی شدن گاو به دست مهر با پرتو خور، از ایتالی
Ibid., fig. 193

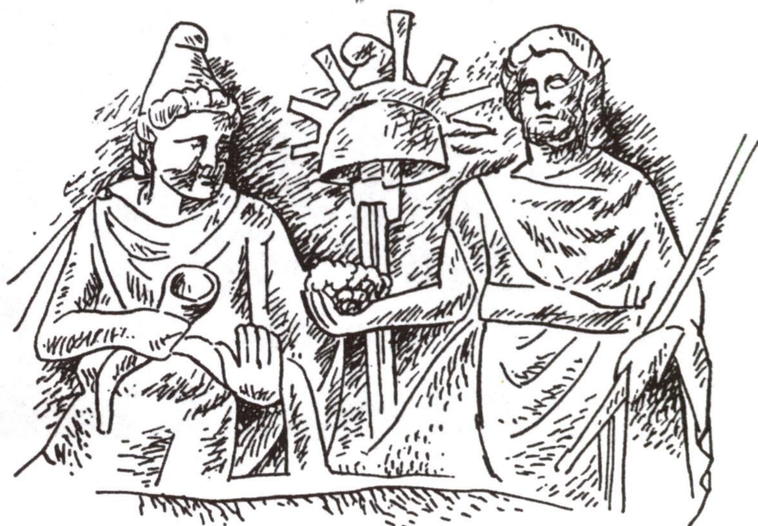


قربانی شدن گاو به دست مهر، از تندیسی در مهران گرمابه‌های ترایان، ایتالی
Ibid., fig. 69



سردیس مهر در حالت رنج و غم، از پرستشگاه کاپیتول در رم
Cumint, *op. cit.*, fig. 44

بگماز (شام خداوند) با نوشابه و نوشخواره، از نقشی در هدرنهایم، آلمان
Vermaseren, *Mithras*, fig. 35

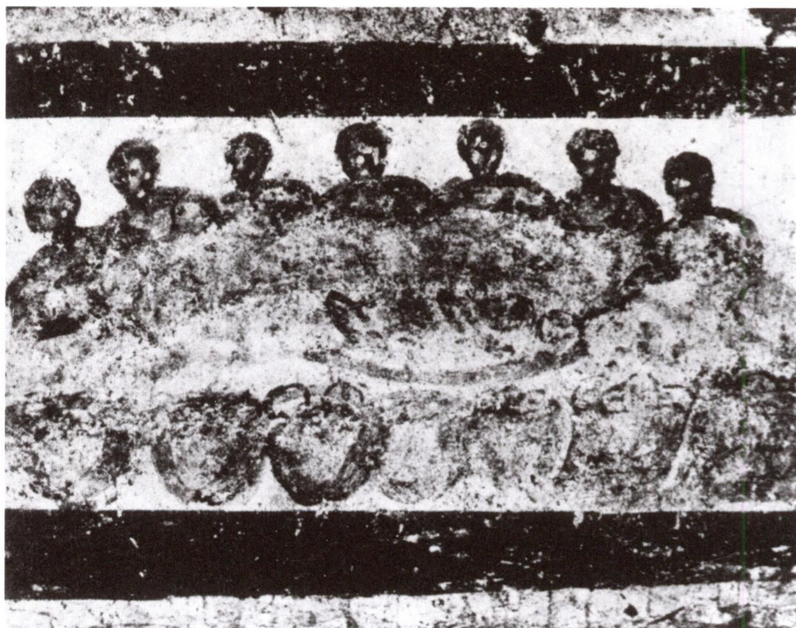




بگماز مهریها در نقشی از کونجیک، یوگوسلاوی
Vermaseren, *Corpus*, vol. fig. 491



بگماز مهریها در نقشی از اسپانی
Ibid., vol. I., fig. 214



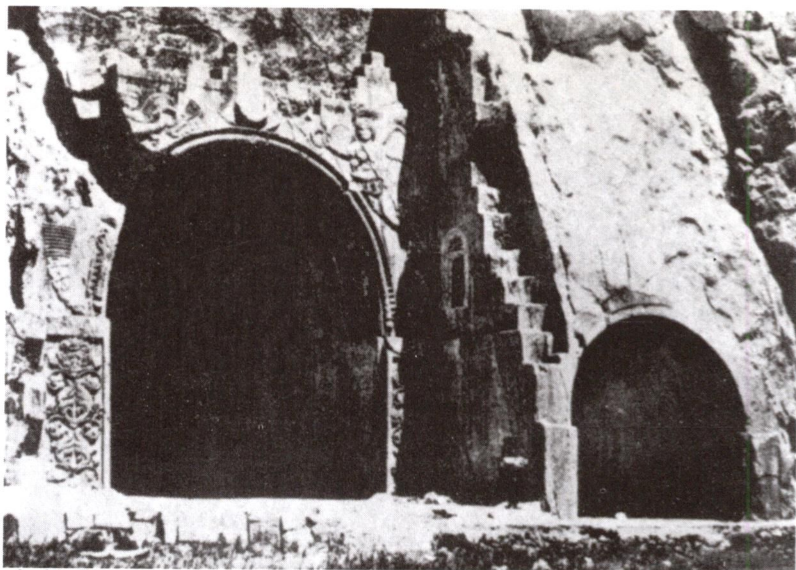
بگماز هفت تن، از نقشی در مغاک غار (گورستان زیر زمینی) در رم
Van der Meer, *op. cit.*, fig. 105



بگماز هفت تن، از نقشی در مغاک غار (گورستان زیر زمینی)
پیترو و مارچلینو در رم
Toynbee, *op. cit.*, p. 249



مهر سوار اسب روی سکه‌ای از پونتوس
Cumont, *op. cit.*, fig. 2a



▲ دهانه‌ی طاق بستان A. U. Pope, editor, A *Survey of Persian Art*, reprint Tokyo, vol. VII, pl. 159 B

▼ پیکر مهر ایستاده روی نیلوفر در نقش برجسته‌ی طاق بستان.
Ghirshman, *Iran*, fig. 233





▲ صحنه‌ی شکار، از نقش درون طاق بستان
Ibid., fig. 236

▼ صحنه‌ی شکار مهر، از نقش روی دیوار مهران سدیر
Vermaseren, *Mithras*, fig. 28





صحنه‌ی شکار مهر، از مهرابه دیبورگ، آلمان
Vermaseren, *Corpus*, vol. II, fig. 323

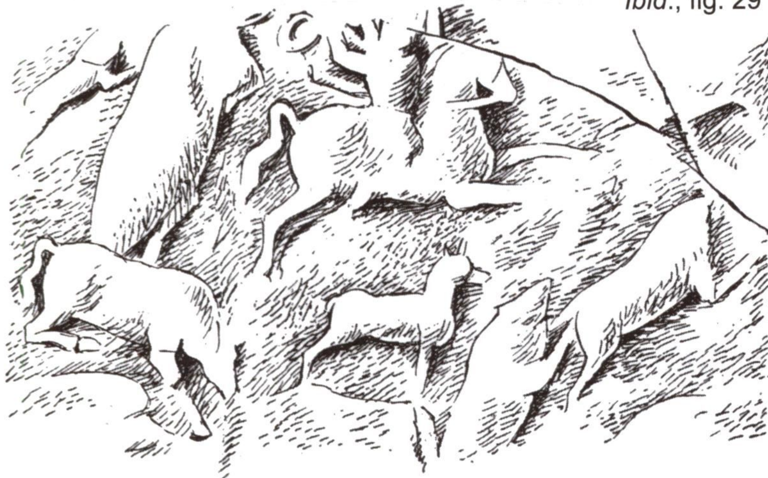


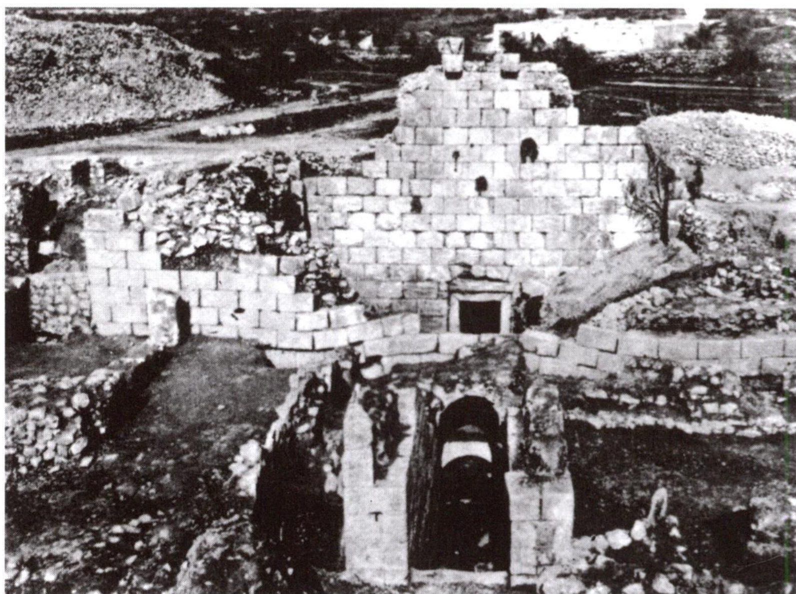
مهر با کره‌ی جهان در دست
راستش در جنگل سرومی‌تازد
از نقشی در نوینهایم، آلمان
Ibid., fig. 27



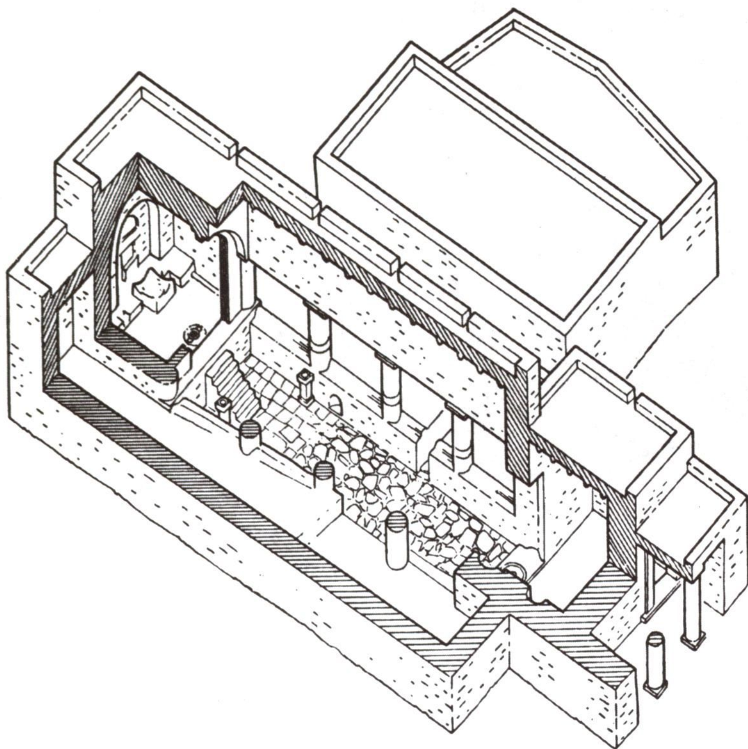
مهر سوار اسب با تیر و کمان،
از نقشی در اوستر بورکن، آلمان
Vermaseren, *Mithras,* fig. 26

مهر سوار اسب با کمند در دستش،از نقشی در روکینگن، آلمان
Ibid., fig. 29





مهرابه‌ی بیشاپور، فارس
Ghirshman, *Iran*, fig 189

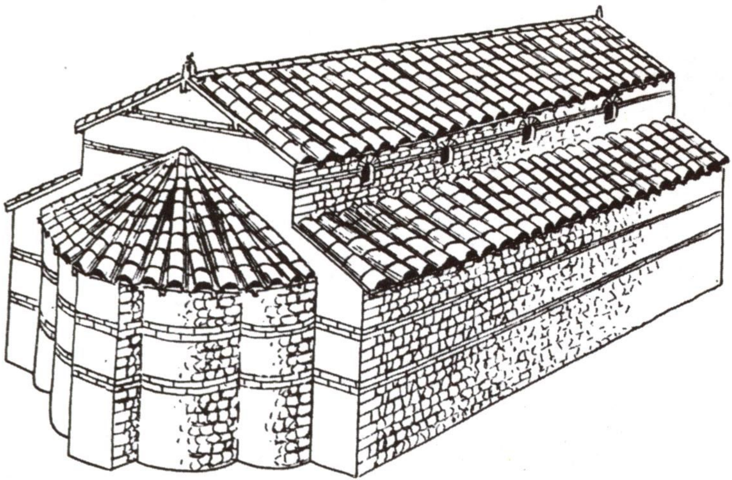


مهران سدیر
Vermaseren, *Mithras*, fig. 5

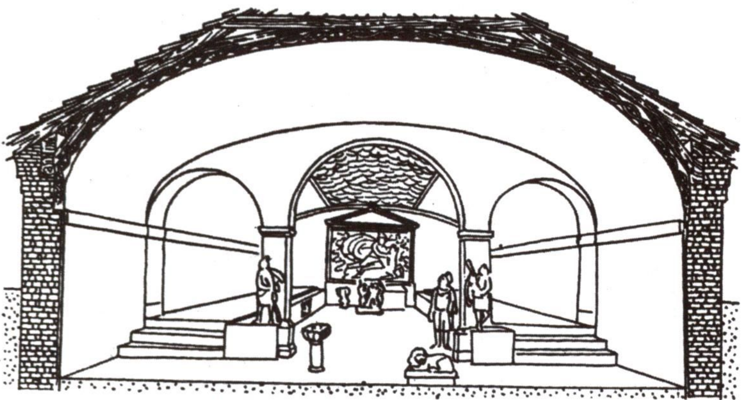


درون مهران سدیر

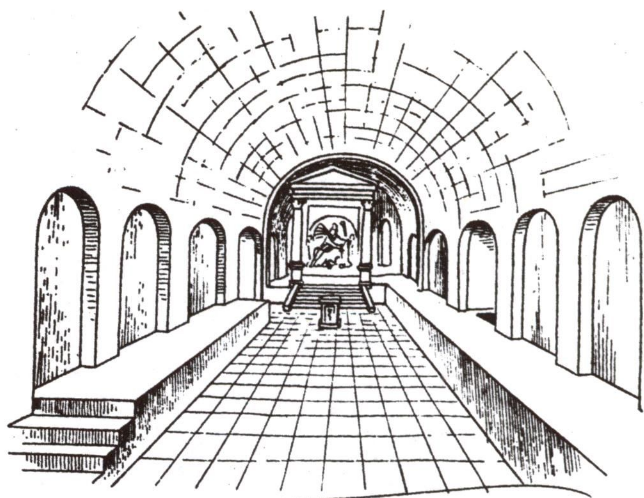
J. R. Hinnells, editor, *Mithraic Studies*, Manchester 1975, vol. II, pl. 21



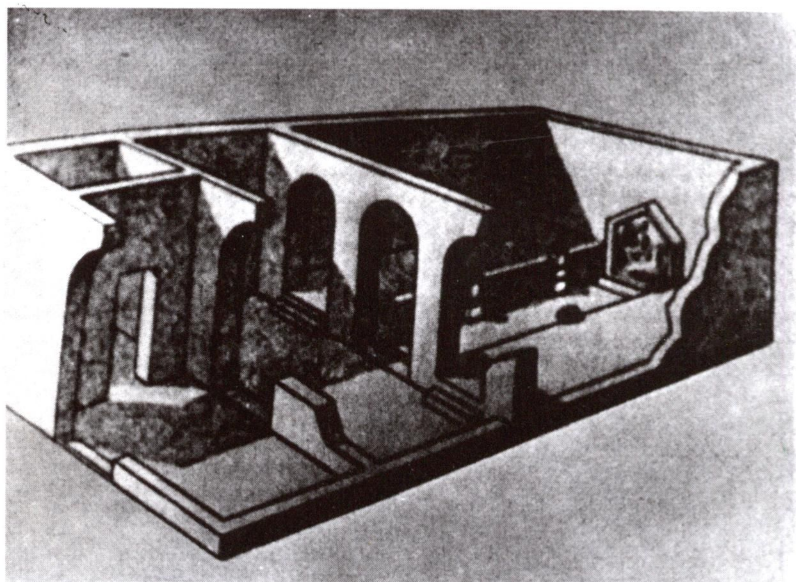
بازسازی نمای بیرون مهرابه‌ی والبروک، لندن
Vermaseren, *Mithras*, fig. 7



بازسازی درون مهرابه‌ی دویچ التنبورگ، اتریش
Ibid., fig. 8



بازسازی درون مهرابه‌ی صوفیه، بلغارستان
Ibid., fig. 4

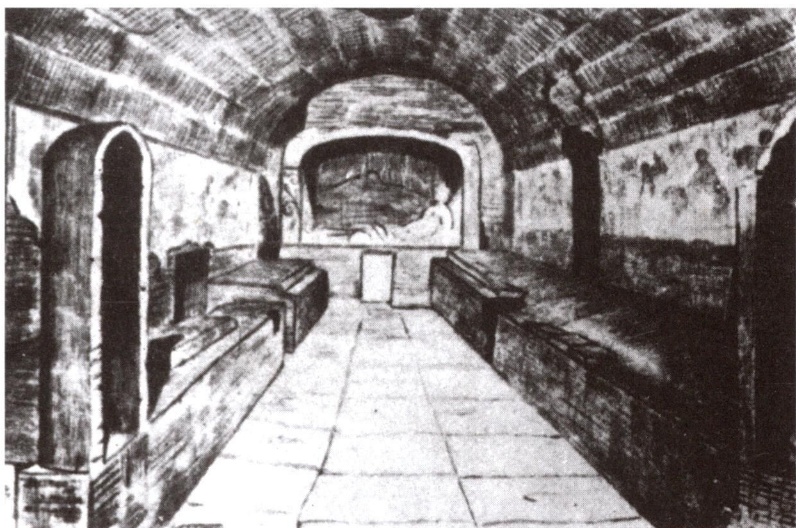


مهرابه‌ی اکوئینکوم، مجارستان
Vermaseren, *Corpus*, vol. II, fig. 458



مهرابه‌ی زیر کلیسای سان کلمنته در رم

Ibid., vol. I, fig. 95



مهرابه‌ی زیر کلیسای سانتا پریسکا در رم

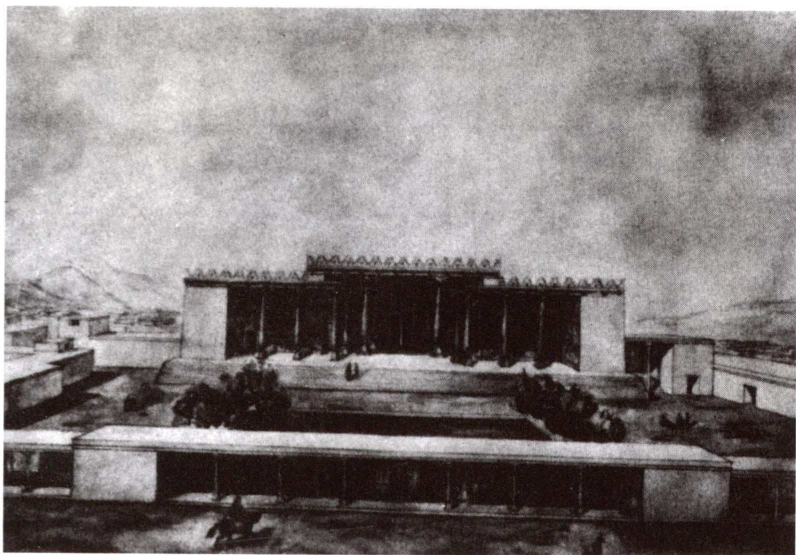
Ibid., fig. 130



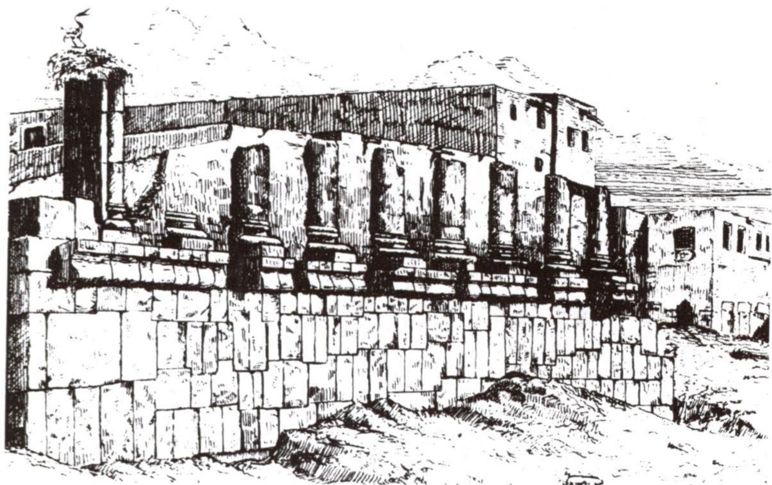
مهراب مهرابه زیر کلیسای سانتا پریسکا در رم
Ibid., vol. II, fig. 250



مهرابه‌ی زیر کلیسای سانتا ماریا در کاپوآ، ایتالی
Ibid., vol. I, fig. 50



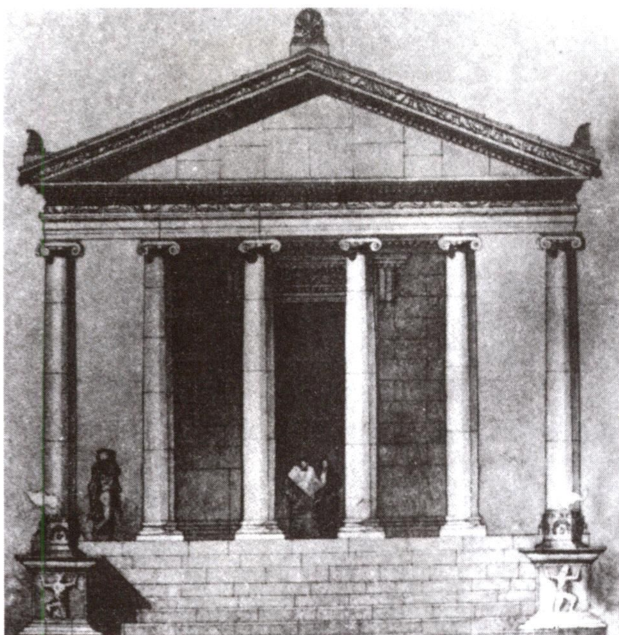
بازسازی زیارتگاه مهری در پنج کنت، تاجیکستان
Frumkin, *op. cit.*, pl. XXVIII



ویرانه مهران بزرگ کنگاور به نام ناهید، مادر خداوند
Ghirshman, *Iran*, fig. 30



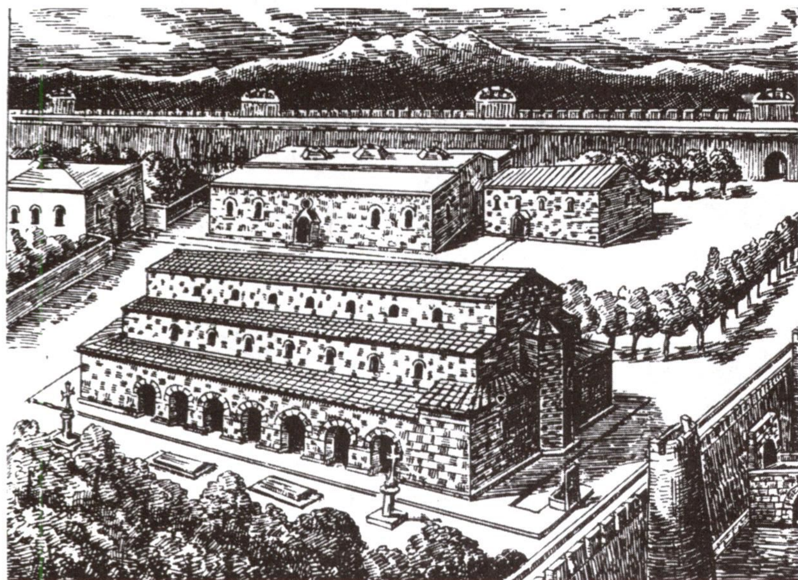
ستونهای مهران خرهه، محلات
Ibid., fig. 32



بازسازی
نمای مهران
گـارنـــی
ارمنســتـان

D . M . Lang
Armenia
London
1970, fig. 39

بازسازی ساختمان‌های یادمانی با مهران بزرگ در دوین، ارمنستان
Mongait, *op. cit.*, p. 230

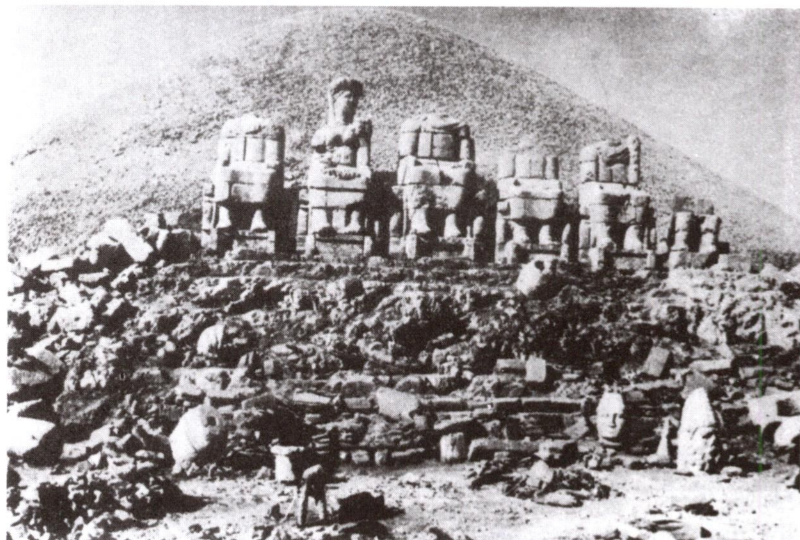




سکه‌ی تیگران شاه
ارمنستان
Jenkins, *op. cit.*, No. 663

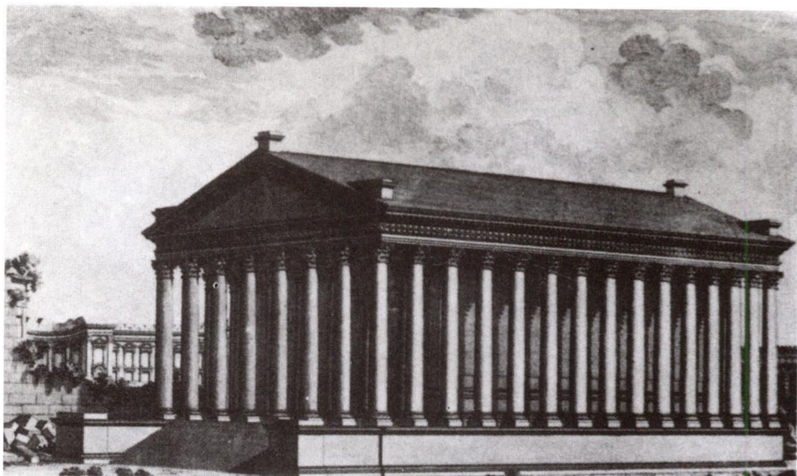
نمای یادمان بزرگ انتیو خوس اول کوماگنه در نمروداغ
Rosenfield, *op. cit.*, pl. 148





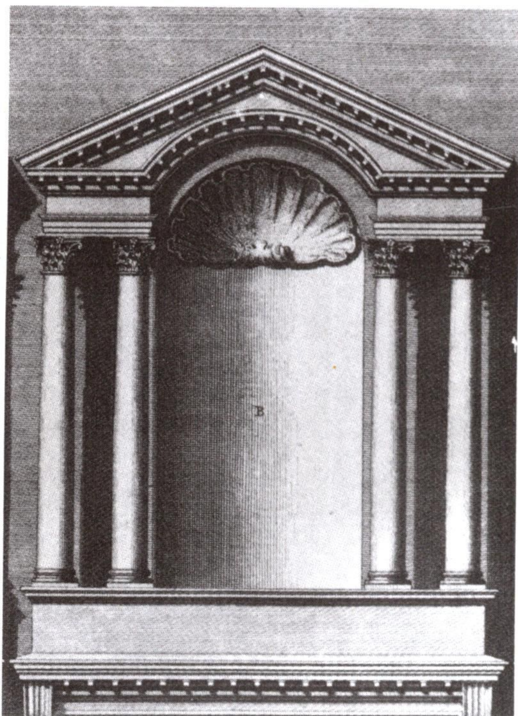


پیکر یکی از نیاکان ایرانی پادشاهان کوماگنه در نمرودداغ
Ibid., pl. 152



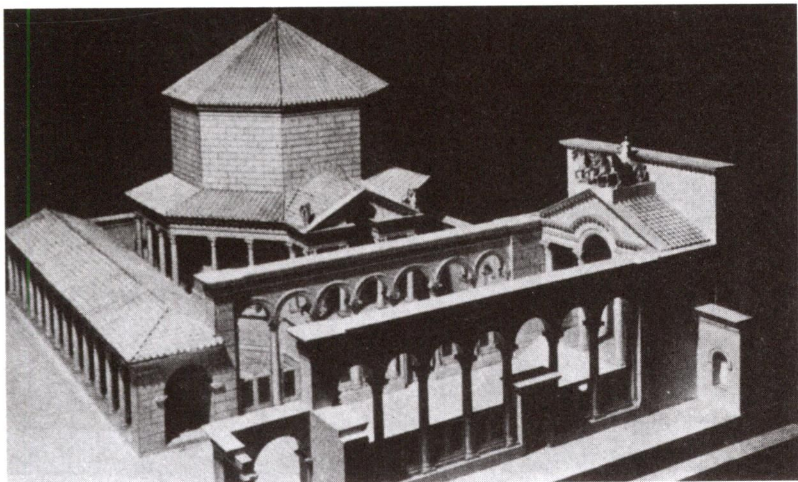
▲ نمای بیرون مهران بعلبک، لبنان

R. Wood, *The Ruins of Balbec, otherwise Heliopolis*, London 1757 republished 1971 by Gregg International, tab. XLI



◄ طاقنمای بالای در مهران بعلبک

Ibid., tab. VII



گرابه‌ی امپراتور دیوکلتیانوس در دالماتیه، کنار دریای ادریاتیک
Van der Meer, *op. cit.*, fig. 113



مهران گرمابه‌های امپراتور دیوکلتیانوس در رم
Ibid., fig. 114



هدیه‌ی امپراتوران دیوکلتیانوس، والریوس و لیکینیوس، از مهرابه‌ی کارنونتوم، کنار دانوب

F. Cumont, *Textes et monuments figures relatifsaux mysteres de Mithra* , Bruxelles 1896 , vol . II, figs. 427, 428

آدران از اسپولتو، ایتالی
Ibid., fig. 90







آدران از کلوی، رومانی (پیکره‌های ۹۲ و ۹۳ هر دو در کتاب نموده شده است.)

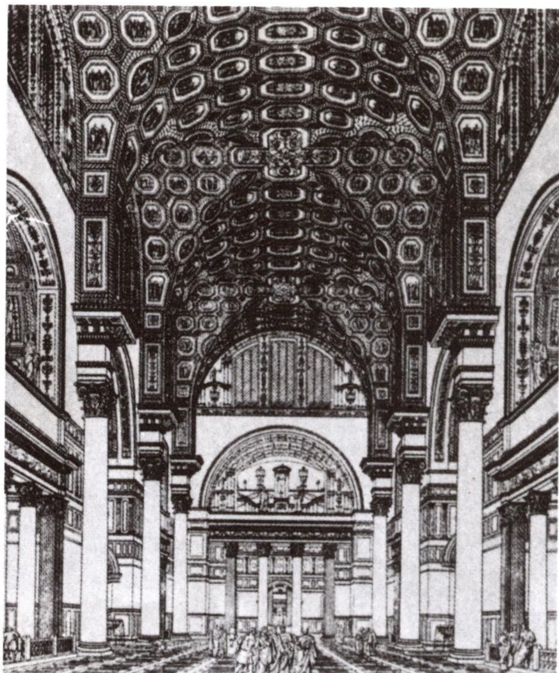
Vermaseren, *Corpus*, vol. II, fig. 507



آدران به نام مهر پیروزگر و نقش دلفین، از داکیه

Cumont, *Texters et monuments*, vol. II, fig. 177

عکس در
Vermaseren, *Corpus*
vol. II, fig. 506

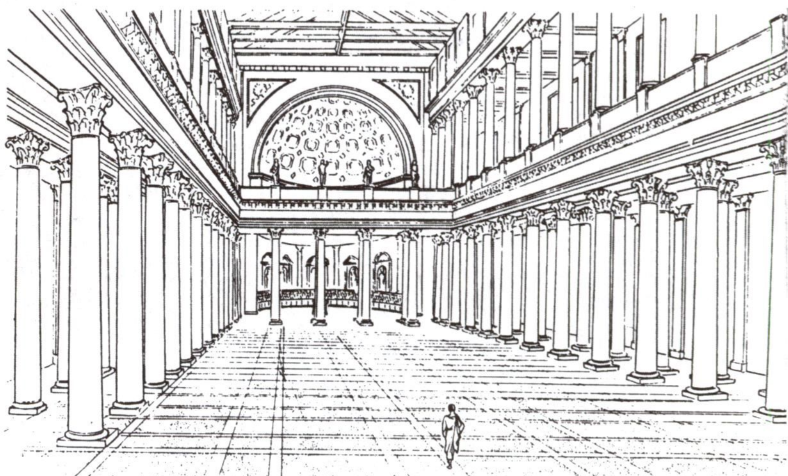


تالار مرکزی مهران بزرگ
امپراتور کاراکالا در رم

◀ Toynbee, *op. cit.*, p. 198

بازسازی مهران بزرگ امپراتور ترایان در رم

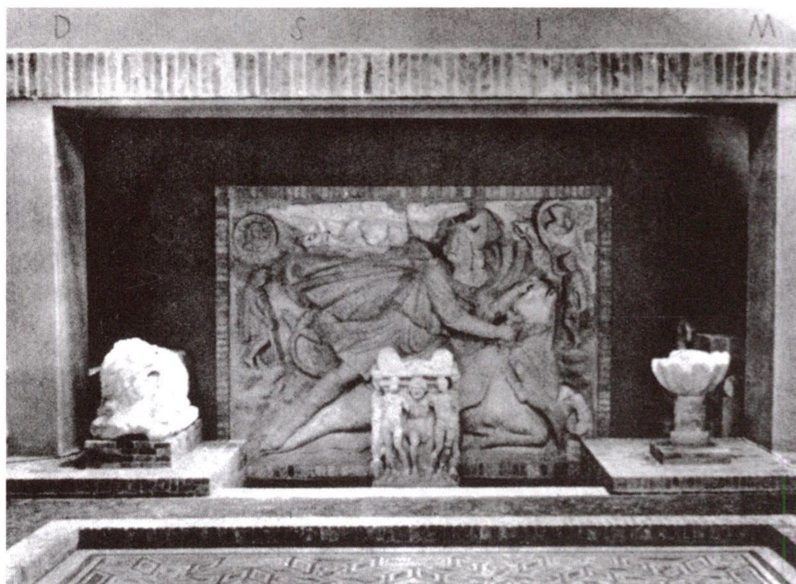
A. A. M. van der Heyden and H. H. Scullard, *Atlas of the Classical World*, New York 1963, p. 118 ▼





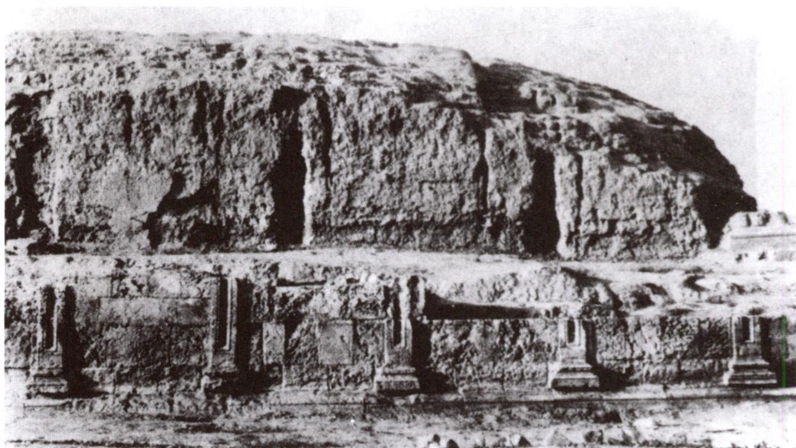
مهران زیرزمینی در رم

Toynbee, *op. cit.*, p. 174



مهراس صدفی از مهرابه‌ای در پانونیه، مجارستان

Vermaseren, *Corpus*, vol. II, fig. 430



دیوار بیرونی مهران در سرخ کتل، افغانستان

Rosenfield, op. *cit., pl.* 116

تندیسک مهر از تمنع
در عربستان جنوبی
Bowen and Albright,
op. cit., pl. 115



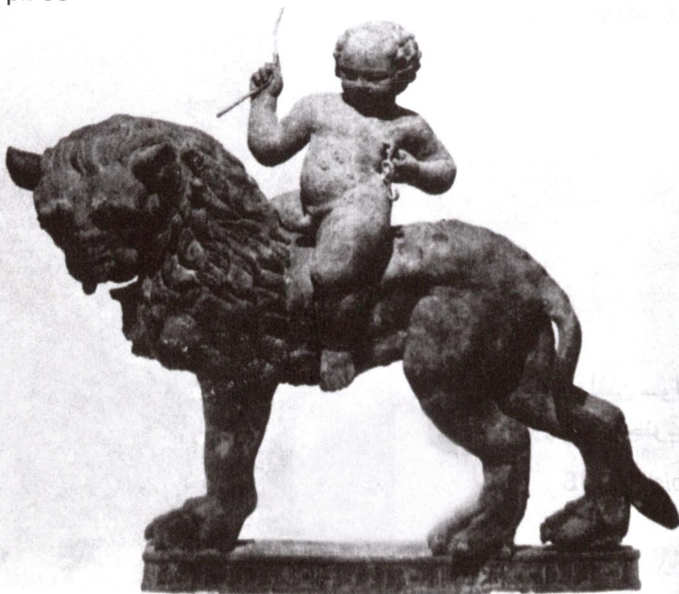


پیکر مردی با کلاه مهری
در مثورا، هندوستان
Ibid., pl. 22.



پیکر مهر سوار شیر
از جلیوب در مصر
Ibid., pl. 110

کودک شیر سوار ازتمنع در عربستان جنوبی
Ibid., pl. 99





کودک دلفین سوار، از مصر

Glueck, *op. cit.*, pl. 17b



کودک بالدار دلفین سوار

از روسیه‌ی جنوبی

Ibid., pl. 18



شیر سوار، پیکر تراشیده روی چوب، از پنج کنت، تاجیکستان

Frumkin, *op. cit.*, pl. XXV



پلنگ سوار، از نقشی در کوه خواجه، سیستان

Herzfeld, *op. cit.*, pl. CI



ناهید سوار شیر روی
یک مهر کوشانی
Rosenfield, *op. cit.*, fig. 10

یادمان مهری با چلیپا، نیلوفر و مروارید در هسیان فو، چین
P. Y. Saeki, *The Nestorian Monument in China*
London 1928, opp. p. 162





پیکر مردی با کلاه مهری با پرنده‌ای روی دستش، از چین

C. P. Fitzgerald, *China, a Short Cultural History*
London 1950, pl. IXB



پیکر یک ژاپنی با کلاه مهری روی یک بادبزن کهن ژاپنی

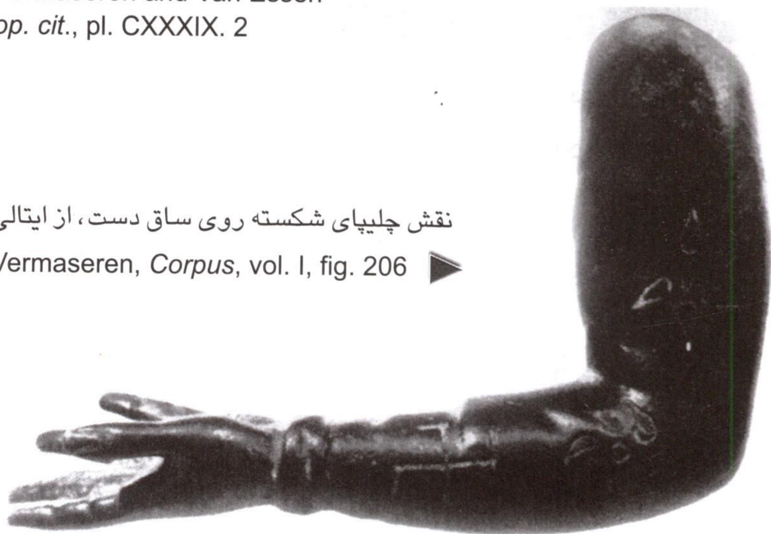
Saeki, *op. cit.*, opp. p. 39



چلیپا روی نان نوشخواره در بگماز مهریها در نقشی از کونجیک
یوگوسلاوی. (نگاه کنید به پیکره ۵۵.)

▲ نقش چلیپا، از مهرابه‌ی سانتا پریسکا در رم
Vermaseren and Van Essen
op. cit., pl. CXXXIX. 2

نقش چلیپای شکسته روی ساق دست، از ایتالی
Vermaseren, *Corpus*, vol. I, fig. 206 ▶





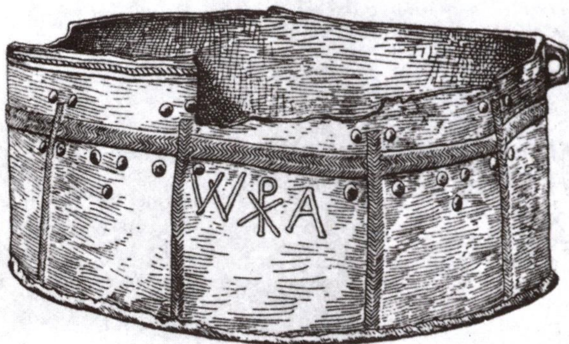
نقش چلیپا روی کاشی کف، از والبروک، لندن

H. W. Young, *Roman London*,London 1962, fig. 5b



نقش «خی‌رو»، از مهر سانتا پریسکا در رم ▲
Vermaseren and Van Essen, *op. cit.*, pl. LXXXVI. 2

آوند مسی با نماد «خی‌رو»، از سافوک، انگلستان
Cuide to the Antiquities of Roman Britain
British Museum, 1971 reprint, 30. ▼





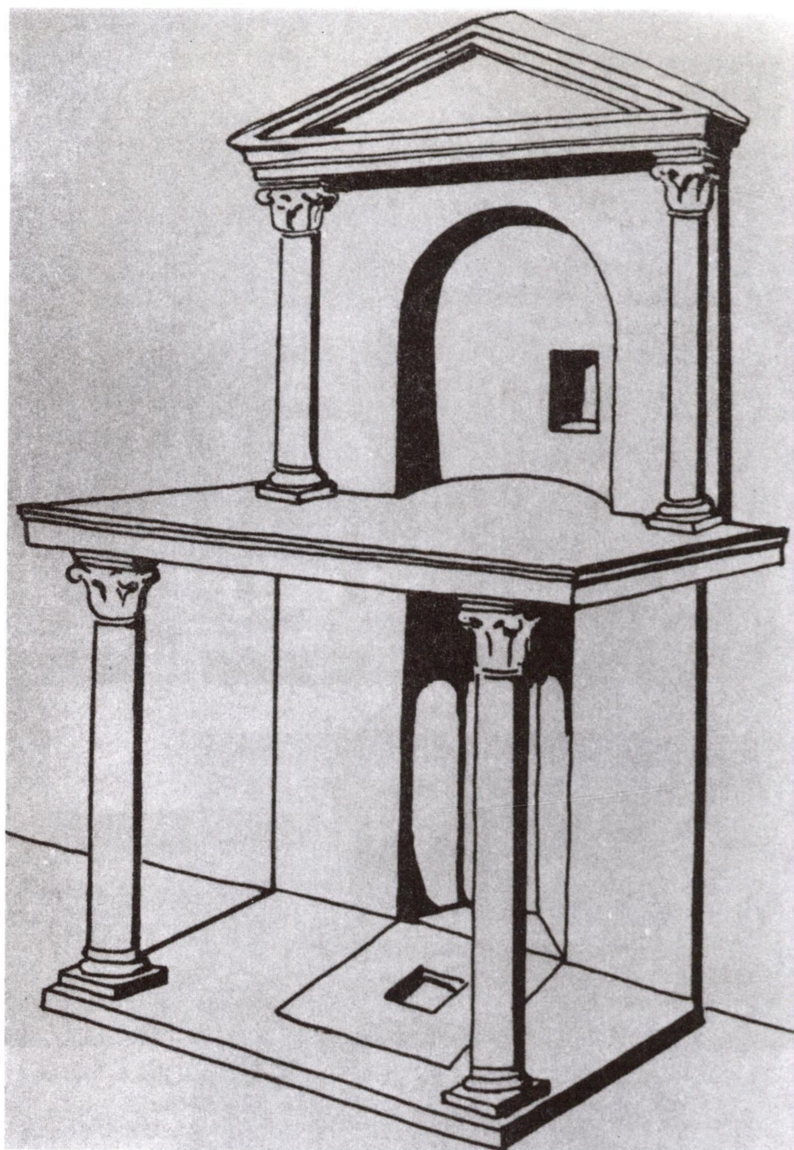
چلیپا در نقشی روی سنگ
از بوگومیلها در بوسنیه‌ی
شرقی، یوگوسلاوی

O. Bihalji-Merin and A. Benac, *The Bogomils*, London 1962, pl. 45

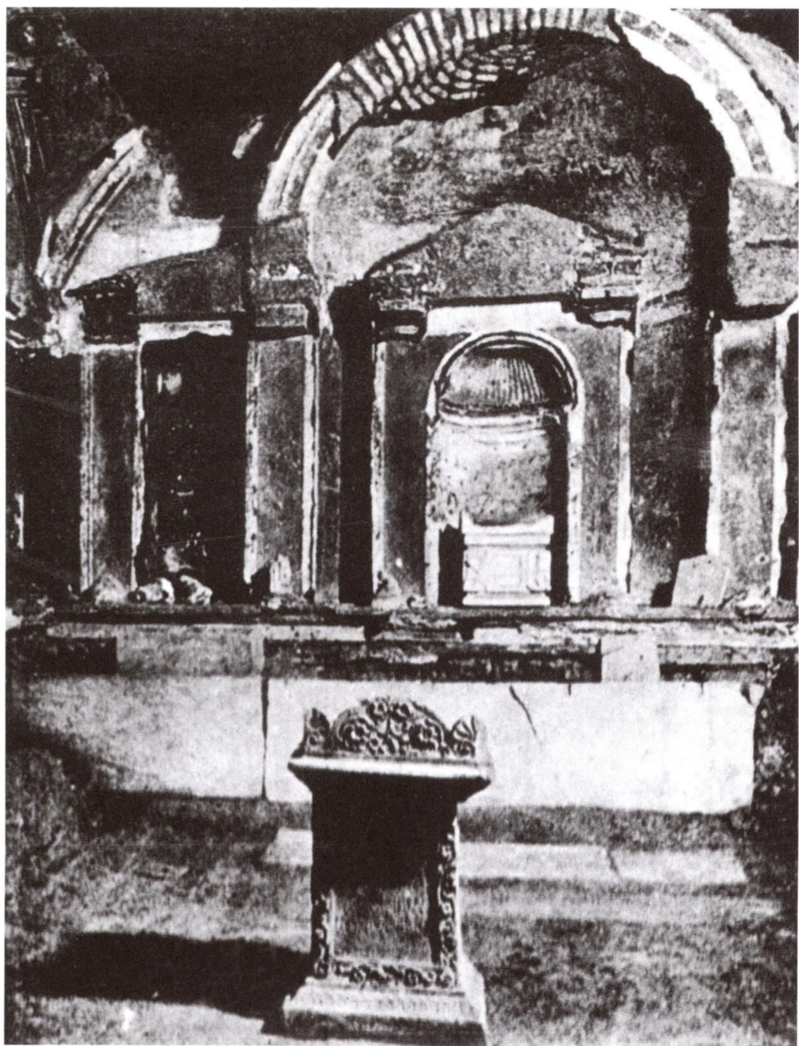


نقش مهری از تتر بسرجیک
بلغارستان

L. A. Campbell, *Mithraic Iconography and Ideology* Leiden 1967, pl. XLIII.

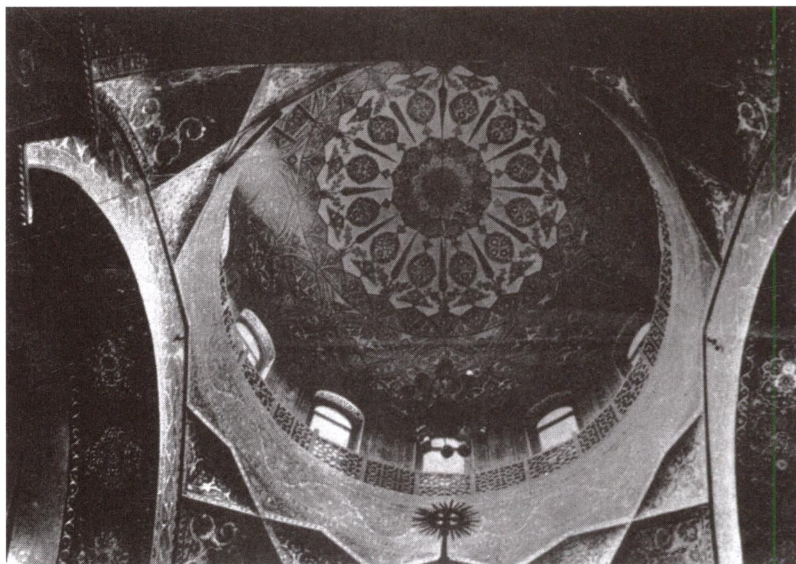


زیارتگاه مهری زیر کلیسای بزرگ پتروس در واتیکان
Toynbee, *op. cit.*, p. 351



نمازخانه مهری زیر کلیسای بزرگ پتروس در واتیکان

Ibid., fig. 73



▲ خورشید درون گنبد کلیسای بزرگ اچمیادزین، ارمنستان
Holy See of Echmiadzin, *Armenian Churches*, Lisbon 1970



▶ نقش باستانی روی ستـــون زیـر مسجـد جمعه اصفهان

E. Galdieri, *Isfahan: Masgid-i Gum'a*. Roma 1972, vol. I, pl. XIIF



هفت پله‌ی مهران سدیر
Campbell, *op. cit.*, pl. I



نمادهای هفت درجه‌ی مهری، از نقشی در مهرابه‌ی اوستیه نزدیک رم

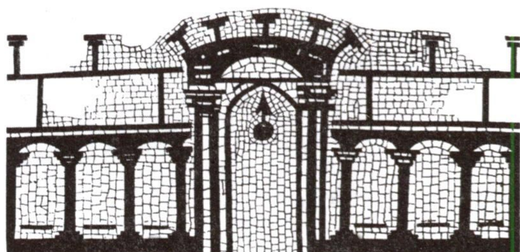


Toynbee, *op. cit.*, p. 251.

نقش هفت دروازه، از مهرابه‌ی بندر اوستیه نزدیک رم

Vermaseren, *Mithras*, fig 63.







نمادهای هفت پایگاه مهری در مهرابه‌ی اوستیه
S. Laeuchli, editor, *Mithraism in Ostia*,
Northwestern University Press 1967,Plates 22-28





نمادهای هفت پایگاه مهری در مهرابه‌ی اوستیه
S. Laeuchli, editor, *Mithraism in Ostia*,
Northwestern University Press 1967,Plates 22-28





نمادهای هفت پایگاه مهری در مهرابه‌ی اوستیه

S. Laeuchli, editor, *Mithraism in Ostia*,
Northwestern University Press 1967,Plates 22-28





جام هفت خط، از نقش مهرابه‌ی اوستیه نزدیک رم

Ibid., pl. 21



آئین سر سپردن مهریها، از نقشی در مهرابه‌ی کاپوآ، ایتالی

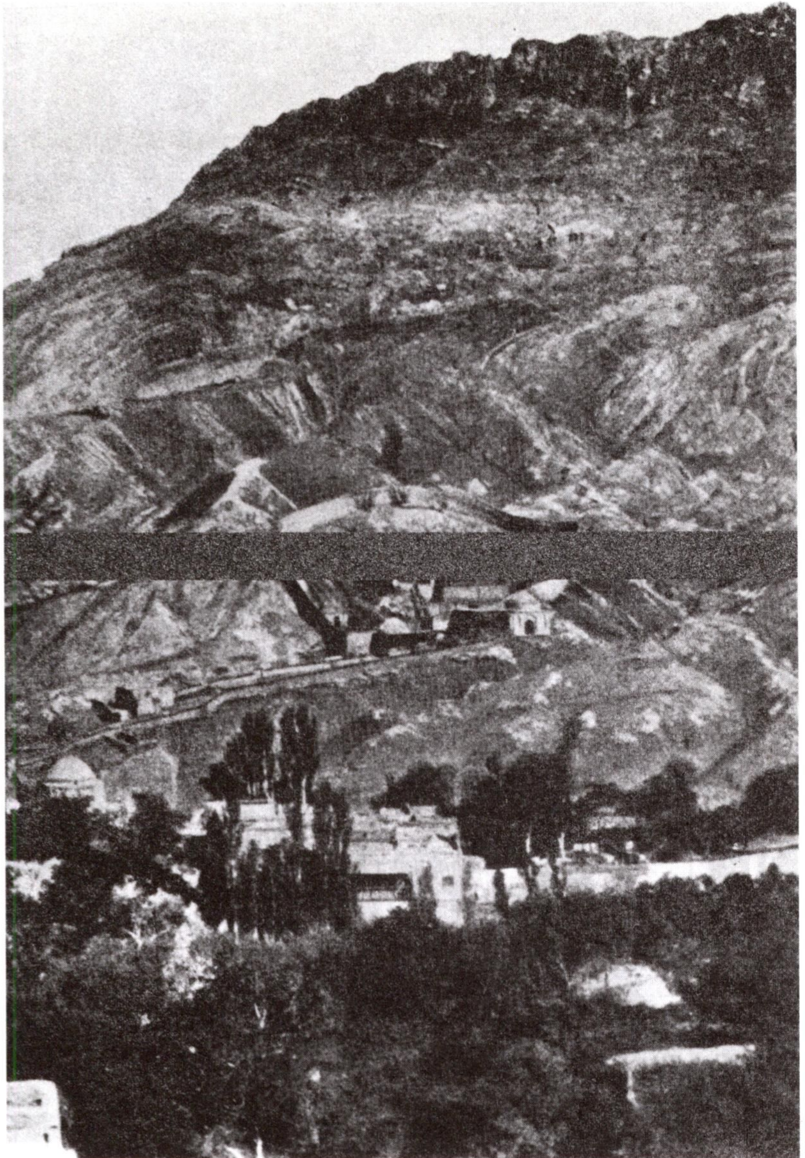
Vermaseren, *Corpus*, vol. I, fig. 58

عکس رنگی در Vermaseren, *Mithriaca I*, pl. XXII



عیسی بر چلیپا: پیروی از صحنه‌های مهری

Hinnells, *op. cit.*, pl. 34c



مسجد اصحاب کهف در افسوس نزدیک ترفان، ترکستان چین
A. von Le Coq, *Buried Treasures of Chinese Turkestan*, London 1928, pl. 23



پیکره‌ای با کلاه مهری، از نقشی در میران، کنار دریاچه لوپ نور در چین
M. A. Stein, *Ruins of Desert Cathay, Illustrations*,
reprint New York 1968, fig. 146



مهر، از نقشی در پنج کنت نزدیک خوقند در فرغانه، تاجیکستان

Acta Iranica 4, Leiden 1975, pl. III



مهر از نقشی روی لوحه‌ی چوبین از ختن

M. Bussagli, *Painting of Central Asia*, Geneva 1963, p. 57



شمایل مهر و ناهید از نقشی روی لوحه‌ی چوبین از ختن

Ibid., p. 56